

فمینیسم و کار خانگی



نویسندگان: مارگارت کولسون و دیگران، مارگارت بنستون، راونتری، والی سکومب

نشر بیدار

والی سکومب، مارگارت کولسون...

فمینیسم و کار خانگی

نویسندگان: مارگارت کولسون و دیگران، مارگارت بنستون، راوتتری، والی سکومب

مترجمان: آیونسی، افشار، فرهاد سیدلو

طرح روی جلد: کریم

انتشارات بیدار

چاپ و صحافی فوسه کپی

قیمت: 5 یورو

آدرس:

Iranischer Kulturverein (Bidar)

Vordere Schönewort 17a

30167 Hannover

Tel.0511-714544

فهرست

5..... کار زن در سرمایه‌داری..... مارگارت کولسون و دیگران

27..... در باره کار خانگی زنان..... "گروه اقتصاد سیاسی زنان"

53..... اقتصاد سیاسی رهایی زنان..... مارگارت بنستون

71..... باز هم در باره اقتصاد سیاسی رهایی زنان...راونتری

79..... پاسخ به منتقدان.....والی سکومب

والی سکومب، مارگارت کولسون...

کار زن در سرمایه‌داری

مارگارت کولسون و دیگران

مترجم: آ. یوسنی

اهمیت سیاسی تحلیل رابطه کار خانگی و سرمایه، توسط والی سکومب در سعی او برای نشان دادن زمینه مادی اتحاد استراتژیک مبارزه برای رهائی زنان و مبارزه برای انقلاب پرولتری نهفته است.⁽¹⁾ بر خلاف کسانی که عقیده دارند خانواده فقط یک نهاد ایدئولوژیک جامعه سرمایه‌داری است، بحث او بر کار انجام شده در خانواده به عنوان جزئی اساسی از پروسه مادی تجدید تولید سرمایه تاکید می‌کند. در سال‌های اخیر، او تنها نویسنده‌ای نیست که این بحث را ارائه داده، اما چیزی که سعی او را از دیگران متمایز می‌کند، شرح جزئیات فرضیه‌اش با دقت تمام است. سعی سکومب برای نشان دادن اهمیت کار خانگی برای سرمایه‌داری (همان‌طور که بعداً بحث خواهیم کرد)، او را به موضع متضادی می‌رساند، مبنی بر اینکه کار خانگی ارزش تولید می‌کند ولی در عین حال خارج از حاکمیت قانون ارزش است. او بحث می‌کند که "روابط جنسی و خانوادگی در دوران بورژوازی تبدیل به روابط سرمایه‌داری شده‌اند"⁽²⁾، اما قادر به درک ماهیت متضاد کار زنانه تحت نظام سرمایه‌داری نیست و بنابراین

والی سکومب، مارگارت کولسون...

نمی‌تواند آن نیروهای عینی و ذهنی که کار خانگی را از تاریخ به بیرون خواهند راند و زنان را رها خواهند ساخت، تشخیص دهد. آنچه در این مقاله نشان خواهیم داد این است که مشخصه مرکزی در موقعیت زنان تحت نظام سرمایه‌داری، صرفاً نقش آنان به عنوان کارگران خانگی نیست، بلکه بیش‌تر این‌که زنان هم کارگران مزدبگیر و هم کارگران خانگی هستند. این نفسی دوگانه و متضاد است که به موقعیت آنان پویایی خاصی می‌بخشد. بدون این تضاد، موقعیت آنان، هر چند تحت ستم، اساساً مساله‌برانگیز نمی‌بود. به علاوه، به این بحث نیز خواهیم پرداخت که در حالی که کار خانگی شرط ضروری برای بازتولید نیروی کار است، وقتی این کالا در بازار فروخته می‌شود نه در ارزش آن سهمیم است و نه ارزش خود را متحقق می‌کند، زیرا که به مفهوم مارکسیستی، یک کار از لحاظ اجتماعی ضروری تلقی نمی‌شود. نتیجه منطقی این واقعیت به هیچ وجه برای زنان کارگری که در جامعه‌ای تحت تسلط قانون ارزش زندگی می‌کنند، آکادمیک نیست.

زن و تولید

سکومب مانند بنستون⁽³⁾ و قبل از او دالاکوستا⁽⁴⁾ آغازگاه خود را بر این پیشنهاد ماتریالیستی استوار می‌سازند که فرمان‌برداری جنسی ناشی از تقسیم کار جنسی است که تحت نظام سرمایه‌داری به شکل افراطی در جدائی بین واحد خانگی و واحد صنعتی در جریان عمومی اقتصاد خود را نشان می‌دهد. هر سه نویسنده، حداقل به منظور تحلیل خود، زن و زن خانه‌دار را مترادف فرض می‌گیرند.⁽⁵⁾ سکومب می‌نویسد: "با ظهور سرمایه‌داری صنعتی، جریان عمومی کار به دو واحد مجزا منشعب شد: واحد خانگی و واحد صنعتی. و این انشعاب در پروسه کار، در نیروی کار نیز انشعابی ایجاد کرد که تقریباً در راستای جنسی بود زنان در واحدهای خانگی، مردان در صنعت"⁽⁶⁾.

البته به عنوان اولین قدم در تدوین تئوری ستم کشیدگی زنان، یکسان گرفتن هویت زنان و کارخانگی کاملاً صحیح است: موقعیت واقعی و یا مفروض زنان در خانه، محور اصلی تعیین موقعیت اجتماعی آنان است. از سوی دیگر، در حالی که سکومب مانند بنستون و دالاکوستا به اهمیت کار مزدی زنان برای هر سیاستی به منظور رهایی زنان آگاه است، او هم نمی‌تواند ارتباط بین این دو شکل از کار زنان را به شیوه‌ای منطقی نشان دهد.⁽⁷⁾ در حالی که همزیستی این دو شکل از کار زنانه، چه به واقعیت در آمده باشد و چه هنوز به تعویق افتاده باشد، سهمی است تاریخی - هر چند اساساً محدود- که سرمایه‌داری در جهت رهایی زنان ادا کرده است. شکاف بین واحد صنعتی و خانگی تولید، در زندگی آن زنان پرولتری که مزدبگیر نیز شده‌اند، پر شده است. نقشی که آنان در شرایط وابستگی قانونی اقتصادی به مثابه کارگران خانگی ایفاء می‌کنند، در صنعت نیز همراه آنان بوده است. به طوری که تقسیم جنسی کار را به شکلی وسیع‌تر در قلمرو تولید اجتماعی بازتولید کرده، مزدشان را به مراتب از مزد کارگران مرد پائین‌تر قرار داده آنان را در حوزه محدودی از اشتغال در پائین هرم شغلی متمرکز کرده و از آنان شکارهای آسانی برای فرصت‌طلبی اتحادیه‌ها ساخته است. خوش‌بینی انگلس در مورد سرنوشت خانواده بورژوائی درون طبقه کارگر زودرس بود: یک‌دوره کامل تاریخی، ورود زنان به تولید را از سازمان‌دهی اجتماعی کار خانگی جدا کرده است.

از طرف دیگر، همان‌طور که سکومب به خوبی توضیح می‌دهد، تعمیم یافتن تولید کالائی باعث شده است که واحد خانگی به حوزه‌ای منزوی و عقب افتاده تبدیل شده و کار انجام گرفته در آن نه تنها از دیدگاه سرمایه‌داری که حتی از نظر خود کارگران خانگی بی ارزش شود: "موقعیت کارگران خانگی نسبت به پائین‌ترین بخش‌های پرولتاریا بدتر شده است."⁽⁸⁾ با این‌که این بحث قانع‌کننده‌ای در مقابل دالاکوستا است که "اثر خصوصی کردن رابطه کار

والی سکومب، مارگارت کولسون...

خانگی با سرمایه و جدا کردن آن از قلمرو تصاحب ارزش افزونه این است که قانون ارزش بر کار خانگی حاکم نیست" (9) در واقع، سکومب از تئوری او چندان جلوتر نمی‌رود، زیرا (در میان سایر مسائل) به نتایج متضاد این جدائی و یا تاثیراتش بر آگاهی زنان توجه نمی‌کند. ماهیت رابطه کار خانگی با سرمایه‌داری که با تقاضای آن برای کار دستمزدی زنان ترکیب شده موقعیت زنان را بیش از آن انفجارآمیز کرده است که سکومب در چارچوب تحلیلش به آن پی می‌برد. بنابراین، او واقعاً قادر نیست نشان دهد به چه دلیل نه تنها از یافتن راه مسالمت‌آمیزی برای حل مساله ستم‌کشیدگی زنان دور هستیم، بلکه رشد و بلوغ نظام سرمایه‌داری در حقیقت فقط این مساله را وخیم‌تر کرده است. شکل‌گیری جنبش رهائی زنان در دهه 60 و رادیکالیزه شدن هر چه بیش‌تر کارگران زن صنعتی در سال‌های اخیر پیرامون این مساله (10) نشانگر این است که گسترش بی سابقه نیروهای مولده بعد از جنگ دوم جهانی فقط به ایجاد شورشی بی سابقه در میان بخش از زنان بر علیه ستم بر آن‌ها کمک کرده است. برای درک نیرو و اهمیت این رادیکالیزم زنان، یک ارزیابی مجدد از پایه‌های تحلیل سکومب، تعریف او از کار خانگی به عنوان کاری که ارزش می‌آفریند و بررسی روشمند اثرات غیرمستقیم اما نیرومند قانون ارزش بر کار خانگی ضرورت دارد.

آیا کار خانگی ارزش ایجاد می‌کند؟

تز اصلی سکومب در باره کار خانگی تحت نظام سرمایه‌داری ماهیتی دوگانه دارد: از یک طرف هیچ ارتباط مستقیمی بر سرمایه ندارد، ارزش افزونه تولید نمی‌کند و بنابراین قانون ارزش بر آن حاکم نیست؛ از طرف دیگر، ارزش ایجاد می‌کند، زیرا که در به وجود آمدن کالای نیروی کار سهیم است، کالائی که وقتی در مقابل مزد در بازار مبادله می‌شود ارزش تولید شده به وسیله کار

فمینیسم و کار خانگی

خانگی را نیز تحقق می‌بخشد. سکومب بحث خود را در چهار مرحله بسط می‌دهد:

اول این‌که کار زن خانه‌دار کاری است ضروری، زیرا "کالاهایی که با دست‌مزد خریداری می‌شوند به شکل اولیه خود قابل مصرف نیستند و کاری اضافه - به اسم کار خانگی برای تغییر این کالاها به منظور بازسازی نیروی کار ضروری است".

دوم این‌که در جریان این کار زن خانه‌دار ارزش می‌آفریند. زیرا "هر کاری که بخشی از کارهایی را تولید کنند که در بازار در مقابل سایر کالاها معادل خود را به دست آورد. کاری است که تولید ارزش می‌کند".

سوم این‌که، "خصوصی بودن شرایط مشخص کار خانگی اصلاً اهمیت ندارد. واقعیت این است که نیروی کار هنگامی که به مثابه کالا در بازار به فروش می‌رسد، از اجزا سازنده آن منتزع شده منشاء خصوصی آن در نظر گرفته نمی‌شود". در این‌جا مقایسه‌ای بین زن خانه‌دار و کفاش که هر دو در کاری خصوصی درگیرند، صورت گرفته است.

چهارم این‌که، کار خانگی "ارزش برابر با مخارج تولید برای بقایش ایجاد می‌کند" ⁽¹¹⁾ این‌جا مقایسه‌ای بین کار خانگی و کارگران نامولد که خدمات شخصی انجام می‌دهند، صورت گرفته است، "مثل آشپز، خیاط خانگی، غیره".

در حقیقت تمام تحلیل سکومب در باره کار خانگی تحت نظام سرمایه‌داری بر پیشنهادی غلط قرار دارد. این‌که کار خانگی ارزش ایجاد می‌کند درست نیست، و بحثی که سکومب مطرح می‌کند تا نشان دهد که کار خانگی ارزش تولید می‌کند اشتباه است. در مرحله اول، همان‌طور که سکومب به درستی می‌گوید، کار خانگی کاری است ضروری - زن خانه‌دار طبقه کارگر انگل نیست - با این حال اصلاً ارزش نمی‌آفریند، زیرا که محصول بلاواسطه آن، ارزش مصرف است و نه کالا؛ هدف آن بازار نبوده، بلکه برای مصرف فوری در

خانواده است. این فوراً کار زن خانه‌دار را از کفاش متمایز می‌کند: اشکال کار خصوصی در این دو موقعیت کاملاً متفاوتند.

دوم این‌که، با در نظر گرفتن این واقعیت که زن خانه‌دار نیروی کارش را نمی‌فروشد، مقایسه بین زن خانه‌دار و آشپز و غیره، قابل قبول نیست. در نقل قولی که سکومب ذکر می‌کند، مارکس از ارزش کار آشپزخانه و غیره فقط در شرایط خاصی که آن‌ها تبدیل به کارگران مزدی می‌شوند، صحبت می‌کند. پس، در مفاهیم مارکسیستی، بنا به تعریف کار خانگی ارزش تولید نمی‌کند.

سوم این‌که، همان‌طور که سکومب به خوبی مطرح می‌کند، این حقیقت دارد که زن خانه‌دار طبقه کارگر در تولید کالای نیروی کار که فروش آن موجودیتش را تضمین می‌کند شرکت دارد (و در این مورد با سایر کارگران مشترک است) و از طریق این جریان در تولید اجتماعی شرکت می‌کند و کار خود را با کاری که در تولید وسائل معیشت او انجام می‌گیرد، مبادله می‌کند. اما آن چیزی که واسطه این مشارکت و این مبادله است بازار نیست، بلکه قرارداد ازدواج است: بر اساس روابط اجتماعی ازدواج است که کار زن خانه‌دار در ارتباط با کار اجتماعی قرار می‌گیرد. تحت نظام سرمایه‌داری، بازار تنها واسطه‌ای است که اجازه می‌دهد کارهای مشخص متفاوت از طریق فروش و مبادله کالاهایی که تولید کرده‌اند، معادل خود را بیابند و بنابراین تبدیل به کار مجرد اجتماعی شوند. شرایط اجتماعی که تحت آن کار خانگی صورت می‌گیرد، از شکل‌گیری چنین رابطه‌ای جلوگیری می‌کند، شرایطی که کار زن خانه‌دار نمی‌تواند از آن جدا شود، بر خلاف آنچه سکومب مطرح می‌کند. این واقعیت که کار او ضروری است، به طور اتوماتیک آن‌را به کار از لحاظ اجتماعی لازم، به مفهومی که مارکس به کار برده است، تبدیل نمی‌کند: روابط اجتماعی خانواده هر گونه اثر مستقیم بازار را مسدود می‌سازد و تحت سرمایه‌داری فقط بازار می‌تواند شرایط همگونی کار بشری را فراهم کند. بنابراین، کار خانگی تحت نظام سرمایه‌داری

فمینیسم و کار خانگی

به صورت کاری خاص که مفهوم کار انتزاعی بر آن صادق نیست، باقی می‌ماند: و این جنبه است که به آن خصلت خصوصی ویژه‌ای می‌بخشد و زمینه مادی برای استقلال نسبی ستم بر زنان را از محور اصلی استثمار سرمایه‌داری موجب می‌شود. البته، دانستن اینکه او ارزش ایجاد نمی‌کند و کارش بی ارزش است، برای زن خانه‌دار طبقه کارگر که اغلب تمام روز را برای بقاء خود و خانواده‌اش کار می‌کند، خوشایند نیست. اما، این بیهودگی آشکارا ظالمانه هیچ ربطی به ارزش و شایستگی ذاتی کار او ندارد، بلکه صرفاً بیهودگی خود نظام سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. پس، به طور خلاصه، نمی‌توانیم کار خانگی را بر اساس تئوری ارزش کار تعریف کنیم، و فقط زمانی می‌توانیم خصوصیات ویژه آن را درک کنیم که این مساله را فهمیده باشیم. همان‌طور که خواهیم دید یک تحلیل صرفاً ساختاری از کار خانگی تحت نظام سرمایه‌داری (چیزی که سکومب در مقاله‌اش خواستار انجام آن است و یا جین گاردینر در جایی دیگر، در همین شماره نیولفت‌ریویو) اصلاً کافی نیست: فقط پس از یک بررسی تاریخی از تغییراتی که صورت گرفته و یا می‌گیرد، می‌توان روابط متقابل نیروهای متفاوتی را که بر روی کار خانگی تاثیر می‌گذارند (و برای مثال در مقاله گاردینر مطرح می‌شود) درک و تشریح کرد.

زمینه برای وحدت

به نظر سکومب، این واقعیت که زنان خانه‌دار ارزش ایجاد می‌کنند، زمینه مادی برای وحدت طبقه کارگر را به وجود می‌آورد. انکار ارزش کار خانگی، به هیچ وجه به این معنی نیست که مرد کارگر و زنش هیچ منفعت مشترکی در قبال مزد ندارند: در واقع، از آن‌جا که مزد وسیله مشترک معیشت آن‌ها است، اغلب بی‌واسطه‌ترین کانون وحدت است. نتیجه سیاسی این مطلب وجود تمایل شدید نسبت به اتحاد درون خانواده طبقه کارگر برای جنگیدن برای

دستمزدهای بالاتر و بر علیه ویران‌گری‌های تورم است. قدرت این اتحاد بارها و بارها در مقابله با تبلیغات عظیم ضد اعتصاب نشان داده شده است. اما، وحدت استراتژیک بین مبارزه برای رهائی زنان و مبارزه طبقاتی پرولتاریا فراتر از منافع فوری اقتصادی زنان و مردان طبقه کارگر می‌رود و به طور مستقیم از آن سرچشمه نمی‌گیرد.

در واقع، منافع فوری در مورد دست‌مزد می‌تواند مزدبگیران و وابستگان‌شان را در دو جهت کاملاً مقابل قرار دهد. این مطلب، اخیراً در جریان برخوردهای مجتمع کالی‌لیند بریتانیا (بزرگ‌ترین کارخانه اتومبیل‌سازی بریتانیا) در بهار 1974 نشان داده شده؛ در طول درگیری‌هایی که به واسطه مدیریت برای ضربه زدن به نمایندگان مبارز کارگران پیش‌آمد- برای تضعیف مقاومت کارگران در مقابل اخراج‌ها و تسریع خط تولید- مدیریت و روزنامه‌های بورژوازی توانستند نارضایتی موجود در بین همسران بعضی از کارگران بیکار شده در بخش‌های خاصی از کارخانه برای دامن زدن به یک فعالیت ضداعتصاب در میان زنان کارگران برای دل‌سرد کردن و از بین بردن اتحاد اعتصاب‌گران استفاده کنند. (12) وجود این جناح ضعیف در طبقه کارگر کاولی فقط نتیجه ساده‌اتمیزه بودن زنان خانه‌دار نبود؛ بلکه بیش‌تر نتیجه برخورد بین منافع فوری آنان برای آوردن مزد به خانه و نیاز دراز مدت به مقاومت در برابر استراتژی مدیریت، برای کم کردن دست‌مزدها، افزایش بیکاری و سرعت کار بود (نیازی که ضرورت فوری خود را ایجاد کرد، مقاومت در برابر حملات مدیریت). (13)

تقابل میان وابستگی فوری به مزد و اهدافی که فقط می‌تواند با خطرات مبارزه به دست آید، البته شرط ذاتی حیات طبقه کارگر تحت نظام سرمایه‌داری است. این تقابل بیش‌تر از همه جا در مصرف خانواده مشهود است. در حالی‌که سرمایه‌داری پیش‌رفته، از طریق تقسیم فوق‌العاده کار و در نتیجه اجتماعی شدن کار، طبقه کارگر را در کف کارخانه متحد می‌کند، در عین حال

آن را به واسطه سازمان‌دهی خصوصی توزیع محصول تولید (بر اساس کار) و بنابراین مصرف، از درون متفرق می‌کند. از منافع گروهی - برخلاق منافع جمعی، یعنی منافع استراتژیک طبقه به طور کلی - از طریق فعالیت اتحادیه‌ها دفاع می‌شود. اما منافع فردی کارگران اول خود را در خانه نشان می‌دهد. بنابراین ارزش‌های خانوادگی، تقوای خانگی، همیشه یکی از عوامل اصلی ایدئولوژی و تبلیغات بورژوازی بوده است. برای مثال، تصادفی نیست که تلاش اخیر سرکیث جوزف برای پیش کشیدن خود به عنوان یکی از کاندیداهای اصلی جناح راست برای رهبری حزب محافظه کار در سخنرانی‌ای صورت گرفت که بر ضرورت بازسازی تاروپود اخلاقی - متمایز از مادی - سرمایه‌داری بریتانیایی از طریق (در میان سایر چیزها، از قبیل بی‌کاری بیشتر، کنترل شدیدتر روی تولیدمثل طبقه کارگر و غیره) مبارزه ایدئولوژیک برای حمایت از خانواده تاکید داشت.

بنابراین کاملاً حق با سکومب است که تاکید می‌کند، تحت نظام سرمایه‌داری که تولید اجتماعی شده امکان عمل جمعی را فراهم می‌سازد، کارخانگی خصوصی توان سیاسی زنان خانه‌دار را اتمیزه کرده است. چیزی را که او مطرح نمی‌کند، این است که "مسئله زنان" خانه‌دار مساله طبقه کارگر به طور کلی و به مفهومی عمیق‌تر از فقط چگونگی به دست آوردن وحدت عمل لحظه‌ای است. در واقع، آگاهی جمعی به هیچ وجه از اعمال فرقه‌گرایانه کارگران جلوگیری نمی‌کند. یکی از دلایل اصلی که چرا منافع فوری زنان خانه‌دار می‌تواند و اغلب با نیازهای مبارزات سیاسی و اتحادیه‌ای برخورد پیدا می‌کند، نتیجه منطقی منافع کوتاه مدت کارگران مردی است که 9 بار از 10 بار معتقدند این مبارزات هیچ ربطی به زنان به طور کلی و زنان و دختران خودشان به طور مشخص ندارد. بعضی از کارگران کاولی در موقعیت فوق، وقتی با حمله مشترک همسران خود و کارفرمایان مواجه شدند، با فریاد "به خانه بروید جایی که به آن

تعلق دارید!" عکس‌العمل نشان دادند. سکیسم در میان کارگران، همان‌طور که سکومب اشاره می‌کند، نهایتاً زمینه بنیادی محکمی در کنترل مردان بر روی مزد دارد. انگلس در مقایسه قابل توجهی نوشت که "در خانواده، مرد بورژوا و زن پرولتر است".

تاریخ مبارزات طبقه کارگر هم‌چنین تاریخ مبارزه سخت علیه اشکال کم و بیش افراطی ضد فمینیستی در داخل خود طبقه نیز هست.⁽¹⁴⁾ به علاوه، این چنین عقایدی به واسطه تفاوت بسیار دست‌مزدهای زنان و مردان و امکانات نابرابر برای پیشرفت و غیره تحکیم می‌شوند- نابرابری‌هایی که پی‌آمدهای تفرقه‌افکنانه سیاسی‌شان اغلب همان‌قدر برای سرمایه‌داری ارزش‌مند است که منافع مستقیم اقتصادی ناشی از آن‌ها.

البته تنها راه فرو نشانیدن منافع فرقه‌ای و جای‌گزینی آن با منافع جمعی، سیاست انقلابی است. اما قبل از این‌که به این مساله مرکزی سیاسی بپردازیم، اول باید برگردیم بر سر تزاویه‌مان یعنی این‌که مشخصه اصلی موقعیت زن تحت نظام سرمایه‌داری این واقعیت است که زنان هم کارگران خانگی و هم مزدبگیر هستند و این دو جنبه از حیات‌شان به هیچ وجه رابطه‌ای هماهنگ ندارد و این نقش متضاد دوگانه دینامیزم ویژه ستم کشیدگی آنان را تولید می‌کند. جنبه کلیدی دیگر این تزا، در شناخت این واقعیت این است که سرمایه‌داری همان‌طور که نشان خواهیم داد، قادر به تغییر رادیکال ماهیت خصوصی کار خانگی چه از طریق گسترش بازار و چه از طریق افزایش رفاه اجتماعی نیست. در حالی که توهمی نداریم که به نقد تئوری کاملی در باره ستم‌کشیدگی و رهایی زنان در دست داریم، با این حال اگر این نکته را به عنوان نقطه شروع اتخاذ کنیم، می‌توانیم جنبه‌های اصلی این تئوری را تعیین کنیم.

کار خانگی سرمایه‌داری

هر گونه تئوری در باره ستم‌کشیدگی زنان می‌باید از ویژگی تاریخی ازدواج و خانواده بورژوازی و ماهیت ثبات آن تحت نظام سرمایه‌داری آغاز کند. آنچه کار خانگی تحت نظام سرمایه‌داری را مشخص می‌کند این است که در فعالیت‌های مرتبط با مصرف انجام می‌گیرد و نه به واسطه بازار؛ و این در نظامی صورت می‌گیرد که مصرف خود به واسطه بازار از تولید جدا شده است. وقتی تولید فقط تولید ارزش‌های مصرف بود، یا تولید برای بازار فقط عنصری فرعی در فعالیت کلی اقتصاد محسوب می‌شد؛ تولید و مصرف در یک پروسه واحد کار ادغام شده بودند. تمایل برای به کار گرفتن زنان در بعضی از پروسه‌های کار بیش‌تر از بعضی شاخه‌های دیگر بود، تقسیم جنسی بیش‌تر به معنی کارهای متفاوت مشخص با مراحل مختلف پروسه کار بود، بدین معنی که مردان تولیدکننده ارزش‌افزونه هستند در حالی که زنان تولیدکننده برای مصرف؛ زنان تولید افزونه می‌کردند، یعنی محصولاتی مازاد بر آنچه برای حیات‌شان لازم بود؛ و مبادله کار آنان و سایر اعضاء خانواده بر اساس روابط زناشویی یا فرزندگی تحت سلطه پدر یا شوهر صورت می‌گرفت. با این حال، کارشان قابل رویت و به نظر لازم (اگر چه کم اهمیت‌تر) و مکمل کار پدر یا شوهر بود. بر اساس تفکیک روزافزون کار از خانواده، امکان تولید افزونه توسط زنان محدود کرد. در عین این‌که کار خانگی به شرکت در مبادله اجتماعی ادامه داد، ماهیت این مشارکت باعث غیر قابل تحقق یافتن کار خانگی شد. قرارداد ازدواج که قبلاً بر اساس بنیاد محکم تولید مادی قرار داشت، همانند سایر روابط سرمایه‌داری "داوطلبانه" و در نتیجه بی ثبات شد. این بحث به این معنی نیست که "آزادی" قرارداد ازدواج از همان نوع "آزادی" قرارداد دست‌مزد است، فقط به

این معنی است که خانواده تحت نظام سرمایه‌داری شکل جدیدی به خود می‌گیرد.

بی‌ثباتی خانواده بورژوا با درخواست سرمایه برای کار مزدی زنان (که اجازه می‌دهد زنان از وابستگی کامل اقتصادی رها شوند) و برای بازتولید موثرتر نیروی کار (که گرایش به تغییر قلمرو و شدت کار خانگی دارد) بیش‌تر شده است. ادامه وجود خانواده بورژوا، علی‌رغم کم‌اهمیت شدنش، هرگز به طور جدی زیر سؤال نرفته است. اما به هر حال خانواده به اشکال مختلف به تحلیل رفته است. در اوایل تاریخ سرمایه‌داری، در اولین انقلاب صنعتی، درخواست برای نیروی کار به قدری زیاد بود که در زمان‌ها و مکان‌های خاصی، مردان، زنان و کودکان همه کارگر مزدبگیر شدند.

برای مثال، ازدواج در انقلاب صنعتی اول، در بسیاری از نواحی بریتانیا کار خانگی به طوری اتفاقی تجارتي شد. در حالی که مادران در کارخانه کار می‌کردند، بسیاری از دختران جوان و زنان مسن پول می‌گرفتند تا از بچه‌ها مراقبت کرده و خانه را تمیز کنند. بند مالکیت، حتی در سطح کنترل والدین بر کار کودکان سست شد. محو شکل خصوصی کار خانگی با افزایش بی‌ثباتی خانواده همراه بود. و این هم‌زمان با شرایط مصیبت بار پرولتاریا بود که در "کیفیت پائین" نیروی کار و مرگ و میر زیاد بین کودکان نمایان می‌شد.

اما، افزایش استفاده از ماشین آلات در جریان تولید، نیاز به نیروی کار را کاهش داد و در کنار افزایش دست‌مزد واقعی اجازه داد که تا اندازه‌ای به طور خود به‌خودی و تا اندازه‌ای در اثر تشویق، خانواده بورژوایی در طبقه کارگر بازسازی شود. در انتهای دیگر طیف تاریخ سرمایه‌داری، یعنی در سوئد فعلی، نیاز زیاد به کار زنان (در میان عوامل دیگر، جمعیت کم و نبود ارتش ذخیره کار در بخش کشاورزی) باعث توسعه خدمات اجتماعی در قلمرو سنتی مفروض

فمینیسم و کار خانگی

برای کار خانگی شده است که برای سوسیال دموکراسی رویای از بین رفتن ستم بر زنان به طور صلح آمیز و تدریجی را به بار آورده است.

تأثیر قانون ارزش

از این مثال‌ها روشن است که تاریخ کار خانگی تحت نظام سرمایه‌داری به هیچ وجه آن‌طور که سکومب مطرح می‌کند رکود تدریجی نیست. یکی از راه‌های اصلی که تأثیرات قانون ارزش ظاهراً آرام قلمرو کار خانگی را مختل کرده، نیاز به کار زنان به عنوان کارگر صنعتی است. (نباید فراموش کرد که زنان خانه‌دار فقط یکی از بسیاری از منابع ذخیره کار در مراحل گسترش سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. برای مثال در دوره بعد از جنگ، کارگر مهاجر در اروپا حداقل همان‌قدر اهمیت داشت. نفهمیدن این مطلب می‌تواند به اغراق در اثرات بالقوه نوسانات اقتصادی تحت نظام سرمایه‌داری بر روی کار خانگی منجر شود). از آن‌جا که کار خانگی کاری است خاص و قانون ارزش به طور ریشه‌ای بر سازمان‌دهی و نحوه آن تأثیر ندارد، قابلیت انعطاف آن به سرمایه در مراحل گسترش امکان استفاده مولد از کارگران درگیر در این کار را می‌دهد.⁽¹⁵⁾ و این، نتایجی انفجارآمیز برای موقعیت زنان در سرمایه‌داری به دنبال داد. امکان استقلال اقتصادی زنان را افزایش می‌دهد، بدون آن‌که این را به طور کامل و یا دائمی در دسترس قرار دهد؛ ساعات موجود برای کار خانگی را کم می‌کند، بدون آن‌که آلترناتیو دیگری برای آن فراهم کرده باشد، انزوای زنان را در هم می‌شکند، بدون آن‌که بار مسئولیت خصوصی آنان را کم کند. تولد جنبش‌های زنان و رشد مبارزه‌جویی زنان کارگر بازتاب تشنج‌هایی است که به واسطه عمل‌کرد قانون ارزش بر روش روابط اجتماعی نه کاملاً سرمایه‌داری ایجاد شده‌اند.

کانال دوم نفوذ سرمایه در جریان کار خانگی، و تنها کانالی که سکومب به آن توجه کرده، چیزی است که او تحت عنوان "نفوذ دائمی تکنولوژی جدید در کار خانگی از طریق تولید کالای" توضیح داده است.⁽¹⁶⁾ در حالی که او حق دارد بر محدودیت ذاتی این تاثیر تاکید کند، همان اشتباه رایج بی اهمیت شمردن این امر مهم را مرتکب می‌شود. انقلاب تکنولوژیک در آشپزخانه طبقه کارگر، به معقول کردن کار خانگی کمک کرد و به زنان اجازه داد مقدار کمی وقت اضافی داشته باشند، و این حداقل بهبود در زندگی مشقت بار هر روزی آنان در عین حال، باعث شد بخشی از زنان برای مبارزه علیه ستم‌کشیدگی‌شان مصمم‌تر شوند. کاهش شدت کار ضروری در خانه، جستجوی وسائل مستقل حیات اقتصادی و اجتماعی و درگیری بیش‌تر آنان را در فعالیت‌های اتحادیه و غیره تسهیل کرده است.

راه مهم سومی که قانون ارزش در قلمرو و شدت کار خانگی تاثیر دارد، از طریق بر عهده گرفتن وظائف آن به وسیله موسسات سرمایه‌داری یا دولت بورژوازی است.

وظایفی که تاکنون به طور سنتی وظیفه زن خانه‌دار بوده‌اند، تغذیه، سکونت، آموزش و پرورش اطفال ارتش عظیم پرولتاریا که در شهرهای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری متمرکز هستند. از توان سازمان‌دهی سنتی بازتولید نیروی کار در خانواده فراتر می‌روند. غذاهای نیمه آماده، گسترش و معقول کردن امکانات خرید، خشک‌شویی و خدمات لباس‌شویی، مهدکودک و آژانس‌های نگهداری از اطفال، کافه و رستوران‌های ارزان، غذاخوری‌های کارخانه و مدرسه، کلینیک‌های کودکان و کلپ‌های جوانان، بیمارستان‌ها و خانه‌های سالمندان، مکمل و تا حدودی جای‌گزین کار خانگی هستند.⁽¹⁷⁾

در دوره شکوفایی سرمایه‌داری، مثل ربع قرن بعد از جنگ جهانی دوم، گسترش این گونه موسسات سرمایه‌داری با افزایش دست‌مزدهای واقعی

فمینیسم و کار خانگی

(ضروری برای خرید کالاهای جدید) و افزایش نیاز به کار زنان همراه بود. برای مثال، در بریتانیا، گسترش عظیم صنعت بعد از جنگ با جهش میزان اشتغال بالای 15 سال از 27 درصد در سال 1951 به 51 درصد در سال 1970 همراه بود. مساعد بودن چنین اوضاعی برای مبارزه در راه "حقوق زنان" بازتاب خود را در رفورم‌های محدود، حتی در سطح فوقانی بورژوازی یافته است. در بریتانیا، برای مثال، اخیراً یک سری تغییرات قانونی به نفع زنانی که ازدواج‌شان منجر به متارکه می‌شود مطرح شده است. در واقع زنان زمانی را که در تولید صرف می‌کنند بیش‌تر و بیش‌تر به مثابه بخش دائمی زندگی خود تلقی کرده و هر چه بیش‌تر در مقابل تلاش کارفرمایان برای اخراج و یا پائین آوردن دست‌مزدشان مقاومت می‌کنند "قانون دست‌مزد مساوی" که به زودی برای کارفرما دست‌مزد مساوی برای کار مساوی را اجباری خواهد کرد- یک رفورم واقعی، هر چند محدود و قابل مانور دادن- حداقل تا اندازه‌ای نتیجه فشار زنان کارگر مبارز است.

کار خانگی و سوسیالیسم

آن‌چه در بالا در باره ماهیت و نقش کار خانگی تحت نظام سرمایه‌داری گفته شد، زمینه‌ای برای درک این مساله است که چرا سرمایه‌داری نمی‌تواند انقلاب بورژوازی را در حوزه بازتولید نیروی کار به اتمام برساند. سهم کار خانگی در این جریان، هر چقدر غیرمستقیم، مهم است. اما چرا باید اساسی باشد؟ این حقیقت دارد که خود موجودیت خانواده بورژوا، همان‌طور که قبلاً در باره آن بحث کرده‌ایم، به هیچ وجه به خاطر نوسانات لحظه‌ای در دوره‌های تولید سرمایه‌داری زیر سؤال نمی‌رود. از این گذشته بحث مهم ایدئولوژیک این است که نقش خانواده در اولین مرحله اجتماعی کردن و قبولاندن وضع موجود بورژوازی کلیدی است. اما جواب واقعی در خود ماهیت تولید سرمایه‌داری نهفته

است. از یک طرف، بازار آزاد کار خواهان آن است که هیچ گونه کنترلی بر نیروی کار اعمال نشود، آن‌طور که مشخصه فئودالیزم و برده‌داری بود. از طرف دیگر، مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، با عدم تساوی (روزانه و نسلی) در توزیع افزونه اجتماعی که در جامعه بورژوازی پیرامون خانواده سازمان می‌یابد، همراه است. در سرمایه‌داری پیش‌رفته، تعلیم و تربیت پرولتاریا، فقط از طریق نهادهای ارزان و کارآی دولت ملی امکان‌پذیر است. اما دخالت دولت سرمایه‌داری در بازتولید نیروی کار، درست مانند اقتصاد، فقط می‌تواند ماهیتی محدود داشته باشد. در جامعه‌ای که تحت تسلط بازار است، خانواده بورژوازی و کار خانگی به طور خودبه‌خودی درون طبقه کارگر باقی می‌ماند.

هدف فوری انقلاب پرولتری خلع ید از بورژوازی و اجتماعی کردن مالکیت بر وسائل تولید است. اما این فقط اولین قدم در ساختن جامعه سوسیالیستی است که به سازمان‌دهی مجدد و رادیکال برای توزیع نیز نیاز دارد؛ تبدیل از شکل بورژوازی آن (به هر کس بنا به کارش) به شکل سوسیالیستی آن یعنی هر کس بنا بر نیازش. و این بی‌تردید در گرو محو بازار و شکل رازواره دست‌مزد است. اما این واقعیت که این کار مستلزم الغای خانواده بورژوازی است که مصرف خصوصی شده را در بر دارد، و در نتیجه مستلزم تغییرات انقلابی نه فقط در روابط اقتصادی و سیاسی که در تمام روابط جنسی و احساسی است، احتمالاً هنوز باید توضیح داده شود. دوام اشکال خانواده بورژوازی و کار خانگی در شوروی بر وجود شکاف عظیم میان ملی کردن ساده وسائل تولید و سوسیالیسم دلالت می‌کند. اقتصاد با برنامه فقط وقتی زمینه را برای برابری زنان در حوزه‌های تولیدی و سیاسی میسر می‌سازد که هم‌زمان زمینه برای محو کامل کار خانگی تدارک دیده شود. همان‌طور که تجربه اولین دولت کارگری در سال‌های بعد از اکتبر نشان داد، تا آن‌جایی که دولت پرولتری بندهای وابستگی مادی در روابط جنسی و احساسی را از بین می‌برد، الغای خانواده بورژوازی به

فمینیسم و کار خانگی

عنوان یک نهاد را نیز آغاز می‌کند. اما این وقتی به دست می‌آید که زمینه مادی لازم برای از بین بردن تقسیم کار اجتماعی از جمله تقسیم جنسی ایجاد شود. هماهنگی تولید و مصرف و مساوات واقعی در توزیع هنگامی تحقق خواهد یافت که ستم‌کشیدگی ویژه زنان و بردگی خانگی آنان به زباله‌دان تاریخ سپرده شود. این است آن دلیل بنیادی که چرا رهایی زنان خواست استراتژیک طبقه کارگر و پیش‌فرض ضروری برای ساختمان سوسیالیسم است.

نتیجه‌گیری

اولین انگیزه ما در نوشتن این نقد از تحلیل سکومب صرفاً عدم کفایت و یا اشتباهات تئوریک او نبود، بلکه بیش‌تر به خاطر مفهوم خودبه‌خودی سیاست طبقه کارگر در رابطه با مبارزه برای رهایی زنان بود که مشخصه کل برخورد او است. سکومب بر این اعتقاد است که "ماهیت ناموزون و مرکب انقلاب سوسیالیستی به زنان خانه‌دار این امکان را می‌دهد که بر اساس منافع خود و منافع کل زنان و پرولتاریا وارد صحنه تاریخ شوند. بسیج زنان خانه‌دار و طرح خواست‌های مربوط به اجتماعی کردن کارهای خانگی، خواست‌های ضد دولتی، خواست ایجاد کمیته‌های نظارت بر قیمت‌ها و غیره - چنین اقداماتی سهم عظیمی در پیش‌برد مبارزه طبقاتی ادا خواهند کرد، به ویژه اگر به طور هم‌زمان با اقدامات پرولتاریا ترکیب شوند". و بعد ادامه می‌دهد "عمدتاً از میان این جمعیت (زنان مزدبگیر) بیش‌تر از میان زنانی که هنوز فقط خانه‌دار هستند و تعدادشان رو به نقصان است، رهبری زنان در سال‌های آینده برخواهد خواست. زنان کارگر و محصل که برای مساوات کامل با مردان در اتحادیه‌ها و مدارس مبارزه می‌کنند، پیش‌گامان مبارزه برای از بین بردن تقسیم جنسی در طبقه خواهند بود. به علاوه، عمدتاً همین زنان آگاهی رادیکال رهایی زنان را به درون توده زنانی که هنوز فقط خانه‌دار باقی مانده‌اند، خواهند برد." (18)

البته، مبارزه علیه نابرابری درون اتحادیه‌ها و مدارس، مبارزه علیه تورم، انتقال آگاهی رادیکال میان زنان، وحدت ابتکارات پرولتری و تاثیر متقابل این جنبه‌های مختلف از مبارزه طبقاتی غیرقابل انکار است.

اما، فاصله بسیاری بین موارد مختلف مبارزات زنان، چه عملی و چه احتمالی، و یک استراتژی کامل انقلابی وجود دارد؛ بین اعتقاد به ضرورت انقلاب و تدوین عملی برنامه آن. انتقاد اولیه سکومب از چپ انقلابی به خاطر "عدم تدوین تاریخی چشم‌انداز استراتژیکی که مستقیماً به روابط اجتماعی خانواده بورژوازی برخورد کند".⁽¹⁹⁾ به طور قابل توجهی با عدم موفقیت خود او در تدوین چنین چشم‌اندازی استراتژیک تضعیف می‌شود.

چنین استراتژی انقلابی به طور خود به خودی از شرایط بی واسطه اقتصادی زندگی طبقه کارگر تحت نظام سرمایه‌داری نشات نمی‌گیرد. منافع پراکنده بخش‌های مختلف طبقه کارگر فقط از طریق سیاست انقلابی و دخالت پیش‌گام انقلابی می‌تواند متمرکز شود و به سطح منافع کل طبقه ارتقاء یابد.

برای مثال، وقتی زنان کارگر اعتصاب می‌کنند، فوراً بین نیاز به شرکت در فعالیت‌های اعتصابی و نیاز به ادامه مسئولیت خانگی برخورد ایجاد خواهد شد. این برخورد، از یک طرف به خاطر عدم وجود امکانات اجتماعی مثل مهد کودک و غیره و از طرف دیگر، به خاطر عدم حمایت اتحادیه‌ها در اکثر موارد- اگر نگوئیم خرابکاری فعال آنان⁽²⁰⁾ - شدت می‌یابد. کارفرمایان به خاطر منزوی بودن زنان کارگر، از طریق هم‌دستی با نهادهای دولتی اغلب قادرند بیمه اجتماعی زنان را به خاطر اعتصاب پرداخت نکنند. انقلابیون می‌توانند از طریق تبلیغ در اتحادیه‌ها و سایر سازمان‌های کارگری در طرف‌داری از این مبارزات مداخله کنند، تبلیغات در نشریات و جلسات؛ کمک به کمیته اعتصاب برای سازمان‌دهی مسئولیت‌های عادی زنان در خانه، فشار مشترک بر روی شهرداری‌های محلی برای ایجاد تسهیلات؛ نشان دادن رابطه بین کارفرمایان و

دولت؛ مطرح کردن دیگر خواست‌های مربوطه که مهم‌اند اما در خود مبارزه مطرح نشده‌اند؛ و از همه مهم‌تر توضیح دائمی ارتباط بین تمام جوانب این مساله خاص و مبارزه کلی برای سوسیالیسم. اعتصاب برای دست‌مزد به راحتی می‌تواند به حرکتی سیاسی که بعضی از نکات بالا را مطرح کند، تبدیل شود. اما، البته مداخله در اعتصابات خاص به خودی خود کافی نیست؛ حرکت گسترده‌تر منجمله در سطح ملی ضروری است.

اما لازم به توضیح است که پیش‌گامی که ما از آن صحبت می‌کنیم صرفاً جمع جبری سازمان‌های انقلابی موجود و یا در واقع یک نیروی به نقد شکل گرفته نیست. چنین پیش‌گامی فقط تحت شرایطی می‌تواند به وجود آید که طبقه کارگر و به خصوص در درون گروه‌های تحت ستم برای به چالش طلبیدن ساختار استثمار و ستم‌کشیدگی متشکل شوند. با در نظر گرفتن آن‌چه در بالا در رابطه با استقلال نسبی ستم‌کشیدگی زنان و فقدان هرگونه وحدت اجتناب‌ناپذیر منافع کوتاه مدت گفتیم، واضح است که شکل‌گیری خودسازمان‌یابی زنان یکی از پیش‌شرط‌های لازم برای رشد پیشگام است که واقعاً بیان‌گر منافع تمام گروه‌های تحت ستم باشد. وظیفه این پیشگام ادغام خواست‌هایی در برنامه انتقالی است که بر شکاف درون طبقه کارگر میان خانه و کارخانه پل بزند، به نابرابری زنان در تولید برخورد کند، برای حق زنان برای کار مبارزه کند، برای تساوی زنان در سازمان‌های طبقه کارگر و در جامعه به طور کلی به جنگد، علیه تقسیم جنسی کار بایستد، برای وسائل جلوگیری از حاملگی و سقط جنین مجانی و برای جلوگیری از هر گونه سرکوب جنسی و غیره مبارزه کند (ملاحظات تاکتیکی به معنی تفاوت میان کشورهای مختلف خواهد بود). این وظیفه‌ای است مشکل ولی نه غیرممکن؛ زیرا دقیقاً، در نیازهای طبقه کارگر ریشه دارد، هم مرد و هم زن.

والی سکومب، مارگارت کولسون...

این مقاله از نیو لفت ریویو شماره 83 به فارسی برگردانده شده و اولین بار در سوسیالیسم و انقلاب شماره 4 چاپ شده است.

یادداشت‌ها:

- 1- والی سکومب
The Housewife and Her Labour Under Capitalism New Left Review 1983
- 2- همان جا، یادداشت 7، ص 5.
- 3- مارگرت بنستون اقتصاد سیاسی رهایی زنان در مانتهلی ریویو سپتامبر 1972.
- 4- ماریا روزا دالاکوستا
The Power of Women and The Subversion of the community Falling Wall Press, Bristol 1972.
- 5- برای بنستون، زنان "گروهی از مردماند که مسئول تولید ساده ارزش مصرف در فعالیت‌هایی هستند که مربوط به خانه و خانواده می‌شود". دالاکوستا نیز بر روی این مساله متمرکز می‌شود "خانه‌داری به عنوان تجسم مرکزی نقش زن. ما فرض می‌کنیم تمام زنان خانه‌دار هستند؛ حتی آنان که در خارج از خانه کار می‌کنند به خانه‌دار بودن خود ادامه می‌دهند".
- 6- منبع شماره 4.
- 7- تنها اشاره موجود در این مورد، در پاراگراف مربوط به نتیجه‌گیری است، جایی که یک بخش از زنان، یعنی زنان کارگر، کاملاً جدا از بحث قبلی خود، بعد از موفقیت در مبارزه برای برابری در میان اتحادیه‌ها، اقدام به "بردن آگاهی رادیکال به جمعیت زنانی می‌کنند که هنوز فقط خانه‌دار باقی مانده‌اند". سکومب، منبع 1 ص 24.
- 8- همان جا، ص 18.
- 9- همان جا ص 8.

10- مبارزات صنفی که زنان کارگر در آنان نقش بس پر اهمیت داشته‌اند، در سال‌های اخیر تنها در انگلستان شامل موارد زیر است:

Lucas Burnly, Fakenham, Admiralty Porter, Boac Air Terminal.
Ag Patents, McLaren Controls, Hawker Siddley, Dorothy Gray.
Kenilworth Compoents, Imperial Typewriters, Typhoo, Personna.
Yauxhall, Standard Telephone- Cables, Hoover Motors –Associated
Automation (RED MOLE. 45,49 red Weekly. 7.9,11,12,27, 32,38,48,59, 60,
63, 65, 71.79

11- سکومب، منبع 1، ص 9 و 10.

12- انتخاب این مثال نباید هیچ سوء تفاهمی را ایجاد کند. از یک طرف، "شورش زنان" در کاولی کاری در مقیاس نسبتاً محدود بود که به وسیله اعتصاب‌شکن‌های آگاه آغاز شد و به وسیله مطبوعات برای تضعیف روحیه کارگران بیش از حد بزرگ شد. از طرف دیگر، تمایل به اتحاد درون خانواده طبقه کارگر که در بالا بحثش را ارائه کردیم به سرعت خود را مطرح کرد و اثبات کرد که نیروی قوی‌تری است. همین باعث شکست سریع "شورش زنان" شد. با این حال، علیرغم نکات فوق، این حوادث یک تضاد واقعی را نشان داد. برای گزارش کامل مباحث 1974، در مورد بحران صنایع اتومبیل بریتانیا و تاریخ خاص مبارزه طبقاتی کاولی، به جزوه انگلیسی کاولی، از گروه مارکسیست‌های انترناسیونالیست، آکسفورد 1974 مراجعه شود.

13- تفسیر دیلی تلگراف، در مورد شورش زنان خانه‌دار کاولی، سعی کرد، این نکته را جا بیندازد که "سندیکالیسم آن‌طور که در این کشور عمل می‌کند، یکی از نیازهای ابتدایی تقریباً همه زنان را شدیداً نادیده می‌گیرد- پول مرتب برای نگهداری از خانه". نقل از جزو گروه مارکسیست‌های انترناسیونالیست، به یادداشت 12 مراجعه شود.

14- برای یک مقدمه جالب در مورد تاریخ جنبش اتحادیه‌ای آلمان به رهایی زنان نوشته ورنر تانزن مراجعه شود.

والی سکومب، مارگارت کولسون...

15- اما همان‌طور که توضیح دادیم، این به هیچ وجه به معنی آن نیست که کارخانگی می‌تواند تحت نظام سرمایه‌داری اجتماعی شود. در این مورد، تحلیل جین گاردینر از دلائل تداوم حیات کارخانگی بر اساس تعادل بین سهم آن در بازتولید ارزان نیروی کار و نیاز سرمایه‌داری به کار زنان در مراحل گسترش ناکافی است. از یک طرف، اگر کاهش هزینه بازتولید نیروی کار از طریق کارخانگی واقعاً برای انباشت سرمایه مرکزی بود، توضیح این جریان که بسیاری از چیزهایی که قبلاً تولید خانگی بودند از خانواده خارج شده‌اند، غیر ممکن بود. از طرف دیگر، برای مثال تا آن‌جا که نتایج استخدام کامل زنان مورد توجه است، تداوم تقسیم جنسی کار در سوئد، هشدار است علیه خوش‌بینی بیش از حد.

16- سکومب، منبع 1 ص 17.

17- در این مورد، نقش دولت رفاه اجتماعی در رابطه با خانواده به وسیله الیزابت وینستون مورد تحلیل قرار گرفته است.

18- سکومب، منبع 1 و ص ص 4-23.

19- همان‌جا ص 5.

20- در اعتصاب اخیر زنان کارگر برای دست‌مزد مساوی در کارخانه وسائل الکترونیک سالفورد در هس‌وود نزدیک منچستر، اعضای مرد اتحادیه به شکست

اشغال کارخانه از طریق شکستن درهای ورودی کمک کردند. مراجعه شود به

Ingrid Falconer, Divide and Rule, United in Struggle, Red Weekly

12. دسامبر 1974.

در باره کار خانگی زنان

نوشته‌ای از "گروه اقتصاد سیاسی زنان"

مترجم: افشار

کیفیت تجزیه و تحلیل تئوریکی که انجام می‌دهیم با کیفیت سئوالاتی که در مقابل آن قرار می‌دهیم، مشخص می‌گردد.

یکی از دشوارترین مسائلی که در برابر "گروه اقتصاد سیاسی زنان" در سال گذشته وجود داشت، تعریف مجدداً سئوالات تئوریک بود که بتوانند ملاحظات سیاسی خود ما را بهتر بیان کنند.

ما با این دورنمای سیاسی مشترک آغاز می‌کنیم که همه سوسیالیست و فمینیست هستیم، ولی فراتر از آن می‌کوشیم درکمان را از موافقت‌ها و مخالفت‌هایمان در روند بحث و تحقیق انکشاف دهیم.

این مقاله بیان‌گر نظر ما در باره مساله کار خانگی (کار در خانه) و ارتباط آن با نقش کلی اقتصادی زن در سرمایه‌داری است. در این چارچوب، منظورمان از "اقتصاد" توجه بیشتر به تولید و بازتولید به مثابه جنبه‌های مادی ستم

والی سکومب، مارگارت کولسون...

کشیدگی زنان است. ما روابط متقابل بین اشکال مختلف کار زنان در سرمایه‌داری، زمینه‌های مادی جنس‌گرایی و بهره‌گیری سرمایه و گروه‌های مختلف کارگران از استثمار و ستم‌کشیدگی زنان را بررسی می‌کنیم. در عین حال که اهمیت ایدئولوژیک خانواده را می‌پذیریم، ولی تمرکز ما بر نقش زنان در تولید است. به نظر ما، این نوع تجزیه و تحلیل‌ها، کمک مشخص اقتصاد سیاسی به جنبش زنان است. به علاوه، با توجه بیش‌تر به کار خانگی ما منعکس‌کننده این نظر هستیم که نقش زنان در خانه عامل اساسی انقیادشان در سرمایه‌داری است. ما با اغلب نوشته‌هایی که راجع به این موضوع وجود دارند، در این مورد هم نظریم.

ساختار مقاله‌مان به قرار زیر است: ابتدا یک مساله تئوریک را مطرح می‌کنیم: رابطه کار خانگی با روند تولید ارزش اضافی در سرمایه‌داری. بر اساس این مساله تئوریک مفهوم شیوه تولید و کاربرد آن را در تجزیه و تحلیل مناسبات بین کار خانگی و شیوه تولید سرمایه‌داری بررسی می‌کنیم. سپس به بررسی ماهیت روابط تولیدی کار خانگی و به ویژه مناسبات درون خانواده می‌پردازیم. عاقبت، مناسبات تاریخی کار خانگی با کار مزدبگیری زنان و تغییرات صورت گرفته در گذشته و تغییرات احتمالی آتی در کار خانگی ناشی از نیازهای متضاد سرمایه‌داری را در نظر می‌گیریم.

1- کار خانگی و ارزش اضافی

این بخش از مقاله به مشکل تئوریک رابطه بین کار خانگی و گسترش ارزش اضافی می‌پردازد. در پروسه دستیابی به درک این مساله ما با این سؤال آغاز کردیم که کار خانگی چه سهم و نقشی در تولید ارزش اضافی دارد؟ در این پروسه دریافتیم که جواب‌های گوناگون به این سؤال پاسخ‌گویی به شماری از سئوالات تاریخی مشخص را ضروری می‌سازد. سئوالاتی از قبیل:

فمینیسم و کار خانگی

چرا کار خانگی در حفظ و تجدید تولید نیروی کار در جوامع سرمایه‌داری نقش عمده‌ای را ایفا کرده است؟

- آیا کار خانگی و خانواده به آن شکلی که می‌شناسیم، در مرحله کنونی سرمایه‌داری بریتانیا به مقدار زیادی از بین خواهد رفت؟
در بحث‌مان راجع به رابطه به کار خانگی و گسترش ارزش اضافی این سئوالات را در مد نظر خواهیم داشت.
الف- ارزش اضافی از نظر مارکس:

جوهر نظریه ارزش اضافی مارکس به شرح زیر در جلد اول سرمایه مطرح شده است. مارکس بررسی خود را به روابط تولیدی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ناب که در آن فقط دو طبقه وجود دارند محدود کرده است؛ طبقه بورژوازی که مالک وسایل تولید است و پرولتاریا که بر چیزی به غیر از نیروی کار خود مالکیت ندارد. تمام کار انجام شده در این انقیاد، در تولید کالایی سرمایه‌داری نهفته است. ارزش اضافی به صورت زمان کار مجردی تعریف می‌شود که در بخشی از تولید کالائی سرمایه‌داری مستتر است. این بخش از تولید، اضافه بر آن کالائی است که کارگران می‌توانند جهت مصرف خویش با مزد خویش خریداری کنند. از آن‌جا که تمام تولید، تولید کالائی سرمایه‌داری است، مصرف کارگران نیز تماماً شکل مصرف کالا به خود می‌گیرد.

روابط تولیدی بین کار و سرمایه ذاتاً آشتی‌ناپذیرند. سرمایه می‌کوشد آن بخش از روز کار را که کارگر برای بقای خویش کار می‌کند کوتاه کند و بنابراین بخشی را که کارگر درگیر تولید ارزش اضافی برای کارفرما است، طولانی‌تر سازد. در نتیجه تولید ارزش اضافی پروسه‌ای است که ذاتاً حامل کشمکش و تخصم طبقاتی است که حول مزد و پروسه تولید دور می‌زند. تا آن‌جا که به مزد مربوط می‌شود به عقیده مارکس مقدار مزد واقعی برای هر گروه از کارگران

والی سکومب، مارگارت کولسون...

در هر دوره مشخص تاریخی ثابت است. به نظر او این مقدار، حداقل لازم معیشت در هر مرحله تاریخی است.

ارزش کالای نیروی کار، در نتیجه، برابر با مقدار زمان کار مجردی است که در مجموعه کالاهائی که این حداقل لازم برای معیشت در هر مرحله را تشکیل می‌دهند، مستتر است.

نظر مارکس مبتنی بر ثابت بودن مزد واقعی برای هر سطح مشخص معیشت بر این فرض استوار است که مصرف کارگران فقط شامل کالاهائی است که با مزد خریداری می‌شوند. در این شیوه برخورد، تحلیل مارکس برای تعیین سطح تاریخی لازم معیشت و همچنین بررسی مناسبات متقابل این سطح با سطح مزد، تجریدی می‌شود. البته اگر در نظر بگیریم که کارگران ارزش‌های مصرفی تولید شده توسط کارخانگی را هم مصرف می‌کنند (هم‌چنین ارزش‌های مصرفی تولید شده توسط دولت در حوزه‌هایی مثل بهداشت، آموزش، رفاه اجتماعی) در آن صورت سطح مزدها و سطح لازم معیشت دیگر معادل هم‌دیگر نیستند.

به علاوه، از آنجائی که مارکس سطح مزد واقعی را از نظر تاریخی از پیش تعیین شده در نظر می‌گیرد، در نتیجه، بخش اعظم بررسی‌اش از تولید ارزش اضافی بر پروسه تولید سرمایه‌داری متمرکز می‌شود. وقتی که مزد واقعی ثابت باشد، برای افزایش نرخ ارزش اضافی دو راه بیش‌تر وجود ندارد:

1- یا باید روز کار طولانی‌تر بشود یا شدت کار افزایش یابد. هر دو با محدودیت‌های جسمانی و مخالفت سازمان‌یافته نیروی کار مواجه می‌شوند.

2- زمان کار لازم برای تولید کالاهای مورد نیاز کارگر کاهش یابد.

ما بر این عقیده‌ایم که برای درک بهتر رابطه کار خانگی با گسترش ارزش اضافی، مساله مزد و ارزش کالای نیروی کار باید با جزئیات بیش‌تری مورد بررسی قرار بگیرد.

ب - ارزش کالای نیروی کار

فمینیسم و کار خانگی

سلطه سرمایه‌داری ضروری می‌سازد که انبوه تولیدکنندگان، چه زن و چه مرد، از امکانات مستقل برای معیشت جدا شده باشند. فراتر از آن، اما، مارکس به مساله چگونگی دگرسان شدن معیشت و بازتولید نیروی کار در دوران سرمایه‌داری توجه چندانی نکرده است. برای مثال، به نظر نمی‌رسد که مارکس در تحلیل خود از سرمایه‌داری به عنوان یک وجه تولیدی که در آن کارگران از یک سو برای معیشت خویش به مزد وابسته‌اند و از سوی دیگر مساله بقاء و تجدید تولید کالای نیروی کار به حوزه‌ای پیرامونی و غیرتاریخی واگذار شده، تضادی مشاهده کند:

"بقا و تجدید تولید طبقه کارگر شرط تجدید تولید سرمایه‌داری است و باید باشد. ولی سرمایه‌داران به راحتی انجام این امر را به غریزه کارگران برای حفظ و تجدید تولید خویش واگذار می‌کنند..."⁽¹⁾

ولی وقتی که جنبش فمینیستی معاصر توجه را به کار خانگی زنان جلب کرد و بر نقش آن در حفظ و تجدید تولید کالای نیروی کار انگشت گذاشت، معلوم شد که ارزش کالای نیروی کار (به معنای زمان کار مجرد مستتر در مجموعه کالاهایی که این حداقل لازم برای بقا را تشکیل می‌دهند) از دیگر اشکال کاری که سطح کل معیشت طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند، مستقل نیست. مسائل متعددی هستند که باید به عنوان جزئی از تئوری ارزش کالای نیروی کار مورد بررسی قرار بگیرند. اولین نکته این است که در هر دوره‌ای آن چه که سرمایه برای تجدید تولید و بقای کالای نیروی کار از طریق مزد به کارگران می‌پردازد، بر پیش‌فرض وجود کار خانگی و دولت که از نظر تاریخی شکل مشخصی دارند، استوار است. مزدی که به کارگران پرداخت می‌شود، به خودی خود برای تهیه شرایط مادی لازم برای حفظ و تجدید تولید کالای نیروی کار به طور روزمره از یک نسل به نسل دیگر کافی نیست.

ثانیاً این مساله هم وجود دارد که ارزش کالای نیروی کار به ساختار اقتصادی خانواده نیز بستگی دارد. مارکس در بررسی‌اش از ارزش کالای نیروی کار، به وضوح نوعی از خانواده را فرض کرده است که در آن زن و کودکان کار نمی‌کنند. اگر چه به این نکته اشاره دارد که تمایل تاریخی سرمایه بر این است که ارزش کالای نیروی کار را با به کارگیری زنان و کودکان بر کل خانواده سرشکن کند.

در بخش‌های دیگر ما به این نکات باز خواهیم گشت. علاوه بر این دو، موضوعات دیگری هم هست که بررسی‌شان برای دستیابی به تئوری ارزش کالای نیروی کار ضروری است. برای نمونه: حداقل لازم معیشت چگونه تعیین می‌شود؟ و به مرور زمان چگونه تغییر می‌کند؟ نیازها چگونه بر سطح مزدها تاثیر می‌گذارند و از آن تاثیر می‌گیرند؟ سطوح مختلف مزد چگونه تعیین می‌شوند؟ و این اختلافات چگونه حفظ شده، یا به مرور زمان چگونه تغییر می‌کند؟ ما فقط به ذکر این سئوالات قناعت می‌کنیم و این‌جا به آن‌ها نمی‌پردازیم، زیرا به طور مستقیم به موضوع نقش کار خانگی مربوط نمی‌شوند. قبل از آن‌که نقش کار را در تعیین ارزش کالای نیروی کار و در نتیجه در تولید ارزش اضافی بررسی کنیم، ابتدا رابطه کار خانگی را با وجه تولیدی سرمایه‌داری مطالعه کرده و پی‌آمدهای این مناسبات را برای بررسی‌مان در نظر خواهیم گرفت.

2- کار خانگی و شیوهی تولید سرمایه‌داری

بحث‌های زیادی در گرفته است که آیا باید کار خانگی را به عنوان شکلی از کار تحت شیوهی تولید سرمایه‌داری مورد بررسی قرار بدهیم یا به عنوان وجهی "مادون" ولی مرتبط که خارج از شیوهی تولید سرمایه‌داری قرار دارد؟⁽²⁾ این مساله به مقدار زیادی مساله‌ای لغوی است ولی در عین حال چند نکته واقعی تئوریک هم وجود دارند که ما به طور کلی به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

برای این که دریابیم چگونه باید مفهوم "شیوهی تولید" مورد استفاده قرار بگیرد باید بین جوامع در حال گذار و جوامعی که در حال گذار نیستند، تفکیک قائل شویم. جوامع در حال گذار جوامعی هستند در جریان تغییر از سلطه یک طبقه حاکم بر اساس مجموعه‌ای از مناسبات استثماراری به سلطه طبقه‌ای دیگر. جوامعی که در حال گذار نیستند، هر اندازه متلاشی، دست‌خوش دسته‌بندی و اغتشاش، تحت تاثیر چنین جریانی از تغییر قرار ندارند. تا آن جا که این تفکیک به طور روشن انجام گیرد، هر کس می‌تواند تا اندازه‌ای واژه‌هایی مطابق سلیقه خویش را به کار گیرد. به نظر ما، اما، مفاهیم مورد استفاده ما مفاهیم مناسبی هستند.

مارکس عبارت "شیوهی تولید" را همه جا به یک معنی به کار نمی‌گیرد، ولی او شیوهی تولید سرمایه‌داری و اعصار تاریخی دیگر در تقابل با سرمایه‌داری (برای مثال "شکل آسیائی" و "مالکیت فئودالی") را بر اساس مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی و با یک تضاد واحد در هر یک تعریف می‌کند؛ رابطه بین تولیدکنندگان مستقیم و کنترل‌کنندگان کار آن‌ها. بنابراین، مفهوم شیوهی تولید برای تئوری تاریخ مارکس اساسی است؛ به این معنی که تغییرات در مجموعه مناسبات تولیدی و رشد نیروهای مولده در "تحلیل نهائی" تعیین‌کننده پروسه تاریخی هستند. این نکته به واضح‌ترین شکل در جلد سوم سرمایه، جایی که مارکس اجازه زمین فئودالی را بررسی کرده و آن را در تقابل با شکل سرمایه‌داری اخذ ارزش اضافی قرار می‌دهد، به این صورت بیان شده است:

"... آن شکل خاص اقتصادی که کار پرداخت نشده اضافی از تولیدکنندگان مستقیم اخذ می‌شود، تعیین‌کننده مناسبات بین حکومت‌کنندگان و آن‌هایی است که بر آن‌ها حکومت می‌شود. این مناسبات که مستقیماً از تولید نشئت گرفته‌اند، به نوبه خود بر آن به عنوان یک عامل تعیین‌کننده تاثیر می‌گذارند...

همیشه این مناسبات مستقیم صاحبان شرایط تولید یا تولیدکنندگان مستقیم است که ماهیت پوشیده درونی و اساس کتمان شده همه سراسر ساختار اجتماعی و هم‌راه با آن اشکال سیاسی رابطه بین حاکمیت و وابستگی و خلاصه شکل متناسب و خاص دولت را بر ملا می‌سازد. این مناسبات مستقیم و به طور طبیعی به مرحله مشخصی از انکشاف شیوه‌های کار و در نتیجه بارآوری اجتماعی آن مرتبط است. این باعث نمی‌شود که همین اساس اقتصادی مشابه از لحاظ شرایط اصلی - به دلیل تفاوت‌های بی‌شمار در موقعیت‌های مشخص، شرایط طبیعی، مناسبات نژادی، عوامل تاریخی خارجی و غیره، خود را به اشکال گوناگون و با سایه روشن‌های مختلف نشان ندهند..." (سرمایه ج 3، ص 791).

به عقیده ما این بهترین شکل استفاده از مفهوم شیوهی تولید است که به کمک تجریدی هوش‌مندانه تضاد اصلی بین تولیدکنندگان و غیرتولیدکنندگان را آشکار می‌سازد.

بدین ترتیب، دینامیزم تغییر در یک جامعه می‌تواند به عنوان پروسه حل یا تقویت این تضاد مورد بررسی بیش‌تر قرار بگیرد. بنابراین، در هر عصر تاریخی فقط یک تضاد در تعیین قوانین انکشاف جامعه اساسی خواهد بود. در عصر سرمایه‌داری تضاد بین سرمایه و کار پایه تعیین‌کننده قوانین انکشاف جامعه است و بنابراین بررسی ما از کار خانگی باید در ارتباط با این تضاد و دینامیزم شیوهی تولید سرمایه‌داری صورت بگیرد. به این نکته باید توجه بشود که ما مفهوم "شیوهی تولید" را به "مناسبات تولید" تنزل نمی‌دهیم. مناسبات تولیدی گوناگونی می‌توانند در درون یک شیوهی تولید وجود داشته باشند، همه این مناسبات، اما، مهرنشان خصلت آن شیوهی تولید را به همراه دارند.

(3)

بدین ترتیب، ما خصلت‌بندی کار خانگی به مثابه یک شیوهی تولید مجزا را رد می‌کنیم. (4) ما کار خانگی را در درون شیوهی تولید سرمایه‌داری بررسی

فمینیسم و کار خانگی

می‌کنیم، در عین این که می‌پذیریم مناسبات کار خانگی در سرمایه‌داری از یک سو با مناسبات کار مزدی و از سوی دیگر با مناسبات کار خانگی در هر شیوهی تولید دیگر اساساً تفاوت دارند.

اکنون ما می‌توانیم بین جوامع در حال گذار و جوامعی که در حال گذار نیستند، تفکیک قائل شویم. در حالی که جوامع در حال گذار با وجود متضاد وجوه مختلف تولیدی خصلت‌بندی می‌شوند، این نکته در باره جوامعی که در حال گذار قرار ندارند صادق نیستند. در این جوامع فقط یک وجه تولیدی وجود دارد. سرمایه‌داری مدرن جامعه‌ای در حال گذار از تولید خانگی به تولید سرمایه‌داری (یا به عکس) نیست. در نتیجه، کار خانگی جزئی از شیوهی تولید سرمایه‌داری است.

یکی از پی‌آمدهای بررسی کار خانگی به عنوان یک شیوهی تولید جداگانه این بوده است که زنان خانه‌دار طبقه ویژه‌ای را تشکیل می‌دهند.⁽⁵⁾ این نتیجه‌گیری غیر قابل اجتناب نیست. از بررسی‌های تئوریک نمی‌توان این چنین مستقیم به نتایج سیاسی رسید. ولی تمایل به بحث از طریق قیاس با کار و سرمایه وجود دارد. در همه جوامع، موقعیت مادی زنان با مردان متفاوت است. برای نمونه، حتی در جوامع دهقانی رابطه زنان با وسائل تولید با مردان همانند نیست. از آن گذشته، مقوله‌های تجزیه و تحلیل مادی، برای نمونه، طبقه، کاست، در واقع، در ارتباط با موقعیت مادی مردان مشخص می‌شوند. گفتن ندارد که کاربرد ساده این مقوله‌ها که در ارتباط با موقعیت مادی مردان تعریف شده‌اند، به مناسبات بین مردان و زنان و در نتیجه دیدن زنان خانه‌دار، و از آن بدتر، زنان به طور کلی، به عنوان یک طبقه نادرست است.

این نکته هرگز بدان معنی نیست که زنان که به شکل‌های مختلف موقعیت مادی‌شان متفاوت با مردان است، منافع ویژه طبقاتی ندارند. در نوشته‌های مارکس می‌توان به بررسی‌های مفصلی از موقعیت طبقاتی گروه‌های گوناگون بر

والی سکومب، مارگارت کولسون...

اساس منافع ویژه‌ای که در جامعه سرمایه‌داری دارند برخورد کرد، بدون این که موقعیت آن‌ها در تقسیم بین کار و سرمایه فراموش شده باشد.⁽⁶⁾ در ادامه این بررسی این نکته با اهمیتی است که توجه داشته باشیم که زنان طبقه کارگر همانند کارگران مرد هیچ کنترلی بر وسائل تولید ندارند. آن‌ها در بخش اعظم زندگی خود کارگران بالقوه سرمایه هستند و اغلب از جمله درصد بالائی از زنان ازدواج کرده، در مراحل کار مزدگیری هم انجام داده‌اند. فقط با تصدیق نقش دوگانه زنان در تولید (واقعی یا بالقوه) است که می‌توانیم موقعیت طبقاتی آن‌ها را بررسی کرده و کشاکش درونی آن را که موجب تغییر خواهد شد، باز شناسیم.

3- روابط تولیدی و کار خانگی :

الف- روابط تولیدی در خانه:

بر اساس آنچه که گفتیم، کار خانگی تولید ارزش مصرف تحت روابط تولیدی غیر دست‌مزدی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. ما اکنون به بررسی این روابط تولیدی غیردست‌مزدی و پی‌آمدهای آن در تعیین روابط اقتصادی بین مرد و زن در خانه خواهیم پرداخت. ما از این فرض رایج که زنان به طور نمونه‌وار همگی تمام وقت خانه‌داری می‌کنند، پرهیز می‌کنیم، وقتی زنان کودکانی کمتر از 5 سال دارند، احتمال زیادی وجود دارد که تمام وقت به خانه‌داری مشغول باشند، زیرا نگهداری از اطفال در سنین ماقبل مدرسه تقریباً به طور کامل به عهده کار خانگی است. ابتدا به این مورد توجه خواهیم کرد و تفاوت در روابط تولیدی را برای کار مزدی وزنی که در خانه کار می‌کند، توضیح خواهیم داد.

کارگر مزدبگیر نیروی کار خویش را به عنوان یک کالا برای مدت معینی در مبادله با مزد پولی می‌فروشد. بقیه وقت او به خودش تعلق دارد و زندگی او به

فمینیسم و کار خانگی

طور دقیق بین کار و استراحت تقسیم شده است. او مزد خویش را صرف خرید کالاهائی می‌کند که عمدتاً خارج از محل کار به مصرف می‌رسند. در نتیجه، برای او تولید و مصرف هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ احساسی فعالیت‌هائی مجزا از هم هستند. برای کارگر مزدبگیر شرکت در تولید خود را به صورت یک ضرورت ناپسند و به طور دقیق زمان‌بندی شده عیان می‌سازد، در حالی که استراحت به اصطلاح لذت‌بخش است و در حول و حوش خانه جریان می‌یابد.

در نتیجه، برای مزدبگیر خانه مکانی است که او کار نمی‌کند، وقتش به خودش تعلق دارد و مصرف می‌کند، برای زن خانه‌دار، خانه محل کار اوست، ولی برای استراحت او به جای دیگری نمی‌رود. در نتیجه، در زندگی او تفکیک دقیقی بین کار و استراحت از نظر زمان یا موقعیت مکانی صورت نمی‌گیرد. برای کاری که انجام می‌دهد چیزی دریافت نمی‌کند و مدت زمانی که صرف کار می‌شود، مادام که کار انجام می‌شود، مورد توجه مستقیم کسی قرار نمی‌گیرد. این وضعیت با موقعیتی که در تولید کالائی سرمایه‌داری وجود دارد، متفاوت است در سرمایه‌داری کاهش زمانی که صرف تولید ارزش مصرف می‌شود مورد توجه خاص سرمایه‌دار است. زیرا در این نظام این سرمایه‌دار و نه کارگر است که از افزایش بارآوری کار بهره‌مند می‌گردد. برای زن خانه‌دار فشاری که برای کاهش زمان صرف شده برای انجام کار معین وجود دارد، ماهیتی ایدئولوژیک و غیر مشخص دارد و به زور مستقیم هم ارتباطی ندارد. وقتی که این نکته را تماماً با تعریف مبهم کار زن در خانه در نظر بگیریم و به علاوه توجه داشته باشیم که زن برای بازار تولید نمی‌کند، آن وقت معلوم می‌شود که برای افزایش بارآوری کار زنان در خانه در مقایسه با کار تحت مناسبات سرمایه‌داری فشار مشابهی اعمال نمی‌شود. حتی در زندگی زن بین مصرف و تولید جدائی آشکاری وجود ندارد.

بر عکس شوهر، زن به مقدار زیادی شیوه و شدت کار خود را تحت کنترل خویش دارد. گر چه در تطبیق با پیرامون خویش مواجه با محدودیت‌هایی است، ولی وقت خود را خود سازمان می‌دهد. در رابطه با کار او، نه تقسیم کاری وجود دارد و نه این که عملاً اجتماعی شده است. تمام زنان خانه‌دار تقریباً کار مشابه هم‌دیگر را به طور انفرادی و جدا از هم انجام می‌دهند. فعالیت‌های محدودی نظیر خرید زنان خانه‌دار در ارتباط با هم‌دیگر قرار می‌دهد، ولی این اجتماعی شدن فعالین مشخص است که افراد یک گروه به موازات هم درگیر آند، هر چند که با هم عمل نمی‌کنند. رابطه بین یک زن خانه‌دار و شوهر شباهتی به رابطه بین یک کارگر و یک سرمایه‌دار ندارد و رابطه‌ای بر اساس مبادله کالایی نیست. مسئولیت متقابلی وجود دارد که حداقل در تئوری بر اساس آن چیزی است که انگلس "جنسیت و عشق فردی" نامید هر کدام در چارچوب روابطی که معمولاً براساس نقش تعیین شده برای هر جنس استوار است، حوزه مسئولیت خویش را دارا هستند. در نتیجه، نمی‌توان این روابط را به روابط یک بعدی ناشی از مبادله پولی تنزل داد. هم چنین بر خلاف روابط مبادله کالایی این رابطه به اصطلاح ضمانت اجرائی دارد. برای مثال، طرفین آن قدر آزاد نیستند که هر طور که علاقه دارند وارد روابط جدید بشوند و قرارداد جدید ببندند. این بدان معنی است که همانند تولید کالائی سرمایه‌داری گرایشی به هم‌سان کردن شرایط کار (که با پرداخت‌های متفاوت جبران می‌شود) وجود ندارد. به علاوه، از آنجائی که مشکلات و پیش‌داوری‌های موجود برای به هم زدن این روابط خیلی قدرت‌مند هستند، در نتیجه، سطوح گوناگون و متفاوتی از کار خانگی و زمان صرف شده کاملاً محتمل است. معذالک، ماهیت این روابط طوری است که وقتی طرفین در اجرای نقش تعیین شده بر اساس جنسیت به اندازه کافی کوشش می‌کنند، بقیه اعضای خانواده و در واقع جامعه آن را نشانه عشق و علاقه می‌دانند. یک شوهر خوب و علاقه‌مند یک کارگر خوب کارخانه

فمینیسم و کار خانگی

هم هست که مزد زیادی دریافت می‌دارد و یک زن علاقه‌مند هم زنی است که بیش‌تر وقت خویش را صرف انواع متفاوت کار خانگی می‌کند.

کارخانگی تولید ارزش‌های مصرفی است. داده‌های قابل لمس برای این تولید کالاها هستند که با بخشی از مزد شوهر خریداری می‌شوند و زن خانه‌دار با آن‌ها ارزش‌های مصرفی مستقیماً قابل استفاده تولید می‌کند. بعضی از این ارزش‌های مصرفی به وسیله اعضای منفرد خانواده استفاده می‌شوند و بعضی دیگر را خانواده به طور جمعی مصرف می‌کند. بعضی از کارها، برای نمونه تمیز کاری و تهیه غذا، در دوره‌های زمانی خیلی کوتاه تکرار می‌شوند، زیرا مصرف‌شان عملاً ادامه‌دار و لاینقطع است. بسیاری از این کارها در مقوله خدمات و نه تولید اشیای قابل لمس جای می‌گیرند و در نتیجه ممکن است به وسیله دیگر اعضای خانواده نادیده گرفته شوند. گاهی اوقات ممکن است دیگر اعضای خانواده به زن خانه در کار کمک کنند.

نگهداری از اطفال برای زنانی که تمام وقت خانه‌داری می‌کنند، بیش‌ترین وقت را می‌گیرد. نگهداری از اطفال به تعبیری کاری 24 ساعته است و اطفال کم سن و سال حضور دائمی یک فرد بالغ را لازم دارند. این بخش از کارخانگی را نمی‌توان به آسانی با کار مزدی ادغام کرد. به علاوه از آنجائی که یک بدیل اجتماعی شده وجود ندارد، این مهم‌ترین کاری است که زنان خانه‌دار برای تداوم سرمایه‌داری انجام می‌دهند.

ب- کار اضافی در خانه:

در بررسی کار خانگی ما مواجه با یک مشکل پیچیده تئوریک هستیم. این مشکل، خصلت‌بندی اقتصادی جریان کالاها و ارزش‌های مصرفی بین زن و مرد و کودکان در خانه است: یک شیوه برخورد به این مساله را در نوشته هاریسون و مقاله اول جین گاردینر⁽⁷⁾ می‌توان یافت که از مدل مبادله نابرابر در فروش

کالای نیروی کار استفاده کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که زنان اغلب اوقات کار اضافی انجام می‌دهند که به سرمایه‌داری یا به شوهر منتقل می‌شود. این نکته فرض شده بود که کاری که در کار خانگی مستتر است معمولاً از ارزش آن بخش از مزد شوهر که به وسیله زن مصرف می‌شود، بیش‌تر است. در نتیجه می‌توان گفت که زن مثل هر کارگر دیگری کار اضافی انجام می‌دهد. کار اضافی زن بخشی از مصرف شوهر را تشکیل می‌دهد و به این ترتیب بخشی از ارزش کالای نیروی کار او به حساب می‌آید. در نتیجه، سرمایه‌داری که شوهر را به کار می‌گیرد، به او کم‌تر از ارزش کالای نیروی کار او می‌پردازد. بدین صورت سرمایه‌دار به دو شکل ارزش اضافی اخذ می‌کند. اولاً، از کارگر مرد، زیرا ارزشی که کارگر مرد تولید می‌کند کم‌تر از حداقل لازم برای بقای او است (اگر بدین شکل به مساله نگاه کنیم، ارزش کالای نیروی کار). ثانیاً، از کار زن که بخشی از حداقل لازم برای بقای کارگر مزد را از کانال کار اضافی خویش تولید می‌کند. این نظریه، تعریف جدیدی از "ارزش کالای نیروی کار" را ضروری می‌سازد که کل معیشت کارگر مرد را در نظر می‌گیرد و بر اساس زمان کار اندازه‌گیری می‌شود. به این ترتیب، کالای نیروی کار به بهائی کم‌تر از ارزشش به فروش می‌رسد و کار اضافی زن هم به سود سرمایه‌دار منتقل می‌گردد. گرچه این شیوه برخورد کوششی است واقعی برای بیان کمیت اقتصادی کار در خانه و نشان دادن ارتباط میان بهره‌گیری مرد از این کار و فوایدی که نهایتاً نصیب سرمایه می‌گردد، اما این شیوه را ما رد می‌کنیم، زیرا بیش از آن که قضیه را بشکافد و بازگو کند آن را کتمان کرده پوشیده نگه می‌دارد و به علاوه از چند لحاظ ناکافی است.

به طور مشخص، ما ضرورت این تعریف جدید از ارزش کالای نیروی کار را قبول نداریم، زیرا کار خانگی با کار مزدبگیری از نظر کمیت قابل مقایسه نیست و این وجه مشترکی ندارند.

فمینیسم و کار خانگی

گر چه پروسه ایجاد ارزش در تولید کالائی به طریق ناموزونی عمل می‌کند، ولی این امکان را می‌دهد که در مورد کار مزدبگیری از کمیت کار مجرد به نحوی صحبت بکنیم که در مورد کار خانگی صحت ندارد. بنابراین، نمی‌توان زمان کار خانگی را با زمان کار مزدبگیری جمع کرد تا بتوانیم کار اضافی زن را محاسبه کنیم، زیرا این دو هم‌سان و معادل نیستند.

به علاوه، شیوه برخوردی که زمان کار خانگی را با زمان کار مزدبگیری یک‌سان می‌گیرد، تفاوت سهم کار زنان از دیدگاه سرمایه‌داری را در این اشکال متفاوت مخدوش می‌کند و در نتیجه نمی‌تواند نیروهائی را که در تغییر رابطه بین این دو شیوه کار تاثیر دارند، توضیح دهد.⁽⁸⁾ در نتیجه، و علاوه بر آنچه گفته‌ایم، از آن‌جا که ظرفیت زن برای کار مزدی نادیده گرفته شده است، ما این شیوه برخورد را ایستا و غیرتاریخی می‌دانیم.

شیوه برخوردی که ما به کار می‌گیریم از تفسیر اورتدکس از تئوری ارزش بهره می‌جوید و ارزش را به صورت زمان کار اجتماعی لازم که در کالاها مستتر است، تعریف می‌کند. ارزش کالای نیروی کار را در نتیجه به صورت ارزش کل کالاهائی که برای حفظ و تجدید تولید کارگر و خانواده‌اش لازم‌اند، تعریف می‌کنیم.

این تعریف بدان معنی است که ارزش کالای نیروی کار، وقتی کارخانگی (و دولت) را در نظر می‌گیریم، همان زمان کار مستتر در حفظ و تجدید تولید کالای نیروی کار نیست.

اگر در نظر بگیریم که بیش از نصف زنان ازدواج کرده در خارج از خانه مشغول کار هستند، ناچاریم که رابطه بین مزد زنان و مردان را از یک سو و رابطه مزد زنان را با ارزش کالای نیروی کار از سوی دیگر بررسی کنیم. برای این منظور ما می‌توانیم با ارزش کالای نیروی کار زنان را جداگانه بررسی کنیم، یا این‌که نقش مزد زنان در چارچوب شکل‌گیری ارزش کالای نیروی کار در کل

والی سکومب، مارگارت کولسون...

واحد خانواده را در نظر بگیریم. هیچ کدام از این دو شیوه برخورد تا کنون به اندازه کافی مورد بحث قرار نگرفته‌اند. به عقیده ما این حوزه مهمی برای کارهای تحقیقی آینده است.

بنابراین، ارزش نیروی کار هم بر نقش زنان در اقتصاد مزدی و هم بر سطح ویژه سازمان‌دهی کار خانگی (و خدماتی که دولت عرضه می‌کند) متکی است. مفهوم سطح معیشت طبقه کارگر تا حدودی از ارزش کلای نیروی کار جدا شده و از جنبه تئوریک هم تغییراتی یافته است.

آنچه بررسی ما رد می‌کند تجزیه و تحلیلی است که انتقال کار از کار خانگی به سود را نتیجه می‌گیرد، ولی این ایده را می‌پذیریم که شوهر امکان دارد از کار همسرش بهره‌مند شود. برای نشان دادن این مطلب خانواده‌ای را در نظر می‌گیریم که هم زن و هم مرد هر دو کار می‌کنند و به علاوه فرض می‌کنیم که هر دو مزد برابر هم دریافت می‌کنند، ولی همه کار در خانه و نگهداری از اطفال به وسیله زن انجام می‌گیرد. این وضعیت در بین زوج‌های ازدواج کرده شاغل فراوان دیده می‌شود. احساس بی‌عدالتی آشکار که از آن نشئت می‌گیرد، زنان زیادی را به طرف فمینیسم سوق داده است. اگر فرض کنیم که هزینه‌های خانواده به طور مساوی بین زن و مرد تقسیم می‌شوند، در این مورد مرد به طور آشکار از کار زن بهره‌مند می‌شود. آن‌چه باید مورد بررسی قرار بگیرد، ماهیت این بهره‌وری است. ارزش‌های مصرفی تولید شده به وسیله کار خانگی در خود جزئی از خدمات شخصی را مستتر دارند که با اجتماعی شدن و در نتیجه کالا شدن این ارزش‌های مصرفی از بین می‌روند. اگر کسی باشد که لباس‌های شما را بشوید تا این که خود شما این کار را بکنید، با هم متفاوت است. تفاوت‌شان فقط در این نیست که شما خود این کار را نمی‌کنید، بلکه قضیه این است که کس دیگری در خانواده در برابر شما نقش خدمتکار را ایفاء می‌کند.

این نوع بهره‌وری از کار زن حتی وقتی که تقسیم کار در خانه و در محل اشتغال به طرز آشکار به نفع مرد نیست هم کماکان باقی می‌ماند. ولی وقتی که زن کار مزدی انجام نمی‌دهد، یا در حالتی که زن نیمه وقت کار می‌کند و در نتیجه درآمدی کم‌تر از مرد دارد، مساله تقسیم مزدهای دریافتی بین زن و مرد مطرح می‌گردد. گرچه اطلاعات آماری راجع به کار و مصرف در خانه در دسترس نیست، ولی به نظر می‌رسد که به طور کلی زنان ساعات طولانی‌تری از مردان کار می‌کنند و در خانواده‌های فقیر این معیشت زن است که ابتدا به ساکن از فقر خانواده لطمه می‌خورد.⁽⁹⁾

از لحاظ تجزیه و تحلیل این مساله نکته‌ای که وجود دارد این است که در ساختار خانواده هیچ نیروی ذاتی وجود ندارد که به تساوی وی در تقسیم امکانات و منابع خانواده بین زن و مرد منجر بشود. این واقعیت که بخش عمده مصرف خانواده به طور مشترک و با هم انجام می‌گیرد، تشخیص تقسیم واقعی امکانات و منابع را دشوار می‌سازد و به علاوه وضعیت این‌طور نیست که اگر یک‌طرف کم‌تر بگیرد ضرورتاً طرف دیگر سهم بیش‌تری خواهد داشت (تغییراتی که حاصل جمع‌شان صفر باشد). معذالک، نقش زن خانه‌دار در سرمایه‌داری در خیلی از موارد بر اساس تقلید بی‌نمکی از مناسبات دست‌مزدی به شکل رابطه‌ای پولی در می‌آید. مخفی‌کاری شوهر راجع به مقدار مزد دریافتی و جروب‌بحث هفتگی در باره مقدار پولی که برای حفظ خانه و خانواده لازم است، از این نمونه‌اند. گسترش مصرف شخصی و استراحت زن در اغلب موارد ضرورتاً به ضرر مصرف شخصی و استراحت شوهر و کودکان صورت می‌گیرد و این وضعیت اغلب اوقات باعث می‌شود که زن نتواند به نیازهای شخصی خود توجه کند.

در این ارتباط به نکات دیگری هم باید اشاره کنیم. این نظریه که مزد معمولاً به طور فردی پرداخت می‌شود، این تمایل همیشه وجود دارد که آن را ما بملک

آن عضو خانواده که برای آن مزد کار کرده است به حساب بیاوریم. وقتی زن خانه‌دار فقط به انجام کار در خانه می‌پردازد، به نظر نمی‌رسد که مشغول کار باشد، زیرا ماهیت کار بی‌مزد در خانه باعث می‌شود که ارزش آن گرچه از نظر اقتصادی اساسی، ولی کم بر آورد شود. به علاوه، از آنجائی که مسئولیت بودجه خانواده به گردن زنان است و این مساله حتی در مورد زنان شاغل و مزدبگیر هم صدق می‌کند، این تمایل همیشه هست که آن‌ها نیازهای فردی خویش را در کلیت نیازهای خانواده ادغام کنند. در حالی که باید این‌دو را به عنوان دو محدوده مجزا و متفاوت هزینه به حساب آورد، همان‌طور که احتمال بیش‌تری وجود دارد که مردان چنین بکنند.

در خانواده‌هائی که زنان کار مزدی انجام نمی‌دهند یا به طور نیمه وقت کار می‌کنند یا درآمد ناچیزی دارند، و دلایل ایدئولوژیک و اقتصادی وجود دارد برای این که مردها در خانواده احتمالاً به ضرر زنان و به نفع مردان تقسیم بشود. حتی در مواردی که زنان نیمه وقت کار می‌کنند و مزد آن‌ها بخش اعظم نیازهای معیشتی خود آنان را بر آورده می‌کند، با این وصف برای بودجه‌بندی نیازهای خانواده آنان به مزد بالاتر مردان وابسته‌اند. از نظر ایدئولوژیک هم مزدی که خانواده دریافت می‌کند به نظر نمی‌آید که به طور مساوی به وسیله شوهر و زن به دست آمده باشد، زیرا ارزش کار در خانه کم‌تر از آن‌چه که هست بر آورد می‌شود. این مساله در خانواده‌هائی که زن و شوهر مزد برابر دریافت می‌کنند وجود ندارد، ولی حتی در این خانواده‌ها هم از آن‌جا که زنان بیش‌تر از مردان منافع فردی خویش را در منافع خانواده ادغام می‌کنند، محتمل است که آن‌ها سهم کم‌تر و مصرف کم‌تری داشته باشند.

البته این باید گفته شود که تقسیم منابع و بهره‌وری فقط در چارچوب خانواده تعیین نمی‌شود. کم بر آورد کردن ارزش کار زنان و نیازهای زنان در خانه در حالی که از کم بر آورد کردن کار زنان در حیطة کار مزدی تاثیر

فمینیسم و کار خانگی

می‌گیرد، بر آن حیطة تاثیر هم می‌گذارد. همین ارتباط متقابل در پروسه اجتماعی شدن کار خانگی و جلب زنان به حیطة کار مزدی هم مشاهده می‌شود.

زنان، به علت روابط تولیدی درون خانه، در حیطة تولید خود را منفرد و به طور نسبی فاقد قدرت می‌یابند. این نقش و اجتماعی شدن با این کیفیت، انقیاد تحمیلی‌شان در چارچوب کار مزدی را تقویت می‌کند. در آخرین بخش مقاله ما به مطلبی بر می‌گردیم که در ابتدا به آن اشاره کردیم و بهره‌مندی سرمایه را از ستم کشیدگی دوگانه زنان در چارچوب بحث‌مان راجع به پروسه اجتماعی کردن کار خانگی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

4- اجتماعی کردن کار خانگی

در این بخش پروسه اجتماعی شدن کار خانگی و انتقال بخش معینی از ارزش مصرفی به دست آمده در تولید شخصی تحت روابط خانگی به تولید اجتماعی شده تحت روابط سرمایه داری را مورد بررسی قرار می‌دهیم. ما به این مساله خواهیم پرداخت که چرا فقط بعضی از جنبه‌های تولید خانگی اجتماعی شده‌اند و به علاوه بررسی می‌کنیم که آیا جنبه‌های باقی‌مانده آن در آینده اجتماعی خواهند شد یا خیر؟

کار خانگی که عمدتاً به وسیله زنان صورت می‌گیرد، کماکان برای بازتولید نظام سرمایه‌داری اهمیتی اساسی دارد. در حال حاضر، کار خانگی خدمات بسیار مهمی فراهم می‌آورد که برای تجدید تولید نیروی کار ضرورتی حیاتی دارد. خدماتی که بتوانند خدمات ناشی از کار خانگی را جای‌گزین کنند، به وسیله سرمایه یا دولت فراهم نمی‌شوند. مثال بارز آن نگهداری از اطفال قبل از سنین رفتن به مدرسه است. کار خانگی، علاوه بر خدمات، در تهیه دیگر اقلام نظیر تدارک و تهیه غذا نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. از نظر کیفی،

رستوران‌هایی که وجود دارند، بدیل این وجه از کار خانگی هستند. ولی در مقایسه با مزد، قیمت‌ها آن قدر زیاد است که در عمل فقط گاه و بیگاه غذای تولید شده در بازار می‌تواند غذایی را که با کار خانگی تولید شده جای‌گزین کند. البته برای ثروت‌مندان این طور نیست. به این ترتیب، رابطه کار خانگی با تولید ارزش اضافی به سادگی این است که کار خانگی تولید ارزش اضافی را ممکن می‌سازد. معذالک، سؤال این است که چرا در طول 150 سال گذشته کار خانگی به طرز روزافزونی اجتماعی شده است؟ منظور ما از اجتماعی شدن کار خانگی البته این نیست که زمان صرف شده در انجام این نوع کارها به وسیله زنانی که تمام وقت به خانه‌داری مشغولند، کاهش یافته است. تمایل کار در خانه به گسترش برای این که تمام روز را پر کند، یکی از وجوه مستند و اثبات شده کار خانگی است. منظورمان از اجتماعی شدن جای‌گزین گشتن (و هم‌زمان با آن دگرسان شدن) کار انجام شده در خانه به وسیله کالاها و خدمات تولیدی برای بازار یا فراهم آمده به وسیله دولت (برای مثال، مغازه‌های رخت‌شوئی، غذای آماده، آموزش و بهداشت) است.

در چارچوب اجتماعی شدن کار خانگی دو پروسه مکمل با هم عمل می‌کنند. اولاً، بعضی از جنبه‌های کار خانگی با تولید اجتماعی شده جای‌گزین می‌شوند (خدمات دولتی و کالاها).

ثانیاً، زنان به طور روز افزونی در کارهای مزدبگیری شرکت می‌کنند.⁽¹⁰⁾ از این دو نتیجه حاصل می‌شود:

1- تولید تحت روابط تولیدی سرمایه‌داری افزایش می‌یابد و در نتیجه نیروی کاری که مولد ارزش اضافی است، زیاد می‌شود.

2- به عنوان پیش شرط ضروری افزایش تولید به طریق سرمایه‌داری لازم است که زمان مصرف شده در خانه برای تولید یک سطح زندگی قابل قبول برای خانواده کاهش یابد. مفهوم کار از نظر اجتماعی لازم در خانه با این مفهوم

فمینیسم و کار خانگی

وقتی که در تولید کالائی با مناسبات سرمایه‌داری مورد استفاده قرار می‌گیرد، دقیقاً هم‌گون و معادل نیست. ولی برای درک این مطلب که اگر قرار است زنان وارد مناسبات دست‌مزدی بشوند، اجتماعی شدن کار خانگی ضرورت دارد، لازم است که ما مفهوم حداقل زمان لازم برای انجام کارهای خانه و هم‌چنین نیروهائی که باعث کاهش این حداقل می‌شوند را بشناسیم. بنابراین، اگر چه تسریع و عقلائی کردن کار در خانه در مقایسه با کار مزدی (همان‌طور که پیش‌تر گفته‌ایم) با فشارهای مشابهی روبه‌رو نیست، ولی پیدایش کالاهائی که در مصرف کار صرفه‌جوئی می‌کنند، برای مثال، غذای آماده، ماشین لباس‌شوئی، کهنه‌های یک‌بار مصرف، موجب کاهش حداقل زمان لازم برای دست‌رسی به سطح مشخصی از مصرف خانواده شده‌اند. پروسه آزاد کردن زنان برای کار مزدی تا حدودی ادامه یافته است، ولی این هنوز حقیقت دارد که در تعدادی زیادی از خانواده‌های کارگری زنان به طور تمام وقت به خانه‌داری مشغول‌اند و سرمایه نتوانسته است همه موانع را از سر راه اجتماعی شدن کامل کار خانگی بردارد.

به نظر می‌رسد که در هر مقطع تاریخی فقدان انباشت کافی یا نبود تکنولوژی که به قدر کافی در مصرف کار صرفه‌جوئی کند، به صورت مانعی جلوی اجتماعی شدن بیش‌تر کار خانگی به وسیله سرمایه را گرفته است. بهترین مثال، در زمان حاضر، اجتماعی شدن نگاه‌داری از اطفال در سنین قبل از مدرسه است که اگر قرار باشد به قدر کافی جای‌گزین نگاه‌داری از این اطفال به وسیله خانواده بشود، هزینه سرسام‌آور نیروی کار و سرمایه‌گذاری اولیه را لازم می‌سازد. در مهد کودک‌های دولتی، نسبت کارمندان مهد کودک به کودکان یک به پنج است. البته اگر کارمندان اداری و کمکی را ندیده بگیریم. اگر این نسبت را با یک خانواده متوسط مقایسه کنیم، در این خانواده‌ها هر مادر به طور متوسط از 1/5 بچه کم‌تر از 5 سال نگاه‌داری می‌کند. در نتیجه، حداقل

1/3 از زنان خانه‌داری که با اجتماعی شدن نگاه‌داری از اطفال کم‌تر از 5 سال آزاد می‌شوند، باید مجدداً در این مه‌د کودک‌ها به کار گرفته شوند. البته اگر فرض واقع‌بینانه‌ای بکنیم که نگاه‌داری از اطفال کماکان کار زنان باقی می‌ماند. به این نکته هم توجه بکنیم که نگاه‌داری از اطفال در خانواده‌ها به وسیله زنان 24 ساعته است و فقط شامل ساعات روز نمی‌شود. اگر قرار باشد که خدمات کاملی عرضه بشود، شماره کارکنان مزدبگیر به مراتب بالاتر خواهد بود.

این غیرمحتمل است که سرمایه به طور انفرادی وارد حیطة تهیه خدمات نگاه‌داری از اطفال به عنوان یک کالا بشود. هزینه زیاد مه‌د کودک‌ها و شیرخوارگاه‌ها از نظر زمان کار ضروری می‌سازد که برای این خدمات قیمتی خواسته شود که بعید است زنان در حال حاضر یا در آینده از مزد خویش قادر به پرداخت آن باشند. از سوی دیگر سرمایه صنعتی به طور انفرادی ممکن است امکانات نگاه‌داری از اطفال را نه به عنوان یک کالا بلکه به عنوان ارزش مصرفی مستقیم برای استفاده کارگران زن واحد خویش فراهم کند. انتظار می‌رود که این طرح‌ها در مناطقی مورد توجه سرمایه قرار بگیرد که سوددهی بالا و کمبود نیروی کار وجود دارد. در تهیه خدمات نگاه‌داری اطفال به طور مستقیم، هیچ سرمایه معتبری به "هدر" نمی‌رود، زیرا این خدمات مورد استفاده زنانی که بچه ندارند قرار نخواهد گرفت. اگر غیر از این بود، مزد کارگران زن به طور کلی باید به اندازه کافی برای این که بتوانند خدمات کالائی نگاه‌داری از اطفال را خریداری کنند، مزد همه زنان افزایش یابد. اگر قرار باشد مزد زنان بچه‌دار زنان زیاد بشود تا بتوانند خدمات نگاه‌داری از اطفال را خریداری کنند، مزد همه زنان شاغل باید به همین نحو زیاد بشود.

اگر کسی بخواهد به پروسه‌های سیاسی احتمالی که ممکن است به اجتماعی شدن نگاه‌داری از اطفال منجر بشوند بنگرد، باید گفت که تنها امکان تهیه این خدمات در مقیاس وسیع تهیه آن به وسیله دولت است. به همان دلیلی که در

بالا گفتیم، دولت نمی‌تواند خدمات نگهداری از اطفال را به عنوان کالا به بهائی معادل ارزش آن به فروشد. مهد کودک‌های دولتی یا مجانی‌اند و یا آن طور که از نظر ایدئولوژیک قابل قبول‌تر است، به شدت کمک مالی دریافت می‌کنند. از آن‌جا که تدارک این خدمات باعث افزایش هزینه تجدید تولید نیروی کار می‌شود که سرمایه باید تقبل کند، در نتیجه این قابل درک است که فقط در دوره‌های رونق که همراه با انباشت سریع سرمایه و در نتیجه بالا رفتن بارآوری است، چنین خدماتی عرضه بشوند. این شرایط برای مرحله کنونی سرمایه‌داری بریتانیا صادق نیست و فقط یک نمونه از مجموعه شرایط بحرانی است که از بهبود در موقعیت زنان جلوگیری می‌کند.

ممکن است دلایل مثبتی هم برای حفظ کار در خانه به شکل تمام وقت موجود باشد. یک نمونه این است که بخش‌هایی از طبقه کارگر، چه زن و چه مزد، از حفظ آن بهره‌مند شوند. این نکته احتمالاً حلقه‌ای کلیدی در ایدئولوژی محافظه‌کارانه اشرافیت کارگران مرد در قرن نوزدهم و به طور کلی کل کارگران مرد بود که برای رسیدن به مزدی که برای حفظ زن در خانه برای رفع نیازهای‌شان کافی باشد، تلاش می‌کردند. تلاشی که نه کاملاً بلکه تا اندازه‌ای موفق هم بوده است. به علاوه، موفقیت‌های متفاوت اتحادیه‌های کارگری در دستیابی به مزد کافی برای خانواده برای مردان بدون شک یکی از دست‌آوردهای کارگران سازمان‌یافته است. با توجه به ماهیت پر زحمت کار خانگی در این دوره بسیاری از زنان و مردان این تجربه را به نفع خود برآورد کرده‌اند. در حال حاضر که درصد افزایش یابنده‌ای از زنان ازدواج کرده شاغل‌اند (بیش از 50 درصد زنان 16 تا 59 ساله) تقاضا برای مزد کافی برای خانواده برای کارگران مرد معنی چندانی ندارد و احتمال دستیابی به آن هم کم‌تر است (مخصوصاً در دوره‌های بحرانی). به علاوه، این ایدئولوژی که زنان باید وابسته باشند و جای‌شان در خانه است، نظری است که بیش‌تر و بیش‌تر از قافله زمان

عقب مانده است. کار تمام وقت در خانه برای زنان ازدواج کرده مشکلات زیادی برای خانواده‌ها ایجاد کرده است (در بین زنانی که تمام وقت در خانه کار می‌کنند موارد بالای بیماری روانی مشاهده می‌شود).

و از آن‌جا که زنان درآمد خویش را از دست می‌دهند، فشار روی شوهر نیز بیش‌تر می‌شود. الگوئی که به طور روز افزونی مقبولیت یافته این است که زنان دو شیفته کار کنند. این مدل که زنان از یک سو با مرد خویش در درآمد خانواده نقش داشته باشند و از سوی دیگر بیش‌ترین بخش کار در خانه را هم انجام بدهند، ممکن است مطلوب‌ترین مدل برای مردان در آینده باشد. ولی اگر قرار است که این وضعیت موجب نارضایتی زنان نشود و برای ساختار خانواده دردسر ایجاد نکند، لازم است که در نقش مردان تجدید نظر بشود.

این‌که با اجتماعی شدن کار خانگی بر سر ارزش کالای نیروی کار چه می‌آید، سؤال دشواری است. از یک‌طرف، مزد واقعی هر خانواده احتمالاً افزایش خواهد یافت (نه ضرورتاً البته، در دوره‌های بحرانی زنان ممکن است برای حفظ سطح زندگی موجود خانواده کار کنند). بهر حال، اثری که این تحولات بر ارزش کالای نیروی کار خواهد داشت، بستگی دارد به رشد بارآوری در اقتصاد و همان‌طور که در بالا گفتیم، به این‌که ارزش کالای نیروی کار تا چه حد بین زنان و مردان "سرشکن" می‌شود. بر اساس بحث‌مان می‌توان نتایجی را جمع بندی کرد که پی‌آمدهائی سیاسی دارند:

اولاً، سنگینی بار تجدید تولید نیروی کار به طور نسبی از خانواده به سرمایه و به دولت منتقل شده است. بعید به نظر می‌رسد که به توان اوضاع را به مقدار زیاد به عقب برگرداند، اگر چه در دوران بحران اقتصادی کنونی مشاهده می‌کنیم که زنان ترغیب می‌شوند سخت‌تر کار کنند و با خرید کردن انتخابی (دنبال اجناس ارزان گشتن) و با تهیه غذا در خانه (غذاهائی که به شکل آماده شده در بازار وجود دارند) کار خانگی را شدت بخشند تا بدین ترتیب کاهش در

فمینیسم و کار خانگی

مقدار واقعی مزد کتمان شود. آخرین کاربرد خانواده در تجدید تولید ارائه و عرصه خدمات نگهداری از اطفال قبل از مدرسه است. اگر این خدمات قرار نیز هست اجتماعی بشوند، آن وقت نیروهائی که خانواده را مثل یک واحد حفظ کرده‌اند، تضعیف خواهند شد.

ثانیاً، به دلیل نقش "عمده" زنان در کار خانگی، زنان همیشه نیروی کار نسبتاً ارزانی برای سرمایه بوده‌اند. (اغلب با مزد کم در آن بخش از تولید خانگی که اجتماعی شده کار می‌کنند) و ارزش کالای نیروی کار بین زن و مرد به طور ناموزونی سرشکن می‌شود. ولی رفته رفته با تضعیف (و نه نابود کردن) پایه مادی خانواده به عنوان یک نهاد و کشاندن زنان به کار مزدی، سرمایه مبنای مادی این شکل ستم کشیدگی را نیز رفته رفته تضعیف کرده و اکنون با خواسته‌هائی جهت برقراری پیش‌شرط‌های لازم برای برابری (مثل مهد کودک‌ها) مواجه است. خواسته‌هائی که سرمایه قادر به انجام‌شان نیست. اگر این خواسته‌ها به طور جدی تعقیب شوند، می‌تواند نقش زنان را به عنوان نیروی کار ارزان به مخاطره بیندازد. یک‌بار دیگر، پروسه کار سرمایه مخالفین خویش را تولید می‌کند.

یادداشت ها:

- 1- مارکس، سرمایه، ج 1 مسکو، 1961 ص 572.
- 2- جان هاریسون، "اقتصاد سیاسی کار در خانه"، بولتن کنفرانس اقتصاددانان سوسیالیست، بهار 1974 والی سکومب: "زن خانه‌دار و کار او در سرمایه داری New Left Review N 83 .
- 3- در جامعه سرمایه‌داری افراد زایدی هستند که در تحت مناسباتی خارج از مناسبات کار مزدی سرمایه‌داری (اگر خیلی دقیق تعریف شود) مشغول کارند. برای مثال بوروکرات‌ها، حرفه‌ای‌ها، صنعت‌گران کوچک.
- 4- باید گفت که غرض ما انتقاد از استفاده مشخص از مفهوم وجوه تولیدی مفصل‌بندی شده برای بررسی سلطه سرمایه‌داری در آفریقا یا آمریکای لاتین نیست.
- 5- برای مثال به مقاله هاریسون رجوع کنند.
- 6- مارکس : هیجدهم برومر لوئی بناپارت - لورنس و بشارت 1968.
- 7- جین گاردینر: اقتصاد سیاسی کار خانگی در جامعه سرمایه‌داری که قرار است در **Exporation in sociology** جلد 6 به ویراستاری د. بیکرواس.ا. الن چاپ شود.
- 8- نگاه کنید به :

R.R.H Rapot: Dual Career families, Penguin 1971 .

9- برای مثال نگاه کنید به :

Audrey Hunt Survey of Womens employment HmsO (1968)

Lucy Syson, Michael Young in 1974 Poverty report ed.Youg

10- Departement of Employment, Women and Work A statistical Survey, Manpower paper

"موقعیت زنان، مانند هر چیز دیگری در جامعه پیچیده ما زمینه اقتصادی دارد".
النور مارکس

اقتصاد سیاسی رهایی زنان

مارگارت بنستون*
ترجمه از آ. یونسی

"مساله زن" معمولاً در تحلیل ساخت طبقاتی جامعه نادیده گرفته می‌شود. دلیل‌اش هم این است که از یک طرف طبقات به طور کلی به واسطه رابطه‌ای که با وسائل تولید دارند، تعریف می‌شوند. از طرف دیگر، گفته می‌شود که زنان هیچ رابطه‌ای ویژه با وسائل تولید ندارند. به نظر می‌رسد این مقوله از همه طبقات عبور می‌کند؛ صحبت از زن طبقه کارگر، زن طبقه متوسط و غیره می‌شود. موقعیت زنان به طور واضحی فرودست‌تر از مردان است.⁽¹⁾ اما تحلیل این وضع معمولاً وارد مسائلی مثل اجتماعی کردن (اطفال)، روان‌شناسی، روابط شخصی و یا نقش ازدواج به عنوان یک نهاد اجتماعی می‌شود.⁽²⁾ آیا عوامل اصلی این‌ها هستند؟

در این بحث که ریشه‌های موقعیت ثانویه زنان در واقع اقتصادی است، می‌توان نشان داد که زنان به مثابه یک گروه واقعاً رابطه معینی با وسائل تولید دارند که با رابطه مردان متفاوت است. عوامل روان‌شناسانه و مشخص به دنبال این رابطه خاص با تولید است که مطرح می‌شوند، و تغییر در آخری شرطی ضروری است (اما نه کافی) برای تغییر اولی. (3) اگر این رابطه خاص زنان با تولید مورد پذیرش قرار گیرد، تحلیل موقعیت زنان طبعاً در تحلیل طبقاتی جامعه جای دارد.

نقطه شروع برای بحث طبقات در جامعه سرمایه‌داری تمایز بین آن‌هایی است که صاحب وسائل تولید هستند و آن‌هایی که نیروی کار خود را در ازای دست‌مزد می‌فروشند. همان‌طور که مندل می‌گوید:

"شرایط پرولتاریا، به طور خلاصه عبارت است از عدم امکان دست‌یابی به وسائل تولید و یا وسائل معیشت که در جامعه‌ای که تولید کالائی تعمیم یافته است، پرولتاریا را مجبور به فروش نیروی کارش می‌کند. در مقابل این نیروی کار، او مزدی را دریافت می‌کند که او را قادر می‌سازد تا وسائل مصرف ضروری برای ارضای نیازهای خود و خانواده‌اش را تامین کند. این تعریف ساختاری، از پرولتاریا مزدبگیر است. از این تعریف الزاماً رابطه معینی نسبت به کارش، محصولات کارش و موقعیت کلی او در جامعه منتج می‌شود که می‌توان آن را در یک کلمه خلاصه کرد: از خود بیگانگی. اما از این تعریف ساختاری نمی‌توان به نتایجی الزامی در مورد سطح مصرف او ... حدود نیازهایش و یا درجه‌ای که او می‌تواند این نیازها را ارضاء کند، رسید." (4)

ما تعریف ساختاری مشابهی از زنان نداریم. چیزی که نخست به آن نیازمندیم بررسی کامل عوارض موقعیت ثانویه زن نیست، بلکه توضیح آن شرایط مادی است که در جامعه سرمایه‌داری (و سایر جوامع) گروه زن را تعریف می‌کند.

بر اساس این شرایط است که روبنای خاصی که می‌شناسیم، ساخته شده است. همان‌طور که این عبارت جالب از مندل، به شکلی به چنین تعریف اشاره می‌کند:

"کالا... محصولی است که به وجود آمده تا در بازار مبادله شود، در مقابل محصولی که به وجود آمده تا مستقیماً مصرف شود.

هر کالایی می‌باید هر دو ارزش را، یعنی ارزش مصرف و ارزش مبادله را داشته باشد.

"می‌باید ارزش مصرف داشته باشد وگرنه کسی آن را نمی‌خرد... کالایی که ارزش مصرف برای کسی ندارد، قابل فروش هم نخواهد بود، و تولیدی بی‌فایده تلقی خواهد شد که دقیقاً از آن‌جا که ارزش مصرف ندارد، دارای ارزش مبادله نیست.

"از طرف دیگر، هر محصولی که ارزش مصرف دارد الزاماً دارای ارزش مبادله نیست. فقط، تا اندازه‌ای ارزش مبادله دارد که جامعه‌ای که این محصول در آن تولید شده، خود بر پایه مبادله قرار داشته باشد، جامعه‌ای که در آن مبادله عملی تعمیم یافته باشد...

"در جامعه سرمایه‌داری، تولید کالایی و تولید ارزش‌های مبادله، به بیش‌ترین پیش‌رفت خود رسیده است. این اولین جامعه در تاریخ بشری است که قسمت اعظم تولید، تولید کالایی است. این‌که تمام تولید سرمایه‌داری کالایی است، صحت ندارد. هنوز دو دسته از تولیدات به صورت ارزش مصرف ساده باقی مانده‌اند!

"اولین گروه شامل تمام محصولاتی است که کشاورزان برای مصرف خود تولید می‌کنند، هر چیزی که مستقیماً در مزرعه‌ای که در آن تولید شده، مصرف می‌شود...

"گروه دوم تولیداتی که در جامعه سرمایه‌داری کالا نیستند و به صورت ارزش مصرف ساده باقی مانده‌اند، شامل تمام تولیدات خانگی می‌شود. علی‌رغم این واقعیت که بخش قابل ملاحظه‌ای از کار انسان صرف این نوع تولید خانگی می‌شود، هنوز به صورت تولید ارزش‌های مصرفی باقی مانده و به تولید کالایی تبدیل نشده است. هر وقت آشی درست می‌شود و یا دکمه‌ای دوخته می‌شود، تولیدی صورت گرفته است، اما این تولیدی برای بازار نیست.

"ظهور تولید کالایی و تنظیم و تعمیم بعدی آن، به طور بنیادی شکل کار انسان و نحوه سازمان‌دهی جامعه را تغییر داده است."⁽⁵⁾

شاید خود مندل دقت نکرده باشد که این پاراگراف آخری چقدر صحیح است. ظهور تولید کالایی واقعاً شکل کار مردان را تغییر داده است. همان‌طور که او اشاره می‌کند، اکثر کار خانگی در جامعه سرمایه‌داری (و همین‌طور در جوامع سوسیالیستی موجود) در مرحله قبل از بازار باقی مانده است. این کاری است که برای زنان در نظر گرفته شده، و این واقعیتی است که می‌توانیم اساس تعریف زنان را در آن بیابیم.

از نظر صرفاً کمی، کار خانگی که شامل مراقبت از کودکان نیز می‌شود، بخش عظیمی از تولید ضروری اجتماعی را تشکیل می‌دهد و با این حال، در جامعه‌ای که بر اساس تولید کالایی است، معمولاً به عنوان "کار حقیقی" در نظر گرفته نمی‌شود، زیرا که خارج از حیطه تجارت و بازار قرار دارد. به معنای واقعی کلمه، ماقبل سرمایه‌داری است. محول کردن کار خانگی به عنوان نقش خاص مقوله "زنان" بدین معنی است که این گروه در مقایسه با گروه "مردان" رابطه متفاوتی با تولید دارد. بدین ترتیب، فعلاً، زنان را به عنوان آن گروهی از مردم تعریف می‌کنیم که مسئول تولید ارزش‌های مصرفی ساده در فعالیت‌هایی هستند که در ارتباط با خانه و خانواده قرار دارند.

از آن جایی که مردان هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال این تولید ندارند، تفاوت بین دو گروه نیز در این جا نهفته است.

باید توجه کرد که زنان از تولید کالایی محروم نشده‌اند. آن‌ها در کار مزدی شرکت می‌کنند، اما، به عنوان یک گروه، شرکت‌شان معمولاً مساله‌ای گذرا است و هیچ مسئولیت ساختاری در این حوزه ندارند. از طرف دیگر، مردان مسئول تولید کالایی هستند؛ در اصل آن‌ها هیچ نقشی در کار خانگی ایفاء نمی‌کنند. برای مثال، وقتی هم که در تولید خانگی شرکت می‌کنند، حتی بیش از یک استثناء تلقی می‌شود؛ این کاری است که روحیه را تضعیف می‌کند، غیرمردانه و حتی برای سلامتی مضر است. (در صفحه اول روزنامه ونکوور سان منتشره در ژانویه 1969 گزارشی است از مردان انگلیسی که سلامت خود را معرض خطر می‌دانند، زیرا که می‌باید کار خانگی بسیار زیادی را انجام دهند!)

مبنای مادی نقش ثانوی زنان را می‌بایست درست در همین تعریف از زنان یافت. در جامعه‌ای که پول تعیین‌کننده ارزش است، زنان گروهی هستند که کارشان خارج از اقتصاد پولی است. کارشان ارزش پولی ندارد، پس بی ارزش است، و بنابراین حتی کار واقعی نیست. و این انتظاری بی‌جا است که خود این زنان که کاری بی ارزش انجام می‌دهند به اندازه مردان که برای پول کار می‌کنند، ارزش داشته باشند. از لحاظ ساختاری، نزدیک‌ترین چیز به شرایط زنان، شرایط کسان دیگری است که آنان نیز خارج از تولید کالایی قرار داشتند و یا دارند، یعنی رعیت‌ها و دهقانان.

ژولیت میشل در مقاله اخیر خود در باره زنان موضوع را این‌طور توضیح می‌دهد: "در جوامع پیشرفته صنعتی، کار زنان تنها کاری حاشیه‌ای نسبت به کل اقتصاد است. در عین حال، انسان از طریق کار است که شرایط طبیعی را تغییر می‌دهد و در نتیجه جامعه را می‌سازد. تا زمانی که یک انقلاب در تولید رخ نداده است، شرایط فعلی کار، موقعیت زنان را درون دنیای مردان تعیین

خواهد کرد".⁽⁶⁾ بیان این که کار زنان حاشیه‌ای است، به معنی پذیرش تفاوت کار زنان و مردان است، بدون تحلیل آن. چنین کاری اما حاشیه‌ای نیست، صرفاً کار مزدبگیری نیست، و بنابراین به حساب نمی‌آید. او حتی کمی پائین‌تر در همان مقاله می‌گوید: "کار خانگی، حتی امروز، در مقایسه با کار تولیدی مقدارش بسیار زیاد است". او ارقامی برای روشن شدن این مطلب ارائه می‌دهد: در سوئد، 2340 میلیون ساعت در سال توسط زنان صرف کار خانگی می‌شود، در حالی که کار زنان در صنعت 1390 میلیون ساعت است. بانک چیس مانهاتان، کار هفتگی زنان را بیش از 99/6 ساعت تخمین می‌زند.

میشل، روی عوامل اقتصادی کم تاکید می‌کند (در واقع، او اغلب مارکسیست‌ها را به "بیش از اندازه اقتصادگرا" بودن متهم می‌کند) و شتاب زده به عوامل روبنایی روی می‌آورد، زیرا متوجه می‌شود که "پیشرفت صنعتی تا به حال زنان را آزاد نکرده است". چیزی را که او نمی‌بیند، فقدان جامعه‌ای است که در آن کار خانگی صنعتی شده باشد. انگلس متذکر می‌شود که "اولین شرط برای رهایی زنان شرکت دوباره کل جنس زن در تولید اجتماعی است... و این نه فقط به این دلیل که صنعت مدرن در مقیاس وسیع هم امکان شرکت گسترده زنان را در تولید فراهم می‌کند و هم در واقع محتاج آن است، بلکه به این دلیل که به سوی تبدیل کار خصوصی خانگی به صنعت عمومی نیز میل می‌کند".⁽⁷⁾ او در همان قسمت می‌نویسد: "همین جا به نقد می‌بینیم که رهایی زنان و برابری‌شان با مردان تا زمانی که زنان خارج از کار مولد اجتماعی نگه داشته شده و به کار خانگی که کاری است خصوصی محدودند، ممکن نیست". چیزی را که میشل به حساب نیاورده این است که مشکل به این سادگی که زنان درگیر تولید صنعتی موجود شوند، نیست، بلکه پیچیده‌تر از آن یعنی تغییر تولید خصوصی کار خانگی به تولید اجتماعی است.

فمینیسم و کار خانگی

برای اکثر آمریکائی‌ها، کار خانگی به مثابه "تولید اجتماعی" تصاویر کتاب "دنیای متهور جدید" یا موسسه‌ای عمومی در مقیاس وسیع را تداعی می‌کند- چیزی بین یتیم‌خانه و سرباز خانه - جایی که همه ما مجبور به زندگی خواهیم بود. به این دلیل، شاید لازم باشد مختصراً و به صورتی شماتیک و ساده بر ماهیت صنعتی کردن اشاره شود.

در واحد تولیدی ماقبل صنعتی، تولید در مقیاسی کوچک و قابل تکثیر است: یعنی تعداد زیادی واحدهای کوچک که همه کامل و شبیه به هم هستند. معمولاً این گونه واحدهای تولیدی به شکلی بر پایه خویشاوندی بنا شده و در عین حال دارای چند وظیفه هستند، وظائف مذهبی، تفریحی، استراحتی، آموزشی و عمل‌کرد جنسی به موازات عمل‌کرد اقتصادی صورت می‌گیرند. در چنین شرایطی خصوصیات ارزش‌مند افراد، چیزهایی که به افراد اعتبار می‌بخشند، فقط از طریق معیارهای اقتصادی صرف سنجیده نمی‌شوند: برای مثال در میان خصوصیات تائید شده، رفتار شایسته با خانواده و یا آمادگی برای انجام وظائف نیز وجود دارند.

چنین تولیدی اصولاً برای مبادله نیست. اما اگر مبادله کالا به اندازه کافی اهمیت پیدا کند، افزایش بارآوری تولید لازم می‌شود. این افزایش در بارآوری تولید، به دنبال گذار به تولید صنعتی که باعث حذف واحدهای تولیدی بر مبنای کار فامیلی می‌شود، عملی است. واحد تولیدی بزرگ و غیر قابل تکثیر که فقط عمل‌کرد اقتصادی دارد، جای‌گزین آن می‌شود، و دیگر اعتبار و موفقیت فقط از طریق مهارت‌های اقتصادی به دست می‌آید؛ تولید عقلایی می‌شود و راندمان آن به مراتب افزایش می‌یابد و هرچه بیش‌تر عمومی می‌گردد به مثابه بخشی از یک شبکه به هم پیوسته اجتماعی. گسترش عظیمی در پتانسیل مولد انسان رخ می‌دهد. تحت نظام سرمایه‌داری چنین نیروهای مولد

تقریباً به طور کامل صرف ایجاد سود خصوصی می‌شوند. این‌ها را می‌توان اشکال تولید سرمایه‌داری نامید.

اگر ما استدلال بالا را در مورد کار خانگی و پرورش اطفال در نظر گیریم، واضح است که هر خانواده، هر خانه، واحد تولیدی منفردی را تشکیل می‌دهد، واحدی که ماهیتی ماقبل سرمایه‌داری دارد، درست مانند کشاورزان یا بافندگان روستایی که واحدهای تولیدی ماقبل سرمایه‌داری را تشکیل می‌دادند. مهم‌ترین مشخصات اصلی آن‌ها عبارتند از: قابل تکثیر بودن، بر پایه خویشاوندی بودن و ماهیت خصوصی کار (جالب است که به مشخصات دیگر هم توجه کنیم، مثل: وظائف چندگانه خانواده و این واقعیت که خصوصیات مطلوب زنان پیرامون مسائل اقتصادی متمرکز نیستند، و غیره)، عقلایی شدن تولید که نتیجه گذار به تولید در مقیاس وسیع است، در این حوزه صورت نگرفته است.

صنعتی شدن، به خودی خود، نیروی عظیمی در خدمت سعادت بشر است. سرمایه‌داری است که با خود استثمار و سببیت را به همراه دارد و نه الزاماً، صنعتی شدن. دفاع از تبدیل کار خانگی به صنعت عمومی در نظام سرمایه‌داری یا دفاع از این تغییر در جامعه‌ای سوسیالیستی کاملاً متفاوت است. در مورد دوم، نیروهای تولیدی برای رفاه انسان کار خواهند کرد و نه برای سود خصوصی، و نتیجه‌رهایی خواهد بود و نه محو انسانیت. و این‌جا است که ما می‌توانیم از اشکال اجتماعی شده تولید صحبت کنیم.

قصد از این تعاریف جنبه تکنیکی آن نیست، بلکه بیشتر تفاوت میان دو شکل از صنعتی شدن است. ترس از چیزی شبیه سربازخانه، به عنوان نتیجه تبدیل کار خانگی به اقتصاد اجتماعی، تحت نظام سرمایه‌داری واقعی است. اما، با تولید اجتماعی شده و الغای انگیزه سود و تابعش یعنی کار از خودبیگانه، دلیلی ندارد که در جامعه‌ای صنعتی، صنعتی کردن کار خانگی، تولید بهتری از خانواده هسته‌ای امروز را سبب نشود؛ یعنی، غذایی بهتر، محیطی راحت‌تر،

فمینیسم و کار خانگی

مراقبتی به مراتب هوش‌مندانه‌تر و با عشق بیشتر از کودکان و غیره. اغلب بحث به این‌جا می‌کشد که در سرمایه‌داری نو، کار در خانه به مراتب کاهش یافته است. حتی اگر این واقعیت داشته باشد، از لحاظ ساختاری اهمیت ندارد. جز برای خیلی از ثروتمندان که می‌توانند برای انجام کار کسی را استخدام کنند، برای اکثریت زنان حداقل غیر قابل کاهشی از کار ضروری که مربوط به مراقبت از خانه، شوهر و کودکان می‌شود، وجود دارد. برای زن شوهر کرده و بدون فرزند این حداقل غیر قابل کاهش کار، احتمالاً هفته‌ای 15 تا 20 ساعت خواهد بود، و برای زنی با بچه کوچک، این حداقل در حدود 70 تا 80 ساعت در هفته خواهد بود.⁽⁸⁾ (در مقابل پذیرش پرورش اطفال به عنوان کار مقاومت می‌شود. این واقعیت راکه کاری انجام گرفته، یعنی ارزش مصرفی تولید شده است، هنگامی می‌توان به روشنی مشاهده کرد که ارزش مبادله نیز در میان باشد- یعنی هنگامی که این کار به وسیله پرستار بچه، مرکز نگهداری از اطفال و یا معلم صورت می‌گیرد. یکی از اقتصاددانان به نقد به این مساله غریب اشاره کرده است که اگر مردی با خدمت‌کارش ازدواج کند، درآمد ملی را پائین می‌آورد. زیرا پولی که به زنش می‌دهد، دیگر به عنوان مزد در نظر گرفته نمی‌شود). کاهش کار خانگی به حداقل امروزی نیز پر خرج است؛ برای خانواده‌ای کم درآمد، کار خانگی بیشتر تری لازم است. به هر حال، کار خانگی از لحاظ ساختاری به همان شکل باقی‌مانده است- مساله‌ای مربوط به تولید خصوصی.

یک نقش خانواده، نقشی که در مدرسه به ما می‌آموزند و همه آنرا قبول دارند، ارضای نیازهای معنوی است. نیاز به نزدیکی، تجمع و روابط گرم و مطمئن. این جامعه راه دیگری برای ارضاء این نیازها نمی‌گذارد؛ برای مثال، روابط کاری و یا دوستی هرگز به عنوان رابطه‌ای با اهمیت تقریباً یک‌سان با رابطه مزد-زن-کودک در نظر گرفته نمی‌شوند.

حتی سایر روابط خویشاوندی به مراتب ثانوی هستند. این وظیفه خانواده در ثبات آن اهمیت بسیار دارد و باعث می‌شود که به تواند وظیفه دوم و صرفاً اقتصادی را که در بالا بحث شد، انجام دهد. مزدبگیران، شوهران- پدران، که درآمدشان آن‌ها را نگه می‌دارد، مخارج کار مادر- زن و نگهداری اطفال را نیز "پرداخت" می‌کنند. مزد یک مرد نیروی کار دو نفر را می‌خرد. اهمیت این نقش دوم خانواده را وقتی می‌توان تشخیص داد که واحد خانواده با طلاق از هم بپاشد. ادامه نقش اقتصادی، وقتی پای بچه در میان است، مساله اصلی است؛ مرد باید به پرداخت برای کار زن ادامه دهد. دست‌مزد او به ندرت امکان نگهداری از خانواده دیگری را می‌دهد. در این صورت، نیازهای معنوی او قربانی ضرورت نگهداری از زن سابق و بچه‌ها می‌شود. وقتی تضادی پیش می‌آید، نقش اقتصادی خانواده تقریباً همیشه بر نقش معنوی آن فائق می‌آید. و این در جامعه‌ای رخ می‌دهد که می‌آموزانند نقش اصلی خانواده ارضای نیازهای معنوی است.⁽⁹⁾

خانواده هسته‌ای، به مثابه یک واحد اقتصادی، نیروی ثبات با ارزش برای جامعه سرمایه‌داری است. از آن جایی که تولیدی که در خانه صورت می‌گیرد به وسیله مزد شوهر- پدر پرداخت می‌شود، امکان او را در امتناع از فروش نیروی کارش در بازار به شدت کاهش می‌دهد. حتی تحرک او در تغییر شغل نیز محدود است. زنان، که در بازار کار محل فعالی ندارند، به شرایطی که بر زندگی‌شان حکم‌فرما است نیز کنترل ناچیزی اعمال می‌کنند. وابستگی اقتصادی آنان، خود را به صورت وابستگی معنوی، انفعال، و سایر "مشخصات زنانه" نشان می‌دهد. او محافظه کار، ترسو و حامی وضعیت موجود است.

از این گذشته، ساختمان این خانواده به شکلی است که آن را به عنوان واحد مصرفی ایده‌آلی می‌سازد. اما این حقیقت، که به شکل گسترده‌ای در ادبیات جنبش زنان به آن توجه شده، نباید به این معنی تلقی شود که نقش اصلی آن

فمینیسم و کار خانگی

است. اگر تحلیل بالا صحیح باشد، خانواده باید اساساً به عنوان واحد تولیدی برای کار خانگی و پرورش اطفال در نظر گرفته شود.

تمام افراد در جامعه سرمایه‌داری مصرف‌کننده هستند، ساختار خانواده صرفاً آن را به ویژه برای مصرف بیش‌تر مساعد می‌سازد. زنان به خصوص مصرف‌کنندگان خوبی هستند؛ و این طبیعتاً منتج از مسئولیت آنان در قبال خانه است. هم‌چنین، موقعیت فرودست زنان، فقدان کلی یک حس قوی مقام و موجودیت، آنان را بیش‌تر از مردان قابل‌استثمار و در نتیجه مصرف‌کنندگانی بهتر ساخته است.

تاریخ زنان در بخش‌های صنعتی اقتصادی صرفاً بستگی به نیاز به کار در آن بخش دارد. زنان به عنوان ارتش عظیم ذخیره کار عمل می‌کنند. وقتی نیروی کار نایاب می‌شود (در اوائل صنعتی شدن، در طول دو جنگ جهانی، و غیره)، زنان بخش مهمی از نیروی کار را تشکیل می‌دهند. وقتی تقاضای کم‌تری برای کار هست (مثل حالا در نظام سرمایه‌داری جدید) زنان به صورت نیروی کار اضافی در می‌آیند- اما این شوهران‌شان هستند که از نظر اقتصادی مسئولند و نه جامعه. "کیش خانه" در دوره پیدایش نیروی کار اضافی دو باره ظهور می‌کند و از آن برای کانالیزه کردن زنان به خارج از اقتصاد بازاری استفاده می‌شود. و این کاری نسبتاً ساده است، زیرا که نفوذ ایدئولوژی حاکم تضمین می‌کند که هیچ‌کس، مزد و زن، شرکت زنان در نیروی کار را خیلی جدی نگیرد. آن‌طور که ما آموخته‌ایم، کار واقعی زنان، در خانه است، و این در مورد زنی که شوهر کرده باشد یا نه، تنها باشد و یا رئیس خانواده صدق می‌کند.

همیشه مسئولیت خانه با زن است. وقتی آن‌ها بیرون از خانه کار می‌کنند، باید به شکلی ترتیب انجام هر دو کار در خانه و خارج از خانه را بدهند (و یا چاره‌ای دیگر برای آن ببینند). مخصوصاً زن ازدواج کرده بچه‌دار که بیرون از خانه کار می‌کند، صرفاً دو شغل دارد؛ شرکت‌شان در نیروی کار فقط وقتی

امکان می‌یابد که ادامه مسئولیت اولیه خود را در خانه تضمین کنند. این مساله به خصوص در کشورهایی مثل روسیه و کشورهای اروپای شرقی قابل مشاهده است. یعنی، در جاهایی که امکانات زنان در نیروی کار گسترش یافته ولی این گسترش به همان نسبت رهایی آنان را به همراه نداشته است. امکان دستیابی مساوی به کار خارج از خانه در حالی که یکی از پیش شرط‌های رهایی زنان است، به خودی خود برای زنان مساوات نخواهد آورد، تا زمانی که کار خانگی به عنوان تولیدی خصوصی و تحت مسئولیت زنان باقی بماند، آنان صرفاً بار سنگین دو کار را بر دوش خود خواهند کشید.

دومین شرط ابتدایی برای آزادی زنان که از تحلیل بالا منتج می‌شود، تبدیل کاری که اکنون در خانه به عنوان تولید خصوصی صورت می‌گیرد به کاری است که تحت اقتصاد اجتماعی صورت بگیرد. دقیق‌تر، به این معنی است که مسئولیت پرورش اطفال نباید تنها به دوش والدین باشد، جامعه باید شروع به تقبل مسئولیت در قبال کودکان کند؛ وابستگی اقتصادی زنان و کودکان به شوهر - پدر باید خاتمه یابد. سایر کارهایی که در خانه انجام می‌شود نیز باید تغییر کند- برای مثال: غذاخوری‌ها و لباس‌شویی‌های عمومی. وقتی چنین کاری به بخش عمومی منتقل شود، آن وقت است که پایه‌های مادی تبعیض علیه زنان از بین خواهد رفت. این‌ها فقط پیش‌شرط‌ها هستند. اعتقاد به موقعیت فرودست زنان عمیقاً در جامعه ریشه‌دار و برای از بین رفتن آن نیاز به تلاش عظیمی است. اما وقتی ساختارهایی که این طرز تفکر را ایجاد می‌کنند تغییر کنند، و فقط آن وقت، می‌توانیم امیدوار به پیش‌رفت باشیم. برای مثال، ممکن است تغییر به مراکز غذاخوری عمومی، صرفاً به این معنی باشد که زنان از آشپزخانه منزل به آشپزخانه‌های عمومی نقل مکان کنند. مطمئناً این خود یک پیش‌رفت خواهد بود، به خصوص در جامعه سوسیالیستی که کار اصولاً خصلت استثماری امروزی خود را نخواهد داشت. زمانی که زنان از تولید

خصوصی در خانه آزاد شوند، احتمالاً خیلی مشکل خواهد بود که بتوان تقسیم کار جنسی فعلی را برای مدت درازی توجیه کرد. این مطلب رابطه متقابل دو پیش شرط داده شده در بالا را آشکار می‌کند: تساوی واقعی در امکانات شغلی، احتمالاً بدون آزادی از کار خانگی غیرممکن خواهد بود، و صنعتی کردن کار خانگی بدون خروج زنان از خانه برای کار، غیرممکن است.

شاید این‌طور به نظر آید که از نظر تئوریک، تغییرات ضروری در تولید که باعث خروج زنان از خانه شود، تحت نظام سرمایه‌داری ممکن است. یکی از منابع جنبش‌رهایی زنان می‌تواند این واقعیت باشد که بدیل سرمایه‌داری تولید خانگی به نقد موجود است. مهدهای کودک وجود دارد، حتی اگر ناکافی و گران باشند، غذاهای حاضر، امکان تحویل غذا به خانه، خریدن غذا از خارج، همه جاگیر است، نرخ‌های مخصوصی برای تعداد زیاد لباس برای خشک‌شویی‌ها و لباس‌شویی‌ها وجود دارد. اما، مخارج این کارها معمولاً از اتکاء کامل به این تسهیلات جلوگیری می‌کند، و همه جا نیز در دسترس نیستند، حتی در آمریکای شمالی، این‌ها را می‌توان به عنوان شکل جنینی در نظر گرفت تا یک شکل کامل. به هر حال، آن‌ها به وضوح به عنوان آلترناتیو سیستم موجود برای انجام این‌گونه کارها وجود دارند. مخصوصاً در آمریکا که رشد "صنایع خدماتی" اهمیت بسیاری در حفظ رشد اقتصادی دارد، تضاد بین این آلترناتیوها و ضرورت نگه داشتن زنان در خانه افزایش خواهد یافت.

نیاز به نگه داشتن زنان در خانه از دو جنبه اصلی نظام فعلی نشات می‌گیرد. اول این‌که، مقدار کار پراخت نشده و انجام شده به وسیله زنان بسیار زیاد است و برای صاحبان وسائل تولیدی بسیار سود بخش. پرداخت به زنان برای این کار، حتی در حد حداقل دست‌مزد، به معنای بازتوزیع اساسی ثروت خواهد بود. امروزه نگه‌داری از خانواده نوعی مالیات پنهان بر درآمد دست‌مزد بگیران است/ مزد مردان در ازای نیروی کار دو نفر است. و مشکل دوم این است که آیا

اقتصاد می‌تواند برای به کار گرفتن همه زنان به عنوان بخشی از نیروی کار معمولاً شاغل به اندازه کافی توسعه یابد. اقتصاد جنگی برای کشیدن بخشی از زنان به داخل اقتصاد کافی بود، اما نه برای ایجاد نیاز به همه آنها یا تقریباً همه آنها. اگر بحث شود که مشاغل ایجاد شده به وسیله صنعتی کردن کار خانگی خود باعث ایجاد این نیاز خواهد شد، می‌توان در مقابل به این نکات اشاره کرد: (1) گرایش‌های نیرومند اقتصادی در خدمت حفظ وضع موجود و بر ضد سرمایه‌داری کردن کار خانگی که در بالا بحث شد، در کارند. (2) صنایع خدماتی فعلی که تا اندازه‌ای علیه این گرایش‌ها عمل می‌کنند، قادر نبوده‌اند رشد نیروی کار را حتی به شکل کنونی آن جذب کنند. گرایش موجود در صنایع خدماتی، صرفاً در جهت ایجاد "کم‌کاری" در خانه است و برای زنان امکانات شغلی جدیدی به وجود نیاورده است.

تا وقتی که این وضع وجود دارد، زنان به صورت بخش بی‌دردس‌تر و انعطاف‌پذیرتر از ارتش ذخیره صنعتی باقی خواهند ماند. ادغام مساوی آنان در نیروی کار شاغل که می‌تواند برای سرمایه‌داری کردن کار خانگی نیز تحت فشار بگذارد، فقط وقتی ممکن است که اقتصاد گسترش یابد. و چنین گسترشی تحت نظام سرمایه‌داری مدرن، فقط تحت شرایط بسیج تمام و کمال جنگی تحقق پذیرفته است.

به علاوه، این‌گونه تغییرات ساختاری مستلزم انهدام کامل خانواده هسته‌ای کنونی است. عمل‌کردهای ثبات‌آور و مصرفی خانواده و همچنین کیش خانواده که باعث دور نگاه‌داشتن زنان از بازار کار می‌شود، آن‌قدر برای سرمایه‌داری اهمیت دارند که نگذارد به سادگی از بین بروند. و در یک سطح کم‌تر بنیادی، حتی اگر این تغییرات ضروری در ماهیت تولید خانگی تحت نظام سرمایه‌داری به دست آید، نتایج نامطلوبی به بار خواهد آورد که به معنی کشیدن تمام روابط انسانی به حوزه روابط پولی خواهد بود. پراکندگی و انزوای شدید مردم در

فمینیسم و کار خانگی

جامعه غرب به نقد به اندازه کافی ناخوش آیند است که تحمل چنین انزوای روحی کاملی را مورد شک قرار دهد. به نظر می‌آید که در واقع یکی از عمده‌ترین واکنش‌های منفی احساسی علیه جنبش‌رهایبی زنان دقیقاً ناشی از همین ترس باشد. اگر مساله این است، پس باید به بدیل‌های موجود - تعاونی‌ها، کیبوتص‌ها، غیره- اشاره کرد تا نشان داده شود که در واقع، اگر ساختارهای دیگری جای‌گزین خانواده هسته‌ای شوند، نیازهای روحی برای همبستگی و گرمی روابط انسانی بهتر ارضاء خواهند شد.

در بهترین شکل‌اش، سرمایه‌داری کردن کار خانگی فقط می‌تواند به زنان همان آزادی محدودی را اعطا کند که جامعه سرمایه‌داری به اکثر مردان داده است. این حرف اما به این معنی نیست که زنان می‌باید برای خواست‌رهایبی از تبعیض منتظر شوند. زمینه‌های مادی برای موقعیت فعلی زنان وجود دارد؛ نسبت به ما فقط تبعیض روا نمی‌شود بلکه استثمار می‌شویم.

در حال حاضر کار پرداخت نشده ما در خانه برای کارکرد سیستم ضروری است. فشار ایجاد شده به وسیله زنانی که بر ضد چنین نقشی مبارزه می‌کنند، موثر بودن این استثمار را تخفیف خواهد داد. به علاوه، چنین مبارزه‌ای می‌تواند مانع عمل‌کرد خانواده شود و ممکن است خارج کردن زنان از نیروی کار را کمتر موثر کند. امید است که همه این‌ها انتقال به جامعه‌ای را که تغییرات ساختاری لازم در تولید واقعاً صورت خواهند گرفت، تسریع کند. چنین انتقالی بدون تردید مستلزم یک انقلاب است؛ وظیفه ما این است که تضمین کنیم تغییرات انقلابی در جامعه، واقعاً به ستم بر زنان خاتمه دهد.

این مقاله از مانتهلی ریویو شماره سپتامبر 1969 به فارسی برگردانده شده و اولین بار در سوسیالیسم و انقلاب شماره 3 چاپ شده است

یادداشت‌ها:

1-Marien Dixon, Secondary Social Status of Women

2- بحث بیولوژیک البته اولین بحثی بود که مورد استفاده قرار گرفت، اما معمولاً به وسیله نویسندگان سوسیالیست جدی گرفته نمی‌شود. "جنس و طبیعت" مارگرت ماد اولین توضیح اهمیت فرهنگ به جای بیولوژی است.

3- به گروه یا دسته به طور کلی اطلاق می‌شود. زنان به عنوان فرد می‌توانند خود را تا اندازه‌ای از کار اجتماعی کردن اطفال (اجتماعی کردن) آزاد کنند (و حتی می‌توانند در مواردی به موقعیت اقتصادی دلخواهی برسند). اما اکثریت زنان چنین شانس را ندارند.

4- ارنست مندل: "کارگران تحت نظام سرمایه‌داری جدید" رساله ایراد شده در دانشگاه سایمون فریزر (در دانشکده علوم سیاسی، جامعه شناسی و مردم شناسی، دانشگاه سایمون فریزر، برنابی، کانادا موجود است).

5- ارنست مندل: "مقدمه‌ای بر تئوری اقتصادی مارکسیستی" (نیویورک، انتشارات مریت، 1967)، ص 10-11.

6- ژولیت میشل: "زنان، طولانی‌ترین انقلاب" نیو لفت ریویو دسامبر 1966.

7- فردریک انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" (مسکو، انتشارات پروگرس، 1968) فصل 9، ص 158. شواهد مردم‌شناسانه مورد اطلاع انگلس نشان می‌دادند که زنان دوران اولیه بر مردان تسلط داشتند. مردم‌شناسی مدرن این تسلط را مورد تردید قرار داده است، اما شواهدی در مورد موقعیت برابر زنان در جوامع مدارسالارانه به دست داده‌اند (جوامعی که انگلس از آن‌ها به عنوان نمونه استفاده کرده است). مباحثات انگلس در این کتاب مستلزم پذیرش این تسلط اولیه زنان نیست. بلکه بحث بیش‌تر بر سر برابری اولیه آنان است. بنابراین نتیجه‌گیری‌های او الزاماً نیازمند تغییر نیستند.

فمینیسم و کار خانگی

- 8- این ارقام به سادگی قابل محاسبه است. برای مثال، از یک زن ازدواج کرده، بدون بچه، انتظار می‌رود که هر هفته غذا بپزد و ظروف را شستشو کند (10 ساعت)، خانه را تمیز کند (4 ساعت)، لباس‌ها را بشوید (1 ساعت) و خرید کند (1 ساعت) این ارقام حداقل لازم کار برای انجام این قبیل کارها در هفته است. در کل 16 ساعت که احتمالاً خیلی کمتر از واقعیت است. با وجود این تقریباً برابر است با نصف کار هفتگی مشاغل عادی.
- 9- برای مشاهده چنین تدریسی، به هر نوع مطلب بر سر خانواده در دبیرستان رجوع شود.

والی سکومب، مارگارت کولسون...

باز هم در باره اقتصاد سیاسی رهایی زنان

راونتری

مترجم: افشار

مقاله "اقتصاد سیاسی رهایی زنان" نوشته مارگارت بنستون در شماره سپتامبر 1969 نشریه مانتلی ریویو چاپ شد. او زنان را چنین تعریف می‌کند: "آن گروهی از مردم که مسئول تولید ارزش‌های مصرفی ساده در فعالیت‌هایی هستند که در ارتباط با خانه و خانواده قرار دارند". به علاوه، زنان "موقعیت فعالی در بازار ندارند" و "به صورت بخش سهل‌الوصول و انعطاف‌پذیر ارتش عظیم ذخیره کار" باقی مانده‌اند. با وجودی که با بررسی بنستون در باره نقش زنان در خانه موافقیم، به نظر ما تغییراتی که در ترکیب جنسی نیروی کار از جنگ جهانی دوم به بعد صورت گرفته تاکید او را بر زنان به عنوان کارگران خانه که نقش آن‌ها را به عنوان کارگر مزدبگیر دست‌کم می‌گیرد، رد می‌کند.

در آمریکا در 1940 از هر 4 زن بالای 14 سال فقط یک نفر در نیروی کار کل جامعه به حساب می‌آمده، از هر 10 مادر فقط یک مادر کار می‌کرد و از هر 12 زن 18-24 ساله فقط یک زن مشغول تحصیل بود. در 1968 از هر 5 زن 16 سال به بالا، 2 زن در نیروی کار کل جامعه به حساب می‌آمد، و از هر 5 مادر 2 مادر کار می‌کرد و از هر زن 18-24 ساله یک زن مشغول تحصیل بود.⁽¹⁾ سرمایه‌داری

والی سکومب، مارگارت کولسون...

انحصاری نه تنها زنان را از نیروی کار اخراج نکرده بلکه به طور روز افزونی آنان را از خانه‌ها بیرون کشیده و روانه بازار نموده است. در فاصله 1947 تا 1968 میزان مشارکت مردان در نیروی کار از 86/8 به 81/2 درصد جمعیت فعال مردان کاهش یافت. در حالی که میزان مشارکت زنان از 31/8 به 41/6 درصد افزایش داشته است. این افزایش قابل توجه در حالی صورت گرفته که نسبت به زنان بالغ در مراکز آموزشی هم افزایش چشم‌گیری داشته است. برای سنین 18-24 ساله، نسبت زنان مشغول تحصیل از 9/9 درصد از 1950 به 22/1 درصد در 1967 رسید و اکنون از درصد مردان مشغول تحصیل در 1950 که 20/1 درصد بود پیشی گرفته است. در طول همین مدت، 1950-1968، نسبت زنانی که به علت "خانه‌داری" جزء نیروی کار جامعه حساب نمی‌شده‌اند، از 60 درصد به کم‌تر از 50 درصد رسیده است. در ژوئیه 1969، 47/681/000 مرد بین سنین 20 تا 64 ساله (93/4 درصد کل) جزء نیروی کار جامعه بوده‌اند، در حالی که برای زنان 25/807/000 نفر (48/1 درصد کل) جزء این کل بوده و 25/180/000 نفر به علت "خانه‌داری" خارج از آن قرار داشته‌اند.

این دشوار است که زنان را در حالی که 2/5 کل نیروی کار جامعه را تشکیل می‌دهند، ساده‌انگارانه تولیدکنندگان بی مزد ارزش‌های مصرفی در خانه حساب کنیم. (فقط 3/4 از مردان در نیروی کار غیر نظامی شاغل هستند) سهم زنان در نیروی کار غیرنظامی از 28/1 درصد در 1947 به 37/1 درصد در 1968 افزایش یافته است. در آوریل 1969 سهم زنان در بخش‌های مختلف به قرار زیر بود:

حمل و نقل و خدمات عام‌المنفعه 20 درصد

تولید صنعتی 28 درصد

عمده فروشی و خرده فروشی 39 درصد

مستخدمین دولت 43 درصد

بیمه، مالیه و مستغلات 51 درصد

خدمات 54 درصد

نه تنها زنان اعضای مهم نیروی کار هستند بلکه خانه دیگر نمی‌تواند برای آنان پناهگاهی در برابر ضروریات بازار باشد. وزارت کار می‌گوید که امروزه 90 درصد دختران در مراحل از زندگی خود کار خواهند کرد.⁽²⁾ اگر آن‌طور که بنستون می‌گوید، نظام سرمایه‌داری نیاز دارد که زنان را در خانه نگه‌دارد، باید گفت که در برآوردن این نیاز به طرز بارزی موفق نبوده است. بنستون هم‌چنین پیش‌نهاد می‌کند که یکی از منابع جنبش‌های رهائی زنان می‌تواند انکشاف اشکال ابتدائی سرمایه‌داری تولید خانگی باشد که زنان را آزاد خواهد ساخت تا تساوی در کار، حقوق و موقعیت را طلب کنند. اگر به خواهیم از توجه زیادی که اخیراً به مساله زنان می‌شود سرنخی به دست آوریم، نباید توجه را فقط به خانه یا فقط به محل کار خلاصه کنیم، بلکه باید تضاد موجود بین نقش زن در خانه و در محل کار را بررسی نمائیم. زنان مدت‌های درازی است که در خانه بدون دریافت مزد کار کرده‌اند. این مساله به تنهایی نمی‌تواند منبع نارضایتی زنان باشد. به علاوه ما براین باوریم که درصد بیکاری بالاتر، مزد کم‌تر و موقعیت‌های نابرابر شغلی برای زنان نتیجه تضادی است که بین نقش فرهنگی زنان و نقش زنان به عنوان کارگر مزدبگیر وجود دارد.

در این جامعه، نقش پدر در خانواده به عنوان "نان‌آور" یا بازار و با نقش او به عنوان یک کارگر آزاد مزدبگیر هم‌خوانی دارد. ولی نقش از نظر فرهنگی تعریف شده مادر یعنی نگهداری روزمره کودکان با بازار نمی‌خواند. در حالی که مردان می‌توانند از این تفکر که "حداقل، نان خانواده‌ام را در می‌آورم" احساس آرامش کنند، زنان شاغل دلوایسند که "من به کودکانم بی‌توجهی می‌کنم". در نتیجه، زنان نه تنها مثل هر کارگری در نظام سرمایه‌داری از خود بیگانگی را تجربه می‌کنند، بلکه مواجه با کشمکش ارزش‌های فرهنگی و نه تقویت آن‌ها هم می‌شوند و تازه در ازای آن پاداش مالی هم دریافت نمی‌کنند.

برای این که زنان به عنوان کارگران آزاد مزدبگیر در موقعیت برابر با مردان قرار بگیرند، لازم است که از آزادی فرهنگی برابر برای ورود به مناسبات مزدبگیری برخوردار باشند. ولی زنان با همان آزادی فرهنگی مردان وارد بازار نمی‌شوند. مقدار بیکاری بین مردان کم‌تر از زنان است و نقش زنان به عنوان مادر به پیدائی این نابرابری کمک می‌کند. به علاوه، تجزیه بازار کار، با این واقعیت که مردان به خدمت نظام وظیفه فرا خوانده می‌شوند و در نتیجه یک کاهش نسبی عرضه نیروی کار مردان پیدا می‌شود، تشدید می‌گردد.

در فاصله 1947 تا 1962 که کل افراد شاغل در ارتش به طور متوسط 2/5 میلیون نفر بود، درصد بیکاری میان مردان 4/6 درصد بود که فقط 6/6 درصد از درصد بیکاری میان زنان کم‌تر است. ولی از 1962 که کل افراد شاغل در ارتش به بیش از 3 میلیون رسید، درصد بیکاری مردان به 3/83 درصد رسید که 1/67 درصد از بیکاری میان زنان (5/5 درصد) کم‌تر است. از آن جا که مردان به خدمت نظام فرا خوانده می‌شوند، در نتیجه از "امتیاز" بی‌کاری کم‌تری بهره‌مند می‌گردند. به علاوه، تجربه نمونه‌وار زنان نشان می‌دهد که آن‌ها دو برابر دفعات مردان وارد بازار کار می‌شوند. یک بار قبل از بچه‌دار شدن و بار دیگر وقتی بچه‌ها آن قدر بزرگ می‌شوند که مادران می‌توانند مجدداً وارد بازار کار به شوند. در سال‌های اخیر، تقریباً نصف زنان بی‌کار آن‌هائی هستند که "دو باره وارد نیروی کار شده‌اند". در ژوئیه 1969، درصد زنانی که به علت "از دست دادن آخرین شغل خود" بی‌کار شده‌اند، تقریباً 37 بود که تقریباً برابر با سهم‌شان در کل نیروی کار جامعه است. ولی در میان اشخاصی که به علت "ورود دوباره به نیروی کار" بی‌کارند، سهم زنان 2/2 برابر سهم مردان بوده است. بالاخره، از آن‌جائی که پدر نقش "نان‌آور" را دارد، در نتیجه، تغییر مکان عمدتاً با موقعیت‌های شغلی او تعیین می‌شود. بدین ترتیب، زنان در خانواده‌هائی که هم زن و هم مرد شاغلند، به طور نابرابری مواجه با بیکاری ناشی از تغییر مکان

می‌شوند. بنابراین، درصد بیش‌تر بی‌کاری میان زنان اگر چه مستقل از "تبعیض" نیست، عمدتاً از این منتج می‌شود که زنان به عنوان مادران در خانواده‌های هسته‌ای با شرایط متفاوتی از مردان وارد بازار کار می‌شوند. "نیروی طبیعی بازار" این روند را به اتمام می‌رساند.

متوسط درآمد زنان شاغل فقط 60 درصد متوسط درآمد مردان است. تردیدی نیست که آن‌چه مدیران در توضیح و توجیه این تفاوت می‌گویند، بعضاً حقیقت دارد. این درست است که میزان غیبت زنان از محل کار 2 تا 4 برابر مردان است و متوسط زمانی که زنان در یک شغل باقی می‌مانند تقریباً نصف مردان است (2/8 سال در مقایسه با 5/2 سال).⁽³⁾ نکته این است که این زنان هستند (و نه مردان) که بازار کار را ترک می‌کنند تا بچه‌دار شوند و سپس در خانه می‌مانند که از کودکان نگهداری کنند. این عوامل موجب می‌شوند که هزینه اضافه کاری و آموزش کارگران بیش‌تر بشود و در نتیجه هزینه استخدام زنان افزایش پیدا بکند. از عوامل دیگری که به پائین بودن متوسط درآمد زنان کمک می‌کنند این است که آن‌ها عمدتاً در کارهای اداری شاغلند (تقریباً 60 درصد زنان شاغل)، به طور نسبی کم‌تر در اتحادیه متشکل هستند (وضعیتی که با توجه به کوتاهی دوران اشتغال به آسانی قابل اصلاح نیست)، باید با عرضه روزافزون نیروی کار زنان رقابت کنند، و بالاخره، باتبعیضات آشکار هم روبه‌رو هستند. به هر حال این واضح است که با توجه به تقابل بین کار در بیرون و پرورش اطفال، کارفرمایان زنان را در شغل‌هایی به کار می‌گیرند که هزینه آموزش کارگران و ضرر ناشی از غیبت از سر کار پائین باشد.

یکی از پیش‌شرط‌های بنسئون برای رهائی زنان امکانات برابر داشتن با مردان برای کار در بیرون از خانه است. ولی برای تحقق آن ضروری است که زنان و مردان متساوی و یا از قیدوبندهای رفتاری بیگانه با بازار آزاد باشند. نارضایتی روزافزون زنان احتمالاً نتیجه پرولتریزه شدن سریع آنان است که در

مواجهه با بازاری قرار گرفته‌اند که بیان‌گر تضاد بین قید و بندهای بیگانه با بازار برای مادران از یک سو و قیدوبندهای مطابق با بازار کارگر آزاد مزدبگیر از سوی دیگر است. اگر زنان قرار باشد که درآمد برابر با مردان داشته باشند و اگر والدین مسئولیت‌های عملی نگهداری و پرورش اطفال را به طور مشترک انجام دهند، کارفرمایان استخدام کارگران مجرد را که بیش‌تر قابل اعتماد هستند و مدت بیش‌تری در یک شغل باقی خواهند ماند، به استخدام کارگران متاهل ترجیح خواهند داد و آن‌وقت تضاد بین خانواده هسته‌ای و کار مزد بگیری آزاد در نظام سرمایه‌داری آشکار می‌شود. ما براین باوریم که لازمه رهایی زنان علاوه بر برابری، صنعتی کردن کار خانگی و اجتماعی کردن پرورش اطفال است و ما می‌توانیم برای نابودی سرمایه‌داری و خانواده هسته‌ای هر دو مبارزه کنیم. البته این نکته باید روشن باشد که با کارگر شدن مادران، سرمایه‌داری خانواده هسته‌ای را تضعیف کرده است (در حال حاضر تقریباً 40 درصد از مادرانی که اطفال پائین‌تر از 18 سال دارند وارد بازار کار شده‌اند).

در خاتمه، ماعقیده داریم که آمار ارائه شده این نظر بنستون را که "هیچ کس، نه زن و نه مرد نقش زنان در نیروی کار را خیلی جدی نمی‌گیرد" به زیر سؤال می‌برد. 3/5 از زنان شاغل که ازدواج کرده‌اند و درآمدشان بخشی از درآمد خانواده است، این نکته را خیلی هم جدی می‌گیرند. ورود چشم‌گیر زنان به نیروی کار از جنگ دوم جهانی به این سو و همراه با آن افزایش انفجارآمیز کار خانوادگی مسبب اشاعه و گسترش "شیوه زندگی طبقه متوسط" بوده است. در مارس 1967 وزارت کار آمریکا این وضعیت را به درستی به شرح زیر خلاصه کرده است:

حدود نصف زنان 18 تا 64 ساله در هر مقطع زمانی مشغول کارند و از هر زن شاغل 3 زن ازدواج کرده با شوهران خود زندگی می‌کنند. تقریباً تمام این زنان در درآمد خانواده سهم دارند و اغلب در آمد زنان است که موجب می‌شود

فمینیسم و کار خانگی

درآمد خانواده از حداقل خط فقر بیش تر بشود. در برخی از خانواده‌ها درآمد زن موجب می‌شود که درآمد خانواده از سطح پائین به سطوح متوسط درآمدها ارتقاء یابد. در واقع، در میان خانواده‌های با درآمد متوسط است که بیش‌ترین درصد زنان شاغل در نیروی کار را پیدا می‌کنیم.

در مارس 1967 در آمریکا 42/6 میلیون خانواده (زن و شوهر) وجود داشته که در 15 میلیون از این خانواده‌ها، زنان جزء مزدبگیران بوده‌اند. در خانواده‌هایی که زنان کار می‌کرده‌اند، متوسط درآمد خانواده در 1966، 1246 دلار بود، در حالی که در خانواده‌هایی که زنان کار رسمی کرده‌اند، متوسط درآمد 7128 دلار بوده است.

"احتمال فقیر نبودن در خانواده‌هایی که زنان هم کار می‌کنند، به مراتب بیش‌تر از خانواده‌هایی است که زنان کار نمی‌کنند. تقریباً 5 میلیون خانواده در 1966 در آمد سالیانه‌ای کم‌تر از 3000 دلار داشته‌اند.

فقط 5 درصد از خانواده‌هایی که زنان هم کار می‌کنند در این دسته جا می‌گیرند، در حالی که برای خانواده‌هایی که زنان کار نمی‌کنند، این رقم 15 درصد است. درآمدی معادل 7000 دلار در سال را در 1966 ما درآمد متوسط برآورد می‌کنیم، ولی این مقدار برای یک خانواده شهر نشین که 4 عضو داشته باشد کافی است. 29 درصد از خانواده‌هایی که زنان هم کار می‌کرده‌اند، درآمدی پائین‌تر از این مقدار دارند، ولی برای خانواده‌هایی که زنان کار نمی‌کنند، این رقم 49 درصد است.

هر چه درآمد سالیانه خانواده بیش‌تر باشد (تا 15000 دلار) احتمال بیش‌تری دارد که زنان هم جزء نیروی کار باشند.

درصد مشارکت زنان در نیروی کار در مارس 1967 برای خانواده‌هایی که در سال 1966 درآمدی کم‌تر از 2000 دلار داشته‌اند، از همه پائین‌تر و برابر 13 درصد بوده است. در حالی که برای خانواده‌هایی که درآمد سالیانه‌شان بین

والی سکومب، مارگارت کولسون...

12000 دلار بوده این رقم به 53 درصد می‌رسد. اگر پرسیده شود که زنان شاغل به چه مقدار در درآمد خانواده نقش دارند؟ در جواب باید گفت که بر اساس پژوهش اداره آمار وزارت کار، متوسط درصد درآمد زنان در کل درآمد خانواده در 1966، 22/2 بوده و در خانواده‌هایی که زنان تمام وقت در طول سال کار کرده‌اند، این رقم 36/8 درصد بود...⁽⁴⁾.

این ارقام خود سخن می‌گویند. حفظ سطح زندگی خانواده و در بسیار از موارد اجتناب از فقر در حال حاضر عمدتاً به یک درآمد بلکه به دو درآمد (زن و شوهر) بستگی دارد. این روندی غیر قابل بازگشت است. شرکت زنان در کار مزدبگیری را دیگر نمی‌توان "ناپایدار و گذرا" برآورد نمود. زمان برای رجعت زنان به خانه سپری شده است.

این مقاله از مانتلی ریویو شماره ژانویه 1970 به فارسی برگردانده شده و اولین بار در سوسیالیسم و انقلاب شماره 4 چاپ شده است

یادداشت‌ها:

1- تمام محاسبات از منابع زیر استخراج شده‌اند مگر آن‌که غیر از آن تصریح شود:

Historical Statistics of The United States,
Statistical Abstract of The United States, 1968, 1969
Employment And Earnings Vol. 16, No, 2 August 1969

راجع به مادران شاغل نگاه کنید به :

U.S Department of Labour , Women's Bureau
Laaflet 37: Who Ard The WOrking Mothers?

نگاه کنید به گزارش :

San Francisco Chronicle, September 15, 1969

نگاه کنید به :

V.C. Perella: Women And The Labour Force; Monthly Labour Review,
February 1969. p.9 H. R Hamel: jub Tenure of Workers, January 1967 ,
Special Labour Fopce Report p.31

نگاه کنید به :

U.s Department of Labour: Women's bureau
Woking Wives- Their Contribution To Family Incmom December 1969.

کار خانگی

پاسخ به منتقدان

والی سکومب

برگردان: فرهاد سیدلو

اهمیت واقعی نقد مارگارت کولسون، برانکا مگاش، هیلاری وین رایت از تحلیل من درباره کار خانگی⁽¹⁾ در این است که بحث در مورد پیوند استراتژیک آزادی زنان با انقلاب سوسیالیستی را بر شرایط کار دوگانه زن در سرمایه‌داری متمرکز می‌کند. این واقعیت که زنان طبقه کارگر، بیش از پیش در سال‌های پس از جنگ، هم کارگر خانگی و هم کارگر مزدبگیرند، به جای‌گاه و آگاهی آنان در ساخت سرمایه‌داری یک ویژگی مسئله‌ساز و ناپایدار می‌دهد. مولفین توضیح روشن و قانع‌کننده‌ای در این باره ارائه می‌دهند. من در مقاله‌ام در نیولفت رویو شماره 83، در جهت تحلیل رابطه کار خانگی با کار مزدی به طور

¹ - نگاه کنید به اثر من "زن خانه‌دار و کار او در سرمایه‌داری" نیولفت رویو 83، و اثر مارگارت کولسون، برانکا مگاش، هیلاری وین رایت "زن خانه‌دار و کار او در سرمایه‌داری - یک نقد"، نیولفت رویو 89، من در زیر به طور جداگانه درباره نقد ژان گاردینر در همان شماره صحبت می‌کنم.

کلی حرکت کردم، که یک سطح انتزاعی صحیح برای شروع طرح مسئله بود، اما قبل از اخذ نتایج سیاسی مفید، ضروری بود که به بحث عینیت بیش‌تری داده شود. همان‌طور که کولسون، مگاش وین رایت به درستی خاطر نشان می‌سازند، نتایج سیاسی من با توجه به فقدان سطح دوم تحلیل که رابطه کار خانگی با کار مزدی زنان را به طور خاص نشان دهد، تا حدودی فاقد پیوستگی ضروری بودند. در این سطح از تحلیل لازم است سؤال شود که: اگر قانون ارزش مستقیماً بر کار خانگی به شکل سرمایه حاکم نیست، چگونه به طور غیر مستقیم آن را در بر می‌گیرد، به شکلی که کل زمان کار زنان بین اشتغال در خانه و خارج توزیع می‌گردد؟⁽²⁾ کولسون، مگاش و وین رایت وعده می‌دهند که "به روش سیستماتیک‌تر آثار غیرمستقیم اما قوی قانون ارزش بر کار خانگی را مورد بررسی قرار دهند."⁽³⁾ اما در هیچ‌جا آنان به طور سیستماتیک یا غیر سیستماتیک چگونگی تاثیر آن بر تقسیم کل زمان کار زنان در داخل و خارج خانه را بررسی نمی‌کنند. از آن‌جا که این موضوع دقیقاً همان سئوالی است که در تمام نقد آنان مطرح شده است، نادیده انگاشتن آن را نمی‌توان به حساب از قلم افتادگی گذاشت. بر عکس، این نتیجه طبیعی ناتوانی‌شان در درک کار خانگی به عنوان مولد ارزش است. چرا که تنها ارزش به عنوان یک مقوله می‌تواند رابطه کارهای خصوصی جدا از یک‌دیگر با کل کار اجتماعی در یک جامعه تولید کالایی تعمیم یافته را توضیح دهد. بدون این پیوند، ارتباط زیرساختی بین واحدهای خانگی و صنعتی را نمی‌توان به درستی شناسایی

² - در حالی که سطح تحلیل در این پاسخ به حوزه شرایط کار دوگانه زنان منتقل می‌شود، تغییر در تاکید نسبت به مقاله قبلی من صورت می‌گیرد که برای جلوگیری از اغتشاش باید ذکر شود. در این‌جا من بیش‌تر به این موضوع علاقه‌مندم که چگونه قانون ارزش به‌طور غیرمستقیم در خانه‌داری وارد می‌شود، حال آن‌که در نوشته قبلی تاکید من بر این بود که این کار به‌طور مستقیم انجام نمی‌گیرد. دوماً من حالا به این موضوع علاقه‌مندم که در چرخه بازتولید نیروی کار، ارزش به‌طور کلی نه خلق می‌شود و نه نابود، در حالی که قبلاً بر جنبه ارزش‌آفرینی یک بخش - کارخانگی - تاکید داشتم.

³ - کولسون، مگاش و وین رایت، نیولفت ریویو 89، ص 61.

کرد، در نتیجه دو نوع کار زن به طور تحلیلی شناور رها می‌شوند، و تنها به وسیله آگاهی زنانی که هر روز بین این دو در حرکت هستند، به یک‌دیگر مربوط گردند.

آیا کار خانگی ارزش تولید می‌کند؟

با این حال کولسون، مکاش، وین رایت در میانه‌ی نقدشان به موضع من در مورد مسئله ارزش، عملاً هسته بحث من را درمی‌یابند. "زن خانه‌دار طبقه کارگر در تولید یک کالا- نیروی کار- شرکت می‌کند... و از طریق این فرآیند در تولید اجتماعی شرکت و کارش را با کاری که در تولید وسایل معیشت او دخیل است، مبادله می‌نماید."⁽⁴⁾ اما اگر زن خانه‌دار یک پرولتر در تولید کالا شرکت می‌کند، چرا کارش به بخشی از ارزش آن کالا بدل نمی‌گردد؟ کولسون، مکاش و وین رایت تلاش می‌کنند از سه طریق به این سؤال پاسخ دهند.

1- کار خانگی ممکن است در تولید کالا شرکت کند اما "محصولات بلاواسطه آن، ارزش‌های مصرف هستند و نه کالاها، آن‌ها به سوی بازار جهت‌گیری نشده‌اند...".⁽⁵⁾ بخش اعظم کارهایی که در سرمایه‌داری انجام می‌شود "بلافاصله" کالا تولید نمی‌کند، بل که تنها ارزش‌های مصرف می‌آفریند. آیا این موضوع صلاحیت تولید ارزش را از چنین کارهایی سلب می‌کند؟ البته که نه. این فرآیند مبادله‌ی کالایی عمومی (شامل مبادله نیروی کار) است و نه فعالیت مشخص کارگران مستقل خصوصی که برابری تمام انواع کارها در سرمایه‌داری را تحقق می‌بخشد. کارهای مشخص - بر حسب زمان، مکان و شکل محصول - می‌توانند از کالای تمام شده‌ای که در بازار مبادله می‌شود، کاملاً جدا شوند. بسیاری از آن‌ها بیش از کار خانگی از محصول جدا

⁴ - همان صفحه 62.

⁵ - همان صفحه 62.

می‌شوند و با این حال هنوز بخشی از ارزش کالایی تحقق یافته در آن را می‌آفرینند.

2- زن خانه‌دار نیروی کارش را نمی‌فروشد بنابراین "بنا به تعریف، کار خانگی ارزش ندارد."⁽⁶⁾ از کی تا به حال حضور دست‌مزد، معیار تعیین خلق ارزش است؟ آیا این به معنای آن است که تولیدکنندگان کالایی مستقل که برای دست‌مزد کار نمی‌کنند، ارزش نمی‌آفرینند؟ حرف‌های مهم! مولفین در این زمینه مرا به استفاده نابه‌جا از یک نقل قول از مارکس در مورد آشپزها و خیاط‌های زنانه متهم می‌کنند، چون این کارگران دست‌مزد می‌گیرند و زنان خانه‌دار نمی‌گیرند این انتقاد وارد نیست. من از مثال آشپزها برای استدلال خلق ارزش به خودی خود استفاده نکردم. این بحث در جای دیگری مطرح شد. مسئله قیاس با آشپزها از این بابت مطرح بود که ببینم مارکس چگونه میزان ارزش ایجاد شده از کار کارگران غیر مولد را که سرویس مشخصی می‌دهند، تعیین می‌کند. تشابه آن‌ها با زنان خانه‌دار در این است که هر دو به شکلی غیرمولد، ارزش برابر با هزینه‌های معیشت خود می‌آفرینند.

3- کولسون می‌گوید: «این حقیقت دارد که زن خانه‌دار طبقه کارگر در تولید کالای نیروی کار که فروش آن موجودیتش را تضمین می‌کند شرکت دارد (و در این مورد با سایر کارگران مشترک است) و از طریق این جریان در تولید اجتماعی شرکت می‌کند و کار خود را با کاری که در تولید وسائل معیشت او انجام می‌گیرد، مبادله می‌کند. اما آن چیزی که واسطه این مشارکت و این مبادله است بازار نیست، بلکه قرارداد ازدواج است: بر اساس روابط اجتماعی ازدواج است که کار زن خانه‌دار در ارتباط با کار اجتماعی قرار می‌گیرد». ارتباط این بحث بر من روشن نیست. این مبادله درونی خانوادگی نیست که بر نیروی

⁶ - همان صفحات 3-62.

کار به عنوان یک کالا مهر می‌زند. نیروی کار با مبادله در بازار به کالا تبدیل می‌شود، و این ارتباط بیرونی، کارهای گذشته مجسم در آن را استخراج می‌کند و به آن‌ها موقعیت ارزش‌آفرینی می‌دهد. اگر نیروی کار در بازار مبادله نمی‌شد، بحث ارزش‌آفرینی کار خانگی نمی‌توانست مطرح باشد. حضور یک ضمانت قانونی برای این ترتیب‌بندی خارج از موضوع است. زنان خانه‌دار در ازدواج‌های عرفی هم، اگر همسران‌شان کارگران مزدبگیر باشند، ارزش می‌آفرینند.

چرخه بازتولید نیروی کار

ردگیری دقیق جریان ارزش از طریق چرخه بازتولید نیروی کار - ورود کالاهای مزدی به واحد خانه از یک طرف و خروج نیروی کار بازسازی شده از طرف دیگر - پیوند حیاتی در برقراری ارتباط بین کار خانگی و کار مزدی زنان است. این چرخه کامل یک تعادل ارزشی است که در آن زمان کار به طور مداوم در حال تنظیم، شکسته شدن و تناسب‌یابی مجدد در هر یک از بخش‌های تشکیل‌دهنده‌اش به حساب می‌آید. بدون این ارتباط ارزشی، بر شکاف نمایان بین واحد خانواده و اقتصاد آزاد، نمی‌توان فائق آمد. در نتیجه تحلیل به ناگزیر به عقب‌گرد به یک درک دوآلیستی گرایش پیدا می‌کند، که در آن خانه خارج از اقتصاد و در برابر قوانین حرکت آن کاملاً نفوذ ناپذیر به نظر می‌رسد.⁽⁷⁾ جدایی شکل خانگی از حوزه‌ی صنعتی به قدر کافی واقعی است، اما نسبت به دیگر جدایی‌هایی که در سطح جامعه سرمایه‌داری ظاهر می‌گردند،

7 - مقایسه کنید با شیلار روباتم، آگاهی زنان، دنیای مردان، لندن 1973، روباتم در یک جا تشخیص می‌دهد که "... شرایط تولید خارج، به طبیعت تولید و بازتولید در خانواده نفوذ کرده و به آن شکل می‌دهد..." (ص 59)، اما سپس تلاش برای انعکاس مفهومی این نفوذ را رها می‌کند: "به‌جای کش آوردن مقولات مارکسی بهره‌کشی و ارزش افزود، که برای توضیح تولید کالایی ساخته شده‌اند، و دو پهلو سخن گفتن درباره ستم و بهره‌کشی در این زمینه، ما باید کار زنان در خانه را به زبان خود آن تحلیل کرده و مفاهیم جدید را ارتقاء بخشیم." (ص 69)، نتیجه سیاسی چنین دوآلیسمی در تحلیل نهایی می‌تواند به یک دیدگاه تقسیم شده از مبارزه زنان منتهی شود. شاهد آن، بحث سترون بین سلیا جیمز و "ارتدوکس‌های چپ" بر سر این موضوع است که آیا زنان را باید در جامعه سازماندهی کرد یا در محل کار.

این جدایی مهم، عمیقا گولزننده است، و یک "زیرلایه پنهان" را مخفی می‌کند. جریان مداوم ارزش با "برابرسازی" کار خانگی با دیگر کارها به عنوان کالاهای تولید شده برای مبادله در بازار (که نیروی کار را نیز شامل می‌شود)، آن را به تقسیم کار گسترده تثبیت شده در کل جامعه گره می‌زند.

هدف من در این پاسخ نشان دادن این مسئله است که چگونه جریان ارزش از طریق بازتولید نیروی کار، کل زمان کار زنان را بین خانه‌داری و اشتغال در خارج توزیع می‌کند. اگر این تحلیل بتواند به شکلی مناسب شروع شود، بحث استراتژیک درباره شرایط کار دوگانه زنان بر یک اساس محکم‌تر جریان خواهد یافت. مارکس در کاپیتال اقتصاددانان عامی را به سبب درک محدودشان از فضای اقتصادی و برای فرض بی اساس‌شان مبنی بر این که ارزش تنها در محدوده‌هایی که آن‌ها تجویز می‌کنند، عمل کرد دارد، مورد حمله قرار می‌دهد. او خاطر نشان می‌سازد که تقسیم کار "نه تنها اقتصاد بلکه تمام دیگر فضا‌های جامعه را در بر می‌گیرد."⁽⁸⁾ ارزش، توزیع کار را نه تنها بین و درون شاخه‌های مختلف صنعت (از طریق برابرسازی در اطراف نرخ متوسط سود)، بلکه با برقراری یک "قید نامریی"، توزیع آن را بین تولیدکنندگان کالایی مستقل هم سازمان می‌بخشد. به عبارت دیگر، ارزش، کار انجام گرفته در خارج از حوزه اقتدار مستقیم سرمایه را هم تنظیم می‌کند. رابطه جمعیت کارگر با ارتش ذخیره صنعتی را که زنان خانه‌دار یک ذخیره پنهان آن هستند، و اغلب یک مولفه فعال آن، ساختار بندی می‌کند.

این گفته مارکس که "قانون ارزش نهایتا تعیین می‌کند که جامعه چه مقدار از زمان کار موجود را می‌تواند صرف گروه خاصی از کالاها کند،"⁽⁹⁾ باید زمان کار صرف شده در کالای نیروی کار را هم شامل گردد، که کار خانگی هم

⁸ - کارل مارکس، کاپیتال، جلد یک، مسکو 19، صفحه 334.

⁹ - مارکس، کاپیتال، جلد یک، ص 336.

فمینیسم و کار خانگی

بخشی از آن است، اما چون کار خانگی مستقیماً در انقیاد سرمایه نیست و به وسیله آن توزیع نمی‌گردد، و قابلیت تولید آن مستقیماً در تولید ارزش افزوده تجسم نمی‌یابد، چگونه "قانون ارزش" نهایتاً مقدار زمان کار خانگی لازم برای بازتولید نیروی کار کالایی را تعیین می‌کند؟"

کار زن خانه‌دار مستقیماً به وسیله نیازهایی که به وسیله شوهر و فرزندان بر عهده‌اش گذاشته می‌شود، تعیین می‌گردد. اما این سازوکار شخصی تنها بازتاب جبر مادی نیازهای خانواده برای نگهداری کل خانه در بهترین شرایط ممکن با توجه به محدودیت‌های نیروی خرید دست‌مزد است. چون قاعدتاً هیچ ارزش افزوده‌ای در دست فرد وجود ندارد، دست او در تبدیل آن به وسایل معیشت چندان باز نیست. میزان کار او به وسیله تلاش لازم برای انجام این تبدیل تعیین می‌شود. فرض کنید که فرد متوسط، قیمت کالای دست‌مزد و شرایط زندگی عادی کارگر در یک کشور سرمایه‌داری مشخص در هر مقطع زمانی، معین شده باشند. چون کار زن خانه‌دار به طور کامل در حیطه این سه عامل قرار می‌گیرد، میزان آن هم معین و قابل دریافت است. بنابراین زمان کار خانگی متوسط، آن زمان کاری است که برای تبدیل مزد متوسط به خانه‌داری متوسط پرولتاریا با قیمت متوسط کالای مزد، لازم است.⁽¹⁰⁾

من در مقاله اول گفتم که مارکس "چارچوبی بنا نهاد که در آن کار خانگی به خوبی جای می‌گیرد." بنابراین تلاش کردم شکافی را که او در چرخه بازتولید نیروی کار، به هنگام تبدیل کالای فردی به نیروی کار جدید در واحد خانواده به جای گذاشت پر کنم. هر تحلیلی (دایر بر تولید ارزش در کار خانگی که در این چارچوب "جای گیرد"، قاعدتاً نباید کل تعادل این چرخه ارزش را

¹⁰ - من در این جا و در جاهای دیگر پس از این به مولفه اساسی کار خانگی، با کسر جنبه بی‌زمان خانه‌داری و مراقبت از کودکان از نقش زن خانه‌دار، مراجعه می‌کنم. این جنبه اخیر بر حسب زمان کار یا ارزش قابل محاسبه نیست.

به هنگام گذار از واحد خانه واژگون کند. مارکس معمولا یک معادله ارزشی سه عنصری را تشریح می‌کند. حقوق پولی، وسایل معیشت خریداری شده با حقوق، و نیروی کار تجدید شده با هدف بازار - این عناصر از ارزش معادل برخوردارند. به عبارت دیگر، همان‌طور که اولی به دومی و سپس به سومی تبدیل می‌شود (در چیزی که مارکس آن را یک "تغییر شکل" می‌نامد)، ارزش حفظ می‌شود - و در کل خلق یا نابود نمی‌گردد. جوهر کار من بسیار ساده است. جایی که مارکس کل معیشت خانواده را در دست‌مزد فرض می‌گیرد، من آن را سرشکن کرده، سهم زن خانه‌دار در بازتولید نیروی کار فروخته شده به سرمایه، در برابر هزینه‌های معیشت خود او را جدا می‌کنم. او ارزشی برابر با ارزش معیشت خود می‌آفریند که در نیروی کار فروخته شده به سرمایه تجسم می‌یابد. توجه داشته باشید که معادله کماکان در حالت موازنه است - ارزش به طور کلی نه خلق می‌شود و نه نابود، تنها منتقل می‌گردد.

اثر مفهومی ترسیم آگاهانه این پیوند درونی در چرخه نیروی کار آن است که ارتباط کار خانگی را با دیگر کارهای پیرامونی آن برقرار می‌کند، آن هم به روشی که بدون آن، درک این ارتباط ناممکن است. حال می‌توان دید که چگونه تغییرات در اقتصاد بزرگ‌تر، که مهم‌ترین‌شان افزایش و سقوط دستمزدهای واقعی است، به طور مداوم زنان خانه‌دار را به تنظیم کارشان وامی‌دارد. برای مثال هنگامی که مزدهای واقعی پایین می‌آیند، زنان خانه‌دار استانداردهای زندگی پرولتاریا را با یک فشرده‌گی کاری پنهان، مثلا تعمیر بیش‌تر لباس‌ها، پخت و پز بیش‌تر با خرده‌ریزها، خرید با دقت بیش‌تر و غیره حفظ می‌کنند. یا برعکس اگر امکان اشتغال بیرونی وجود داشته باشد، زنان با گرفتن کار دوم به دنبال تکمیل درآمد خانواده هستند. بنابراین زنان خانه‌دار منبع گسترده‌ای از نیروی کار پنهانی را ارائه می‌دهند که به هنگام سقوط مزدهای واقعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این انعطاف‌پذیری در موقعیت و میزان کار زنانه است که

فمینیسم و کار خانگی

به چرخه بازتولید نیروی کار قابلیت بازگشت می‌دهد و این که به طبقه کارگر، البته در محدوده‌های معین، حفظ استانداردهای زندگی، در مواقع چلانده شدن حقوق‌های واقعی توسط سرمایه را اجازه می‌دهد.

عناصر شکننده و سازگار ساز در چرخه تولید

میزان و محدودیت کارکرد سازگارسازی کار زنانه در چرخه نیروی کار زمانی می‌تواند معین شود که ما عناصر نوسان‌ساز برهم زننده تعادل و عناصر نگه‌دارنده تعادل را شناسایی کنیم. عناصر برهم زننده تعادل در خارج از خانواده و در اقتصاد گسترده‌تر قرار می‌گیرند:

1. تغییرات در بارآوری کار در بخش کالای مزدی (دپارتمان دو)،

2. تغییرات در مزد شوهر.

عناصر سازگارساز به کار زنان مربوط هستند:

1. انعطاف‌پذیری بسیار زیاد کار خانگی

2. انعطاف‌پذیری زن خانه‌دار در گرفتن شغل دوم در صورت لزوم.

بیاپید در ابتدا عناصر برهم زننده تعادل را در نظر بگیریم.

1- کالای مزد (دپارتمان دو): مزد یک مقدار فیزیکی مشخص از کالاها را

خریداری می‌کند که به وسایل معیشت تبدیل می‌شوند، اما زمان کار لازم برای

تولید این مقدار با تغییر بارآوری کار در بخش کالاهای مزدی (دپارتمان دو)

اقتصاد، تغییر می‌کند. بارآوری دپارتمان دو یک متغیر اصلی در تمام چرخه

است. با بالا رفتن آن، استانداردهای زندگی پرولتاریا هم می‌تواند بالا رود، هر

چند که دستمزدها ثابت مانده یا حتی سقوط کنند. این گرایش، و نه افزایش

مزدها، توضیح اصلی افزایش مطلق در استانداردهای زندگی طبقه کارگر در

قرن گذشته بوده است.

2- مزد: مزد یک معادل ارزش نیروی کار است، بدین ترتیب بزرگی آن به وسیله کار قبلا صرف شده در تولید نیروی کار پیش از این که در بازار با سرمایه مواجه شود، تعیین می‌گردد. اما از طرف دیگر مزد هم یک قرارداد با سرمایه است، از این نقطه نظر، میزان آن به وسیله رابطه خاص قوای کارگر به هنگام عقد قرارداد با سرمایه‌دار تعیین می‌گردد.

بین این دو محور تعیین مزد، یک تعادل کامل برقرار می‌گردد. مارکس یک نوع خاص از ترکیب آن‌ها را در متن زیر از کاپیتال نقل می‌کند: "اگر در نتیجه افزایش بهره‌وری کار، ارزش نیروی کار سقوط کند... مقدار این سقوط به وزن نسبی فشار سرمایه در یک طرف و مقاومت کارگر در طرف دیگر ترازو بستگی دارد."¹¹ اگر مقاومت کارگر موفقیت‌آمیز باشد، بازپس‌گیری بخش معینی از افزایش بهره‌وری کار برای او میسر می‌شود. به بیان دیگر، مقاومت کارگر می‌تواند از سقوط بهای نیروی کار با همان سرعتی که ارزش آن سقوط می‌کند، جلوگیری کند. اگر توضیح این فرآیند را در همین جا متوقف کنیم، ظاهراً زن خانه‌دار اکنون می‌تواند به مقداری افزوده دست یابد که به شکل قابل ملاحظه‌ای کار او در تبدیل فرد به وسایل معیشت را آسان خواهد کرد. اما تنها با این فرض که مقدار وسایل معیشت ثابت مانده، اما ارزش آن‌ها پایین بیاید. در واقع این اتفاق نمی‌افتد. در جوامع سرمایه‌داری پیش‌رفته، وسایل معیشت تحت تاثیر یک عنصر فرهنگی به شدت متغییر قرار دارند که از ضروریات

¹¹ - مارکس، کاپیتال جلد یک ص 89، چیزی که در این متن توصیف می‌شود آن است که تبدیل بهره‌وری افزوده به ارزش افزوده نسبی برای سرمایه به هیچ وجه یک فرآیند اتوماتیک یا صرفاً تفکیکی نیست، و دقیقاً به همین دلیل از طریق تماس سرمایه با کار در نقطه تولید، جریان می‌یابد. در نتیجه این تعادل تا حدودی موضوع تاثیر بیرونی مبارزه طبقاتی است. بنابراین طبقه کارگر به خاطر بعد گسترش یابنده نیازهای خود، برای تثبیت ارزش نیروی کار، در محدوده‌های معین، مبارزه می‌کند. (نگاه کنید به توصیف بعدی این موضوع در متن) افزایش مزدهای واقعی می‌تواند کار افزوده را کاهش دهد اما این تمایل "هرگز نمی‌تواند به نقطه‌ای برسد که خود سیستم را تهدید کند" (کاپیتال، جلد یک ص 580). به محض این که انباشت سرمایه کند شود عدم اشتغال در حال افزایش، موقعیت کارگر را تضعیف کرده، یک بار دیگر در جهت کاهش مزدهای واقعی عمل می‌نماید.

فیزیکی زندگی فراتر می‌رود. ⁽¹²⁾ این عنصر که در آفرینش نیازهای جدید جلوه‌گر می‌شود، به‌ویژه پاسخی به امکانات گسترده ذاتی در تکامل کل نیروهای مولد جامعه است. همراه با افزایش بهره‌وری در دپارتمان دو، یک بهبود عمومی در کیفیت و تنوع کالاهای مصرفی پدید می‌آید. این بهبود، نیازهای جدیدی در خانواده طبقه کارگر می‌آفریند که به عنوان عامل فشار برای گسترش و بهبود کیفیت مصرف عمل می‌کند.

بنابراین افزایش بهره‌وری صنعتی، ارزش مقدار معینی از کالاهای مزدی را پایین می‌آورد، اما در عین حال میزان و کیفیت کالاهای مورد نیاز (و نه مورد درخواست) طبقه کارگر گسترش می‌یابد، که این سقوط را جبران می‌کند. هر "افزوده" ای که پرولتاریا به دست می‌آورد، بلافاصله با نیازهای گسترش یابنده‌اش جذب می‌گردد، و معمولا اجازه نمی‌دهد که بهای نیروی کار از ارزش آن بالاتر رود. ⁽¹³⁾ بدین ترتیب زن خانه‌دار مفری در تبدیل مزد به نیروی کار تجدید یافته، نمی‌یابد. حال اگر طبقه کارگر در نگهداری هیچ بخشی از بهره‌وری افزایش یافته خود موفق نشود، آنگاه گسترش نیازهای پرولتاریا، فشار مستقیمی بر زن خانه‌دار وارد می‌کند، بدون این که با افزایش مزد این فشار

12 - در این‌جا به موضوعی اشاره دارم که مارکس در کاپیتال " عادات و درجه راحتی که طبقه کارگران آزاد در آن شکل گرفته‌اند" (کاپیتال جلد یک صفحه 168) می‌نامد. این عنصر در قرن گذشته به وضوح گسترش قابل توجهی یافته است، اگر چه نه به اندازه‌ای که مبلغان "صبر وفور" میل دارند به ما بقبولانند.

13 - پدید آمدن نیازهای جدید نقش فعالی در تعیین ارزش نیروی کار ایفا می‌کنند. شناخت این حقیقت، اصلاح‌گر اشتباه عمومی در دیدن وسایل معاش به عنوان صرفا یک عامل اشتقاقی است. شرایط زندگی متوسطی که به شکل تجربی برای کارگر تثبیت شده است. این اشتباه نتیجه طبیعی خود را در یک اشتباه صوری می‌یابد که ارزش نیروی کار را در کار عینی صرف شده در تولید آن ردیابی می‌کند، و این موضوع را که ارزش تجسم یافته، بیان تعمیم یافته زمان کار اجتماعا لازم برای تولید نیروی کار است، به فراموشی می‌سپارد. ژان گاردینر اشتباهی از این نوع را مرتکب می‌شود هنگامی که موضع من را "به یک نتیجه تجربی خنده‌دار منتهی می‌داند که گویا یک زن هر چه کمتر از شوهرش پاکت حقوقی دریافت کند، کمتر در آفرینش ارزش سهمیم است." (نیولفت ریویو 89، ص 57).

نتیجه از لحاظ "تجربی خنده‌دار" به نظر می‌رسد چرا که ارزش در این مبادله و در هر مبادله "کار در ازای پول" دیگری که در سطح جامعه بورژوازی اتفاق می‌افتد، سنجش تجربی مستقیمی نمی‌یابد.

تخفیف یابد. در این نقطه است که ظرفیت او برای افزایش کار خانگی یا راه دیگری که همانا جستجوی یک مزد تکمیلی است، نقش محوری در حفظ استانداردهای زندگی طبقه و تخفیف فشار سرمایه بازی می‌کند.

کارمزدی زنان به عنوان یک موازنه ارزش

زمانی که یک زن خانه‌دار به دنبال کار دوم می‌گردد، او با چرخه نیروی کار در مفهوم ارزشی آن چه می‌کند؟ در حقیقت او یک موازنه ارزشی می‌سازد. (در این جا باز هم اهمیت شناسایی کار خانگی به عنوان مولد ارزش آشکار می‌گردد.) افزایش هزینه معاش خانواده که ناشی از کاهش زمان کار خانگی او به سبب غیبت روزانه‌اش از خانه است، اکنون به وسیله درآمد اضافی او جبران می‌شود، که با زمان کار لازم او در کار برابر است. به عبارت دیگر، کالاها و سرویس‌های اضافی که با مزد او خریداری می‌شوند، زمان کار کافی برای جبران زمان کار از دست رفته در کار خانگی را تجسم می‌بخشند. مهد کودک، استخدام مراقب بچه، خدمات، رخت‌شویی، غذاهای آماده، لباس‌های جدید، شاید پول نهار شوهر (که سابقاً خود او نهار شوهرش را می‌پخت) همه این مخارج مستقیماً از کاهش زمان کار خانگی برمی‌خیزند. به علاوه مجموعه‌ای از مخارج جدید وجود دارند که بازتاب هزینه‌های بالاتر بازتولید نیروی کار خود او هستند: برای نمونه لباس‌های جدید مناسب برای کار، رفت و آمد روزانه، و بالاخره مالیات‌های مرکب بالاتر.

در مجموع، مزد زن خانه‌دار، شکاف بین مزد انفرادی قدیمی و هزینه‌های جدیداً افزایش یافته بازتولید نیروی کار خانواده را پر می‌کند. اگر چه در این جا پنج مولفه کاری مجزا در سه بخش کار متداخل وجود دارند، اما آن‌ها بلاانقطاع با یکدیگر تنظیم می‌شوند، در حالی که ارزش از طریق چرخه نیروی کار جریان می‌یابد. بخش‌ها عبارتند از:

1. دپارتمان دو/خانه‌داری

2 شوهر/زن

3 مزد کار خانگی زن.

گزینه مزد دوگانه، یک چرخه بازتولید بسیار متفاوت از مزد انفرادی است، از این جهت که این مولفه‌ها را با یکدیگر متناسب می‌کند. این تفاوت همان‌طور که کولسون، مگاش، و وین رایت خاطر نشان می‌سازند، هنگامی که روال طبقه‌ی کارگر به‌عنوان یک کل از یکی به دیگری به شکلی که اکنون جریان دارد منتقل شود، آثار اجتماعی و سیاسی عمیقی به جای می‌گذارد. با این حال در یک ملاحظه ریشه‌ای، این دو چرخه بازتولید یکسان‌اند - هر دو معادلات ارزشی متوازن هستند. اگر کالاها و خدمات اضافی خریداری شده به وسیله مزد دوم نمی‌توانست به‌طور قابل ملاحظه زمان کار خانگی را کاهش دهد، در این‌صورت بدیل اشتغال بیرون از خانه هرگز نمی‌توانست برای زن پرولتر ازدواج کرده وجود داشته باشد. پس این بدیل بر اساس قابلیت مبادله زمان کار مجسم در کالای مزدی در ازای زمان کار خانگی، قابل پیش‌بینی می‌گردد.⁽¹⁴⁾ بالاخره محدودیت این قابلیت مبادله عبارتند از محدودیت‌های اعمال شده به‌وسیله شیوه تولید سرمایه‌داری. جدایی طبقه کارگر از وسایل تولید ضرورتاً به جدایی واحد خانواده از تولید می‌انجامد. مصرف خصوصی شده و اجباری خانواده هرگز نمی‌تواند در سرمایه‌داری انتخابی باشد، در نتیجه یک بخش ذخیره از کاری که این مصرف را انجام می‌دهد از لحاظ ساختاری، فارغ از پیشرفت‌ها در تکنولوژی خانه‌داری، خدمات مراقبت از کودک و غیره، ضروری است با این حال حوزه این قابلیت مبادله در این چارچوب، با توجه به بهبود وسیع در

¹⁴ - من اصطلاح قابلیت مبادله را به‌جای قابلیت جای‌گزینی به کار می‌برم، زیرا حتی اگر چه گرایش تاریخی مسلط، جای‌گزینی زمان کار خارج از خانه‌داری است، در مواقع معین، هنگامی که مردهای واقعی در حال سقوط هستند، انتقال می‌تواند در جهت مخالف هم اتفاق بیفتد.

والی سکومب، مارگارت کولسون...

ساختارهای زیربنایی دولتی برای ساکنین شهرها پیشرفت فن خانه‌داری و در دسترس بودن وسایل مصرفی جدید به قیمتی که طبقه کارگر می‌تواند از عهده آن برآید، به‌طور قابل ملاحظه‌ای گسترش یافته است.

بهره‌وری کار خانگی و صنعتی

هنگامی که زمان کار مجسم در کالاهای خریداری شده با مزد، جانشین زمان کار خانگی با ارزش مبادله برابر می‌شود، این به هیچ وجه به معنی مبادله زمانی برابر یک ساعت کار در بخش دو در ازای یک ساعت کار در خانه نیست. در حقیقت یک مبادله بسیار نابرابر زمانی اتفاق می‌افتد، هیچ چیز غیر عادی در این جا وجود ندارد. ارزش در تمام دنیای سرمایه‌داری کارهایی را که در سطوح متنوع بهره‌وری هستند، به هم ربط می‌دهد، گرایش عمومی در انجام این کار، بازتوزیع کار مطابق با منطق غلبه بر این نابرابری است. (در صنعت، این منطق به بالاترین بیان در تمایل سرمایه‌گذاری به جریان‌یابی از کمترین نرخ سود منتهی می‌شود، اما همان‌طور که قبلاً گفتم، منطق ارزش نه تنها از طریق حرکت‌های سرمایه، بلکه فراتر از حوزه بلاواسطه آن عمل می‌کند. رفتار این منطق در مورد خانواده و به‌ویژه زن خانه‌دار چگونه است؟

کار خانگی هیچ جا نزدیک به بهره‌وری زمان کار ساده در بخش دو نیست. این حقیقت که زن خانه‌دار باید ساعت‌ها در خانه زحمت بکشد تا یک ساعت کار صرف شده در تولید کالای مزد را جبران کند، یک معیار کسرشان اوست، که از شرایط منحصر به فرد کار او و عدم علاقه سرمایه به بهره‌وری‌اش نتیجه می‌شود. با این حال بهره‌وری کار خانگی از یک قرن و نیم پیش افزایش واقعا زیادی یافته است. با پیشرفت فن خانه‌داری، اکنون ارزش کالاها و خدماتی که سابقاً تنها در دسترس ثروتمندان بود، کاهش یافته و در دسترس طبقه کارگر

قرار گرفته‌اند.⁽¹⁵⁾ بهره‌وری افزایش یافته کار خانگی (همراه با جایگزینی بخشی از آن با خدمات دولتی) در کاهش زمان لازم برای اجرای وظایف اساسی آن بازتاب می‌یابد. نقش مراقبت بی‌زمان از کودکان به‌طور فزاینده به‌عنوان تنها مانع خروج زن از کار خانگی به مدت هشت ساعت یا بیش‌تر در روز به جای مانده است. در این مفهوم، افزایش بهره‌وری کار خانگی، امکان زن متاهل برای اشتغال بیرون از خانه را توضیح می‌دهد. هم‌چنین باید به یک عامل دیگر مربوط به ارزش برای توضیح جبر اقتصادی زنان در گرفتن شغل دوم اشاره کرد. در عین حال هر چند بهره‌وری کار خانگی به‌طور مطلق افزایش یافته، اما از افزایش بهره‌وری کار صنعتی به‌طور کلی و کار بخش دو به‌طور خاص بسیار عقب مانده‌تر است. هر چه این شکاف وسیع‌تر شود، از نقطه تعادل که در آن حقوق دوم دقیقاً جبران‌کننده زمان کار از دست رفته در کار خانگی است، عبور می‌کند. به‌طور کلی می‌توان گفت که در جهان سرمایه‌داری پیش‌رفته در ابتدای خیزش درازمدت بعد از جنگ دوم جهانی، این دوره برای اغلب خانواده‌های طبقه کارگر سپری شده است. به هر حال پس از آن دوره ارزش حقوق زن، تنها کسری از ارزش زمان کار صنعتی او، قادر است زمان کار تجسم‌یافته بیش‌تری در کالاهای خانه‌داری خریداری کند تا تمام زمان کار سپری شده در کار خانگی. (این ظرفیت بیش از هر چیز با افزایش بهره‌وری دپارتمان دو ایجاد می‌شود تا با افزایش حقوق زنان که در حقیقت به‌طور کلی نسبت به حقوق مردان در وضعیت بدتری قرار دارد.)

با گرفتن کار دوم، عمده درآمد بهره‌وری زن به‌عنوان ارزش افزوده استخراج می‌گردد. با این حال او کسری را دریافت خواهد کرد که بیش از میزان کافی برای جبران زمان کار از دست رفته‌اش در خانه است. وجود این کسر انگیزه‌ای

15 - حق با کولسون، مگاش و وین رایت است که من تاثیر تغییرات در فن خانه‌داری، روی کار زن خانه‌دار را در مقاله اول کم ارزشی کردم.

است که او را به بازار کار می‌راند. با فرض این که به محدودیت‌های ساختاری قابلیت مبادله بودن کالاهای بخش دو در ازای کارخانه‌داری نرسیده باشیم، و با فرض این که مشکل مراقبت از بچه حل شود، آن‌گاه شکاف بهره‌وری گسترش‌یابنده، بیش از پیش زنان متاهل را به بازار کار سوق می‌دهد.

زنان صرفاً از آن‌رو که زندگی کنند، یا برای بیش‌تر کردن حاشیه‌های سود سرمایه‌داران، به اشتغال بیرون از منزل مبادرت نمی‌ورزند. آن‌ها کار پیدا می‌کنند زیرا در منطق فاسد ارزش در سرمایه‌داری، این عمل "از نظر اقتصادی عقلانی است"، چرا که زنان و خانواده‌ها مجبورند منافع خود را در نظر بگیرند. "عقلانی" بیان انعکاس قانون ارزش در آگاهی طبقه کارگر است. زن هنوز باید با تعصب قوی که به‌طور گسترده‌ای به‌وسیله مدافعان اخلاق سنتی تلقینی مبنی بر این که "جای یک زن در خانه است" ترویج می‌شود، مبارزه کند. "منطق بازار" آشکارا در این نبرد به‌طور قطع و یقین پیروز شده است، که جلوه آن ورود روزافزون زنان متاهل در تمام جوامع سرمایه‌داری پیش‌رفته به بازار کار است.⁽¹⁶⁾ در دسترس بودن کالاهای خانه‌داری که باعث کم شدن کار می‌شوند، درست در آن سوی مرزهای نیروی خرید مزد دوم، این گرایش را تقویت می‌کند.

در این جا یک رابطه علت و معلولی آشکار وجود دارد. افزایش کل حوزه کالاها و خدمات مربوط به خانه‌داری در بخش خدمات سوم، پیش‌شرط جای‌گزینی

16 - البته مشاهده زیر پا گذاشته شدن ایدئولوژی‌های مسلط نظم بورژوازی تحت فشار قوانین غیر شخصی تقاضای بازار در دگرگونی در رفتار توده‌ای چیز چندان جدیدی نیست. تذکر این نکته هم جالب به نظر می‌رسد که اکنون در میان ایدئولوگ‌های سطح بالا و رهبران سیاسی بورژوازی در رابطه با "واقعیت جدید" ورود زنان به نیروی کار، مسئله تحت پوشش قرار دادن اساسی آنان به‌طور جدی مطرح است. تا جایی که این تحت پوشش قرار دادن به عامل بازکشف وعده‌های انقلاب بورژوازی (تساوی فرصت‌ها برای همه فارغ از جنسیت) منجر شود نتایج آن تناقض‌آمیز هستند. از یک طرف به روشی گزینه‌ای در پی مصون نگه داشتن ایدئولوژی بورژوازی است. از طرف دیگر جامعه سرمایه‌داری مدرن، حتی با ظرفیت تعدیل، قادر نیست به‌طور کامل پیگیری وعده‌هایش باشد. مثلاً هر چه مسئله پرداخت برابر و کار برابر جدی‌تر گرفته شود، موانع بیش‌تری بر حسب اجبارهای سود سرمایه‌دار و تقسیم کار پیش رو قرار می‌گیرد.

فمینیسم و کار خانگی

یک مولفه بزرگ از زمان کار خانگی را پدید می‌آورد. در عین حال که هزینه‌های آن برای خانه‌داری، ضرورت مزد دوم را ایجاب می‌کند. به عبارت دیگر افزایش این صنایع، افزایش تقاضا برای کار مزدی زنان، و کاهش کار خانگی، همگی لازم و ملزوم دگرگونی گسترده در زمان کار زنان به خارج از خانه و به یک بخش سوم است.

زنان متاهل در نیروی کار

من امیدوارم که در تاکید آگاهانه بر عواملی که زنان متاهل را در جست و جوی کار مزدی، به‌ویژه به خارج از خانه می‌راند، توضیح استاندارد برای افزایش زنان در نیروی کار بعد از جنگ را که منحصر بر کشش تقاضای ناشی از تغییر در بازار کار تمرکز دارد، رد کرده باشم. بدون شک انقلاب صنعتی سوم رشد بخش‌های یقه سفید و خدماتی همراه با آن، تقاضای موثر برای کارگران زن را به شدت افزایش داده است، و از آن‌رو که این مشاغل بسیاری از جنبه‌های کار خانگی را بازتولید می‌کنند، مقاومت‌های موجود در مسیر زنان برای کسب دستمزد را کاهش می‌دهند. بدون شک اگر کم‌ترین فشرده‌گی در عرضه زنان آماده برای پر کردن این تقاضا وجود داشت، نرخ‌های مزد در این بخش‌ها (از نصف تا دو سوم نرخ‌ها در بخش‌های سنتی مردان) باید با سرعت بیشتری نسبت به وضع کنونی رشد می‌کرد. یک نشانه بسیار روشن از عوامل عرضه - فشار قوی وارد بر زنان در خانواده، نرخ‌های متفاوت نیروی کار زنان متاهل و زنان مجرد است. زنان کارگر مجرد همیشه مجبور بوده‌اند برای تامین معاش کار مزدی کنند. در این قرن نرخ شرکت نیروی کار آن‌ها نسبتاً پایدار باقی مانده است. بر عکس نسبت زنان متاهل شاغل از عملاً صفر در آغاز قرن، تا سال 1945 اندک باقی می‌ماند، سپس با سرعت به وضع کنونی‌اش 25 تا 35 درصد می‌رسد و هنوز در حال افزایش است. هنگامی که مردم به "هجوم شدید زنان به بازار کار در سال‌های پس از جنگ" اشاره می‌کنند، منظور آنان واقعاً هجوم

زنان متاهل است. اگر فرض کنیم که رشد بخش‌های یقه سفید و خدماتی در وهله نخست فرصت‌های شغلی برابر برای زنان مجرد و متاهل پدید می‌آورد، آنگاه نرخ ورود پرشتاب زنان متاهل نسبت به زنان مجرد، باید نشان‌گر تغییرات اساسی در فشارهای وارد بر زنان در خانواده برای جست و جوی شغل باشد.¹⁷ من به هیچ وجه مدعی بحث درباره تمام تغییراتی که در خانواده برای تشویق این تمایل صورت گرفته نیستم، تلاش من در این پاسخ توضیح مرکزیت کارکرد علی قانون ارزش در کاهش هم‌زمان کار خانگی ضروری و افزایش شکاف بهره‌وری بین کار صرف شده در خانه‌داری و صنعت است. من با نقد جین گاردینر بر تحلیل‌ام از کار خانگی، دارای تفاوت‌های اساسی روش‌شناسانه و مفهومی هستم.⁽¹⁸⁾ با این حال بد نیست اشاره شود که گاردینر موضع خود را نسبت به آن زمان به‌طور قابل ملاحظه‌ای تغییر داده است.⁽¹⁹⁾ نظر من نسبت به کار جدیدش بسیار مساعدتر است، هرچند در این جا تنها می‌توانم اشاره‌ای گذرا به آن داشته باشم.

سؤال مرکزی گاردینر در انتقادش از این قرار است که "چرا سرمایه می‌خواهد کار خانگی را به شکل خصوصی حفظ کند؟"⁽²⁰⁾ دلیل اصلی برای گاردینر، اقتصادی است. اگر کار خانگی در خلق ارزش افزوده سهمی نداشت، سرمایه آن را حفظ نمی‌کرد. اما، علی‌رغم زوال تدریجی آن، این کار هنوز وجود دارد. بنابراین باید به‌طور غیر مستقیم در تولید ارزش افزوده و بنابراین سود، نقش داشته باشد. دوماً از دیدگاه گاردینر، کار خانگی بعضی از نیازهای عاطفی

17 - بنابر آمار دولتی وضعیت مجرد/ تاهل تنها به‌طور تقریبی با تقسیم‌بندی من در این جا هم‌خوانی دارد - در واقع زمانی که مسؤلیت‌های خانه‌داری خانوادگی دارند، در برابر کسانی که فاقد چنین مسؤلیتی هستند.

18 - جین گاردینر، "کار خانگی زنان" نیولفت ریویو 89.

19 - جین گاردینر، سوزان هیمل ویت و مورین مکینشاش، "کار خانگی زنان"، بولتن کنفرانس اقتصاددانان سوسیالیست، ژوئن 75، جلد 4، (2).

20 - نیولفت ریویو 89، ص 50.

کارگران مرد را برآورده می‌سازد که در جای دیگر ارضا نمی‌گردند، به‌علاوه زوال کامل آن باعث کاهش تفاوت‌های جنسی در طبقه کارگر شده، سرمایه‌داری را از نظر ایدئولوژیک ناپایدار می‌سازد. بنابراین کار خانگی خصوصی حفظ می‌شود. مفهومی از سرمایه که در این استدلال تجسم یافته اساساً خطاست. سرمایه در این‌جا به‌عنوان یک استراتژی فراگیر و تمامیت‌گرای آگاه که در بازتنظیم عناصر بنیادی ساختار اجتماعی‌اش برای رسیدن به نتایج دلخواه در کسب سودهای حداکثر و پایداری سیاسی عملاً از اراده آزاد برخوردار است معرفی می‌شود. در واقعیت، نیروهایی که حرکت بنیادی سرمایه را تعیین می‌کنند، کور، آنارشیک و فراسوی کنترل عقلانی هستند. سرمایه‌داران نمی‌توانند "تصمیم بگیرند" که کار خانگی حفظ شود، اما روشی که گاردینر سؤال را مطرح کرد، و پاسخ می‌دهد به گونه‌ای است که انسان را به این سو سوق می‌دهد که گویا آن‌ها قادر به چنین کاری هستند. سرمایه قبل از هر چیز یک رابطه اجتماعی است. انباشت از این رابطه اجتماعی تبعیت می‌کند و قانونی در خود نیست. سرمایه نمی‌تواند انباشت کند مگر آنکه ساختارهای بنیادین شیوه تولید سرمایه‌داری در جای خود باشند. من، آن‌طور که گاردینر ادعا می‌کند، کار خانگی به شکلی که در سرمایه‌داری وجود دارد را مسلم فرض نکردم. بلکه ضرورت آن را که از جدایی واحدهای صنعتی و خانگی در این شیوه تولید خاص تاریخی جریان می‌یابد را نشان دادم. تا زمانی که سرمایه‌داری وجود دارد، یک هسته ذخیره از کار خانگی خصوصی هم وجود خواهد داشت در غیر این صورت یک طبقه کارگران آزاد و محروم از مازاد و مالکیت در وسایل تولید از چه طریق دیگر می‌توانست خود را از روزی تا روز دیگر بازتولید کند، چه رسد از نسلی به نسل دیگر؟

اثر اخیر گاردینر با سوزان هیمل‌ویت و مورین مکینتاش، بیانگر جدایی اساسی او از موضع اولیه‌اش محسوب می‌شود. سرمایه به‌عنوان علت غایی

والی سکومب، مارگارت کولسون...

مجسم محو شده و فرض این که وجود کار خانگی به نقش آن در سود سرمایه دار بستگی دارد، ناپدید شده است. حالا او آگاهانه کار خانگی را در شیوه تولید سرمایه داری جای می دهد، مفهوم مبادله نابرابر بین شیوه خانگی و سرمایه داری را رها می کند، موضعی اتخاذ می کند که بیان گر یک هم گرایی عملی با موضع من و (از دید من) یک هم گرایی حتی بیش تر با کولسون، مگاش و وین رایت است. در این مقاله اخیر، گاردینر، هیملویت و مکینتاش با مجموعه ای از مسائل درگیر می شوند که من هم در حین کار مستقل بر روی پاسخم به این سه نفر، برخورد با آنها را ضروری یافتم. (یعنی چه نیروهایی زمان کار زنان را به سمت کار مزدی بازتوزیع می کنند؟ چه رابطه ای بین سطح تاریخی وسایل معیشت و ارزش نیروی کار وجود دارد؟) بر این مبنای جدید از نظر من شانس پیوند دیدگاه های تحلیلی و استراتژیک بسیار بیش تر شده است. کار اخیر گاردینر، هیملویت و مکینتاش در مطرح کردن مسائل پیچیده ای که باید با آنها مواجه شد واقعا نقش دارد.